

خدا بخش لائبریری

جرنل



خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

خدا بخش لائبریری



۹

خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری، پٹنہ

رجسٹریشن ۳۳۳۲۴/۷۷

نواں شمارہ: ۱۹۷۹ء

اس سہ ماہی مجلے میں انگریزی، اُردو، فارسی یا عربی میں ایسے مضامین شائع ہوں گے جو خدابخش لائبریری کے نادر مواد پر مبنی ہوں، یا لائبریری سے کسی نہ کسی قسم کا تعلق رکھتے ہوں۔

قیمت: پندرہ روپے

سالانہ زرِ خریداری —
اندرونِ ملک: ۶۰ روپے
پاکستان: ۱۲ ڈالر
یورپ: ۸ پونڈ
امریکا اور دیگر ممالک: ۲۴ ڈالر

محبوب حسین نے اُردو حصہ پٹنہ لیتھو پریس، پیرمہانی (پٹنہ ۴) اور انگریزی حصہ نازا پریس، ترپولیہ پٹنہ میں چھپوا کر خدابخش لائبریری سے شائع کیا

اس شمارے کے لکھنے والے

- **ڈاکٹر ذاکر حسین** (پ ۸ فروری ۱۸۹۷ء م ۳ مئی ۱۹۶۹ء) معاشیات میں تعلیمی ڈگریاں لیں، لیکن تعلیمات میں کمال و اختصاص حاصل کیا۔ علی گڑھ کے گریجویٹ، جرمنی کے پی ایچ ڈی، جامعہ ملیہ کے دورِ جدید کے بانی اور پہلے شیخ الجامعہ (۱۹۲۶ء - ۱۹۴۸ء)، علی گڑھ کے عہدِ جدید کے پہلے وائس چانسلر (۱۹۴۸ء - ۱۹۵۶ء)، بہار کے گورنر (۱۹۵۷ء - ۱۹۶۲ء)، نائب صدر جمہوریۂ ہند (۱۹۶۲ء - ۱۹۶۷ء)، صدر جمہوریہ ۱۹۶۷ء - ۱۹۶۹ء)۔

  آپ کی تصنیفات و تراجم میں جمہوریۂ فلاطون، معاشیات مقصد اور منہاج، تعلیمی خطبات اور معاشیات قومی قابلِ ذکر ہیں۔

- **ڈاکٹر یوسف حسین خاں** (پ ۱۵ ستمبر ۱۹۰۲ء م ۲۱ فروری ۱۹۷۹ء) پیرس سے تاریخ میں پی ایچ ڈی کی ڈگری لی۔ تاریخ کے ساتھ ساتھ اُردو ادب میں بیش بہا اضافہ کیا۔ آپ کی تصنیفات میں یادوں کی دنیا، روحِ اقبال، اردو غزل، حافظ اور اقبال، فرانسیسی ادب اور آہنگِ غالب قابلِ ذکر ہیں۔ ذاکر صاحب سات بھائی تھے بڑے ظفر حسین پھر عابد حسین، پھر ذاکر حسین پھر زاہد حسین پھر یوسف حسین پھر جعفر حسین پھر محمود حسین۔

بقیہ کے لئے ملاحظہ ہو جرنل ۱، ۵، ۶

فہرست

خلاصة الکلام

تذکرهٔ مثنوی گویان ـ سدهٔ دوازدهم

مؤلفهٔ:
علی ابراهیم خان خلیل

پیش گفتار

خلاصة الکلام تذکرهٔ دیگر از مؤلف صحف ابراهیم است که برای مثنوی گویان فارسی مخصوص کرده مابین ۱۱۸۷ھ ــ ۱۱۹۸ھ سرانجام داد. وچنانکه مصحح در مقدمهٔ صحف ابراهیم (بخش معاصران) نوشته «برای تکمیل صحف لازم می‌آید که شعرای معاصر که در صحف باری نیافته» یا اگر مذکور شده ذکرشان خیلی مجملا بوده بیایی با خلاصة الکلام در بارهٔ همهٔ آنها منتخب شده ضمیمه تشاعت شامل صحف ابراهیم (بخش معاصران) باشد.

کتابخانهٔ خدابخش دارای سه نسخهای خلاصة الکلام است ـ از آنها نسخه‌ای که مشتملست بر تراجم بلا منتخبات مثنوی بر شرح حال ۱۰۵ شعرای پیشینیان و معاصر است و اگر سه شاعر نایافته (عارفی و هلالی و یحیی) از نسخهٔ دوم خدابخش بر آن اضافه کنند تعداد کل شعرای مذکور در خلاصة الکلام بالغ به ۱۰۸ میشود. و نسخهٔ دوم، که قبلا ملکیت خانوادهٔ مؤلف تذکره بوده و حالا به نوادر خطی این کتابخانه اضافه شده نسخهٔ مفصل است مشتمل بر تراجم و هم منتخبات ۷۶ شعرا (بعدد ۲ اسامی کم از نسخهٔ بودلین و ۳۲ کمتر از نسخهٔ اول خدابخش ــ هردو در ردیف ض) و بیش ازین نسخه‌ای مفصل که درین کتابخانه محفوظ بوده مشتمل بود بر تراجم و منتخبات ۵۸ شعرا فقط، ناقص الاوسط از ردیف خ تا ض.

از سائر ۱۰۸ شعرای متقدمین، متوسطین و متاخرین که در خلاصة الکلام مذکور شده اینک تقدیم میشود شرح حال معاصران و آنان که نزدیک بعهد مؤلف زندگانی کردند. این بخش معاصران مشتمل است بر ۱۷ شاعر. و دیباچهٔ مؤلف نیز نقل میگردد.

عابد رضا بیدار

دیباچه

اما بعد! بر ضمایر پاک اهل ذکا و ادراک پیدا و هویدا است که در گنجینهٔ ابداع و جواهر خانهٔ اختراع نقدی کامل عیار و گوهری آبدار تر از سخن نیست۔ نقاش قدرت بزیبائی او بر لوح وجود نقشی نکشیده و دیدهٔ صیرفی امور برروائی آن نقدی ندیده بقای ابدی مشاطهٔ جمال این شاهدهٔ جمیله است و شمع محفل افروزش را از پنبهٔ صبح قیامت فتیله ازین جاست که عالی فطرتان روشن بیان عمرها در خلوتکدهٔ تنهائی آورده و پشت بر خواب راحت کرده دماغ را بدود چراغ سوختن هنر میدانند و جان را در بوتهٔ فکر گداختن زندگانی جاوید میخوانند۔

ظهوری:
بنام ایزد از حشمت و جاه او — نفسهاست جاروب درگاه او
نهش کهربا و سهیلش عقیق — بساط جواهر که چید این طریق
هر انشا حرف این داستان — درین چار سو زفلک یک دکان
فتاد این پسندیده گوهر برون — بموج نفس از محیط درون
رسیده است هر کس بکال سخن — ندارد سخن در کمال سخن
سخن را دل آدمی منزل است — سخن لعل باشد بدخشان دل است

ملا طغرای:
توان یافت از زردی لوح مزار — که آید سخن مرده را هم بکار
سخن نیست گر توشهٔ راه موت — بیاسین چه کار است در حین فوت

بناءً علیه ابجد خوان لوح تعلیم اضعف العباد علی ابراهیم همواره خیال در خاطر میبست که احوال و افکار این طایفه را نگارش کلک بیان گرداند و بدین وسیله جمیله از دفتر خانهٔ روزگار برات هستی جاوید بنام خود ستاند تا آنکه در سنه نیزدهم از عهد خلافت بادشاه اسلام واسطهٔ سپهر ذی کاه انام پاسبان دولت و دین نگاهدار تخت و نگین شاه عالم بادشاه غازی خلد الله ملکه آهنگ ترتیب این تذکره پیش گرفت و بانتخاب اشعار همت بر گماشت مخفی نماند که مقصود از تالیف تذکرهٔ شعرا نمایش سلیقهٔ انتخاب دایرهٔ اشعار گزیدهٔ اولوا الالباب است دگر نه احوال و اوصاف این زمره را ورق ورق بنگاشتن از محسنات شیوهٔ بیان خواهد بود نه از ضروریات چه بفحوای کل اناء یترشح بما فیه کلام شاعر بر اندازهٔ فطرت و استعداد وی

و نیل بهرهٔ علیحده مانده بود. آری صاحب تألیف را حفظ ناموس اخبار گذشتگان و حاضران اینقدر لازم است که در مولد و
منشاء و اصل و نسل و سال وفات و مدفن ایشان از جادهٔ تحقیق انحراف نکند و از غایت جانبداری که و غرض اندیش زشت را بخوبی و
خوب را بزشتی وانماید. بهر حال حقیر مؤلف در مراعات شرایط مذکوره بامقدور به مجوز تقصیر نشده و بهنگام تألیف بسیاری
از تذکرهٔ دولت شاه و خلاصة الاشعار و زبدة الافکار و مآثر رحیمی و تذکرهٔ طاهر نصرآبادی و تقی اوحدی و ناظم تبریزی
و کلمات الشعرا و مجمع النفایس و ریاض الشعرا و تذکرهٔ شیخ محمد علی حزین و تذکرهٔ گل رعنا و سرو آزاد و غیره کتب تاریخ
در پیش نظر داشته است. خلاصه سخن اینکه درین دفتر خجسته آثار از اقسام شعر غیر از ابیات مثنوی نگارش پذیر کلک بدایع
نگار گشته و بالانصاف حرف مبرم زلاف میسرایم که این تذکره را بچند وجه از تذکره های دیگر امتیاز و اختصاص حاصل است.
یکی آنکه افسانهای غریب چه از جنس قضایای رزمیه و چه از نحو قصص عشقیه و مدایح و ذمایم اشیا که و غیره از هر نوع در آن
آماده است. دیگر آنکه در حال انتخاب مثنویات مبسوط مثل گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی و شاهنامهٔ فردوسی و حملهٔ حیدری
و شاهجهان نامهٔ کلیم و قدسی و غیره بوالعجب صنعتی بکار رفته که ابیات سنجیده از سایر داستان های منتخب عز بخوبی
فراهم آورده شد که ربط معنوی ابیات و سلسلهٔ افسانه روی گسستگی و دوری ندید. بالجمله مدار ارتباط بر انتقال ابیات داستانی
بر داستانها است. سالها چندین سرگردان دبستان دانایی شب از روز باز ندانست و خلوت از صحبت تمیز نتوانست کرد
تا این صنعت لزوم ما لا یلزم صرف شیوهٔ انتخاب گردید. هر که نسخهای منتخب عز را از آغاز تا انجام بنظر امعان دیده باشد
قدر این منتخب را بهتر خواهد شناخت و بدرد تلاش های این مؤلف حقیر خواهد رسید و آنچه از منظومات با قصص طولانی تعلق پذیر
نبود بی تصرف تقدیم و تاخیر ابیات برونق ترتیب نسخهٔ اصلی در سلک انتخاب کشیده شد. هنگامه آرایی تذ
سویدای ضمیر بود و عزیمت معرکه گیری و دکان داری پیرامون خاطر نمیگشت. مدتی دراز مسودات منتخبات بیکار و معطل
افتاده بود. الحمد لله که درین اوان سعادت اقتران که منصب وزارت بشوکت و جاه و حشم و چراغ روزگار بیدار بخت خجسته
آثار نور جبین اقبال و نیابت سپهر اجلال آصف الدوله جلادة الملک وزیر الممالک خان بهادر هزبر جنگ بلند پایه و حکومت بلاد
شرقی هند باقبال فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر ملک گیر عالم آرا علاوه بر کشور کشای امیر الممالک عماد الدوله
گورنر جنرل وارن هیستینگ بهادر جلادت جنگ بلند پایه است. این مجموعهٔ همایون را در بلدهٔ بنارس رونق تمامی دید و بنام
خلاصة الکلام موسوم گشت و چون خازن حساب دان بشیوهٔ رمزیابی شناخت سال خاتمت را با سر یکهزار و یکصد و نود و هشت
هجری و بیست و هفت جلوس مطابق یافت. امید از خوار گزینان خورده بین آنکه چون این مجموعهٔ مطالع پریشان را بامعان نظر و تأمل
گزین در نگرند اگر سهوی و خطایی یابند بمقتضای مصرع «عیب را به نیکان بپوشد کریم» در اصلاح کوشند و طیلسان عفو بر آن پوشند.



(الف)

خلیفه ابراهیم دهلوی : جلالت شان و جزالت عرفان ایشان را علی قلی خان واله در ریاض الشعرا بنابر اعتقادیکه با خلیفه مذکور داشتند نظماً و نثراً بسیار نگاشته اند۔ راقم این سطور اندکی از آن بسیار در بیان احوال آن بزرگوار بر سبیل اقتصار ایراد مینماید که والد ماجد او المسمی محمد علی و المشهور بحاجی بابای بدخشانی از ترکستان بهندوستان رسیده۔ و خلیفه موفق علوه محمد ابراهیم خلیل الله در سنه یکهزار و هشتاد و هفت در شاهجهان آباد دهلی متولد گردید۔ چون آثار بزرگی از اطوارش پیدا بود، آن جوهر پاک در آوان جوانی در سلک سپاه فتح الله خان خوستی، که از بهادران اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بود، انسلاک یافته با میر جلال الدین حسین بدخشانی، که مولدش هندوستان و بجا علاوی ایشان اختصاص داشت، میگذرانید۔ و میر مذکور که یکی از اقطاب زمان خویش و مستور الاحوال بود، تمامی همت بر تربیت او میگماشت تا خلیفه بدرجهٔ اعلی ارتقا نمود و اکثر بلاد هندوستان را بقدم سیاحت پیموده فیض از صحبت مشایخ هر سلسله برداشته آخر بسلسلهٔ نقشبندیه خرقه از میر جلال الدین مذکور در بر کرده از آن مغفور خدمت خلافت این سلسلهٔ علیا یافته مشهور نزدیک و دور گردید تا آنکه محمد معز الدین ابن محمد معظم بهادر شاه بن محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را بسوخ تمام بخدمت خلیفه بهم رسیده و لبشارت سلطنت از وی یافته چنانچه بعد یکسال که والد ماجدش بعالم بالا شتافت سه برادر دیگر را مغلوب خود ساخته بر سریر سلطنت هندوستان متمکن و ملقب جهاندار شاه ملقب گردید۔ و آخر کار چون جهاندار شاه پا از جادهٔ معدلت و طریقهٔ پاس شریعت بیرون گذاشته خلیفه مذکور که معادن ظاهر و باطن آن بادشاه بود از شکر او کناره جسته ترک آشنائی نمود تا آنکه بعد از پانزده ماه مغلوب برادرزادهٔ خود، که محمد فرخ سیر بادشاه مرحوم باشد، گردید، و همه کس را یقین شد که معز الدین شاهزاده بوجه خلیفه ابراهیم بسلطنت رسید و از بی توجهی خلیفه لباس عدم در بر کشید۔ چون محمد فرخ سیر بادشاه از خلیفه خاطر آشفته داشت در مدت هفت سال سلطنت او در دکن و ممالک دیگر بسر برده در عهد محمد شاه بادشاه وارد دهلی گشت۔ چون مقربان درگاه بادشاهی نیز خاطر آن بادشاه را از و مشوش ساختند ناچار خلیفه با شارهٔ نواب سعادت خان برهان الملک صوبه دار لکهنو، که با خلیفه محبت و عقیدت داشت، حرکت بجانب لکهنو نموده در آنجا سکنی گزید۔ و بعد معاودت نادر شاه تهرمان ایران از هندوستان در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری باز بدهلی مراجعت نمود گاهی در دهلی و گاهی در لکهنو میگذرانید۔ خلیفه موصوف تصنیفات متعدده در حل نکات مشکل اصطلاحات صوفیه دارد، از انجمله شرح نکات سید نعمت الله کرمانی است که در آن مطالب عالیه بیان فرموده است۔ و با آنکه حضرت خلیفه امی بود

لیکن باشارهٔ روحانیت مولوی معنوی و باجازت پیر خود میر جلال الدین بدخشی قصهٔ شاهزادگان را که در آخر دفتر ششم مثنوی مولوی ناتمام مانده بدفتر هفتم موقوف بود بتنظیم آن پرداخته دفتر هفتم با تمام رسانید و ازین دفتر چهار دفتر دیگر هم رسید که مجموع یازده دفتر بر شش دفتر مثنوی معنوی افزود و بسبب امی بودن و علم ربط بقواعد شاعری بعضی جا اعتنا به بحر و قافیه نفرموده است. با اینهمه حال تنظیم مثنوی دلیل بر خرق عادت و کمال اوست. و کتاب مذکور مشتمل بر شش هزار بیت است۔

اشرف : ... خلف ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی است. فاضل متین و شاعر رنگین بود و باخلاق ستوده اتصاف داشت. در بند الفاظ نابسته و مضمون تازه آنقدر همت آن والا همت مصروف بود که اشعارش بکثرت چاشنی درد دارد. مثنوی قضا و قدر در برابر قضا و قدر محمد قلی سلیم گفته و معانی تازه و تشبیهات و استعارات دران بسیار بکار برده. اوایل بادشاه فرخ سیر از راه بنگاله عازم بیت الله بود که در قصبهٔ مونگیر مضاف صوبهٔ بهار مسافر اقلیم عدم گردید، در همان قصبه سنه یکهزار و یکصد و شانزده هجری مدفون شد و آنکه صاحب ریاض الشعرا می نویسد که از هندوستان بایران مراجعت کرده و در اصفهان ساکن گشت قرین صحت نیست۔

آرزو : ... از مشاهیر شعرای هندوستان صاحب طبع قرار داده مستعدان بود. در سایر اقسام نظم خاصه شیوهٔ غزل داد سخنوری داده و مضامین تازه و معانی بلند از طبع و قادش زاده است. صاحب فطرتان عهد محمد شاهی بخوش فطرتی و والا دستگاهی اعتراف دارند و در تحقیق و غوامض سخن و مشکلات این فن رجوع باو داشتند. از منصبداران محمد فرخ سیر بادشاه و سخن سرای کهن سال و هنگامه آرای معرکهٔ قیل و قال بود، در دار الخلافهٔ دهلی سخنوری و لطیفه سنجی و بشوخی و بذله گوئی شهرت یافته. یکتا آتش با مثنوی جوش و خروش و ساقی نامه موسوم بعالم آب و مثنوی در بحر حدیقة الحکیم سنائی غزنوی علیه الرحمه قریب سی هزار بیت است و علاوهٔ آن مؤلفات متعدده دارد۔

(ب)

باذل : ... هرچند مثنوی مرزای مذکور که مرغوب طبایع و مشهور است باسلوب شاعری و تراکیب لفظی برابری با شاهنامهای اساتذه نمیتواند نمود، اما بر جهت معنوی که مشتمل بر معجزات سید کائنات علیه الصلوٰة و غزوات اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام است، بر تمام شاهنامه ها شرف دارد و چه شعرا مضامین عالیه را در غیر مواقع محمود صرف کرده اند و مضامین خود و دیگران را محل محمود ادا نموده است بدین جهت در انتخاب آن هر قدر اطناب میرفت گنجایش داشت. اما راقم آثم بتحریر بعضی غزوات پرداخته و ابیات برگزیده که در داستان دیگر یافته بحسب مقام در همان غزوات انتظام داده۔

بیدل : ... چون بسن امتیاز رسید بملازمت شاهزادهٔ عالی جاه اعظم شاه ولد عالمگیر بادشاه فایز گشته بمنصب پانصدی داروغگی توپخانه ممتاز گردید و قریب بیست سال روزگار درین کار گذرانده. دران حال بیدل تخلص قرار داده لمعات افکار خویش را در نظر اصلاح شیخ عبدالعزیز عزت جلوه میداد. درین اثنا بر هنمائی تجرید ترک علایق خدمت کرده با مزید امتناع شاهزاده حدود ممالک بنگاله و بهار را بقدم سیاحت پیمود... باز بهندوستان آمده با وداد و اتحاد شکر الله خان که بیرون دروازهٔ دهلی مکان و دو روپیه روزینه برای وی قرار داده بود، در کمال قناعت و استغنا پا بدامن انزوا پیچیده سکنی گزید و دران محل تاهل اختیار کرده سی و شش سال بفراغ بال با اهل و عیال گذرانید. چون زر سخ کشته خورده بود، در جوانی هشت آثار و در پیری سه آثار میخورد و چهار زن داشته و اکثر اوقات ریش و بروت نمیگذاشت، و شراب را دو جو د بنگ را موج نام گذاشته در مستی شباب از ارتکاب آن ابا مینمود. و در باب طاقت و قوت او نوشته اند که هر روز به نجیزار تماشا میکرد و کشتی با مردم بسیار میگرفت و تا دو سه مرتبه کشتی از اسپ نمیگرد و او را بر زمین نمی انداخت نمی آسود و عصای آهنی بوزن سی و شش آثار شاهجهانی موسوم به فولاسی کرده همواره در دست خود میداشت. و بسیار خلیق و گرمجوش و نرم گفتار بود. و اکابر و اصاغر آن شهر بخانهٔ او میآمدند. قطب الملک وزیر و نظام الملک وکیل السلطنت و خانخانان منعم خان با وی محبت وافر داشتند و شاه عالم بهادر شاه مکرر بنظم شاه نامه اشاره فرمود، لیکن مرزا بیدل دل بآن نداد. بالجمله مرزای عالی مقدار در سایر اقسام اشعار تسلط و اقتدار تمام دارد. اما اکثر اشعارش بعلت خلاف تراکیب غریب و اختراع محاوره مطعون فصحای عجم است. لیکن این معنی را تابعان او و سراج الدین علیخان آرزو قبول نداشته، بجهت صحت آن تکلیف تا دیل کشیده اند و انصاف آنست که آن مست بادهٔ وحدت درد و صاف را بهم آمیخته است. قطع نظر از ابیات مطعونه اشعار بلند و برجسته بسیار دارد. کلامش نثراً و نظماً قریب دو لک بیت است و مثنویات متعدده دارد... چهارم از شهر صفر تاریخ رحلت اوست.

(ث)

ثابت : ... جدش میر ضیاء الدین خان بدخشانی مخاطب باسلام خان والا تخلص از امرای عالمگیر خلد مکان که اول مخاطب بهمت خان گشته و بعد محاربهٔ آن بادشاه با راجه جسونت بخطاب اسلام خان مامور گردیده و بعد محاربهٔ دارا شکوه بمنصب چهار هزاری و در سال چهارم جلوس عالمگیری بصوبه داری کشمیر و بسال ششم

جلوس بمنصب پنجهزاری و صوبه‌داری اکبرآباد مامور گشت و خلف او میر عیسی مخاطب بهمت خان دیری تخلص کر
عم میرافضل ثابت باشد نیز از اعاظم امرای عالمگیر است. اوّل بخشی سوم و بعد از آن بخشی دوم شده و در
سال پانزدهم جلوس بصوبه‌داری اکبرآباد و سال هفدهم جلوس بدارو غگی غسلخانه و بسال نوزدهم هم بصوبه‌داری
الهآباد و در سال بیست و چهارم بخدمت امیرالامرائی اختصاص یافت. مرزا محمد علی ماهر از مداحان او بود و
شیخ ناصر علی از شاگستران سیف خان داماد اسلام خان است.

(ح)

حزین: تخلص اسم سامی آن نقاوهٔ علمای اعلام و اصدق اذکیای عالیمقام شیخ محمد علی جیلانیست.
اصلش از لاهیجان و تولدش در سنه یکهزار و یکصد و سه بدار السلطنت اصفهان است. آباء و اجداد آن عالیمقدار
تا زمان سعادت نشان حضرت خیرالانام علیه السلام هر کدام جامع علوم دینیه و عوارف و معارف یقینیه بوده اند چنانچه
شیخ صفی الدین اردبیلی که افتخار سلسلهٔ صفویه به دست مرید شیخ زاهد جیلانی است که بهیجده واسطه جد آن علامه
روزگار است. از این رفعت پایهٔ عزتش توان شناخت که سلاطین کشورستان صفوی نژاد با آنهمه جلالت شان
مراعات ادب و عقیدت درست باین خاندان مبارک داشته اند. باجمله حضرت شیخ در اصفهان و شیراز از فحول
علمای آن زمان اکتساب و استفاده نموده سالها سیاحت بلاد ایران و ادراک صحبت بسیاری از حکما و عرفا و شعرا
کرده در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه بزیارت حرمین شریفین فایز گشته. خامهٔ کوته زبان را چه یارا که
بشرح برخی از فضایل نامتناهی او قوا اندر پرداخت و زبان و بیان را چه مجال که از رفعت ستایی عرش
کمال او سخن کرسی نشین تواند ساخت. پس رسایل جلیله در هر فن از مآثر ذهن وقاد و طبع نقادش بر صفحهٔ روزگار
بیادگار و دیوان رفیع بنیان او کر بجالیست لبالب از لآلی آبدار و کحل الجواهر بصایر فصحای بلاغت شعار است.
صاحب نظران میدانند که کلامش از غایت درد و سوز نمکسای داغ سینه ریشان و شورش بخش دماغ دردکیشان
است. مخفی نماند که بسبب توهین و تحقیر هند و مردم هند که در نظم و نثر آن عالیمقدار بیشتر از این مقوله اشعار واقع شده
بعضی از صاحب کمالان هندوستان از و منحرف شده کنایه‌ها ملایم که منافی کمال اوست، در تصانیف خود
ایراد کرده اند و این معنی دست آویز انکار اکثری از عوام مرتبه ناشناس شده است. لیکن در نظر انصاف
حق بدست حضرت شیخ است چرا که هنگام ورود او در هندوستان بسبب ارتکاب سلطان بلهو و بازی
و اشتغال امرا به تن پروری و خودسازی از هنر نامی و از فضیلت نشانی باقی نمانده بود و مردم هر پیشه از حد

خود تجاوز نموده ضوابط قدیم را از دست داده مرتکب اوضاع نامسعود و مبدع اطوار مستکره و نامحمود گشته بودند.
باعث اختیار غربت شیخ برهم خوردگی سلطنت آل صفویه و استیلای نادرشاه و حدوث مفاسد گوناگون است.
در عهد جنت آرامگاه محمد شاه بدار الخلافت دهلی آمد. بادشاه و امراء و سایر ناس مراعات قدر و منزلت آنحضرت
را بر خود لازم شمرده بحرمت و ادب با وی معاشرت مینمودند. القصه بعد از مرور ایام از دهلی نهضت اختیار
کرده بقصد طواف بیت الله مرحله پیمای سمت بنگاله گردید. دمی که وارد عظیم آباد شد پیکر شریفش از قلت غذا
و کهولت سن بنهایت نقد و نزار شده بود. ناتوانی و سوگواری رها نکرده که قدم پیشتر گزارد و در همان شهر چند سال
اقامت فرموده و باز به بلدهٔ بنارس که بفاصلهٔ شصت و چند فرسخ از عظیم آباد بسمت مغرب واقع است عنان
تاب گردید. و بنارس شهریست در نهایت خوبی و بزرگی و معبد عظیم هندوان است. عمارتهای متین و رفیع و کوشکهای
بلند و منیع از سنگ خاره بسیار دارد. و از وفور آبادی و اتصال عمارات پیچ و خم کوچهایش بطرح زلف سلسله مویان
است و ساکنانش هم بلند بالا و خوبرویان اند. بالجمله حضرت شیخ این هر دو شهر را مسکن و مقر خود قرار داده مدتها
تردد و برگشتن عمل میاورد. راقم آثم در شهر بنارس بملازمت آن عالی مقام مستفید گشته. فضایل حقیقیه نفسانیه
را با محاسن ظاهریه جمع داشت و همواره از کاوش درد معنوی با مژه اشک فشان میزیست. توجه خاص باین احقر ان حال
مینمود. و سه چند از مصنفات بدستخط خود تبرکاً بخشیده بود و چون اقسام خط را شیرین مینوشت، خوش رقمان عصر
نقش خامهٔ او را سرخط تعلیم میداشتند. آنگاه که ضعف و شکستگی بر بدنش مستولی شد مدار اقامت دایمی بشهر
بنارس گذاشت و در سال یکهزار و یکصد و هشتاد بدار الوصال ارتحال نمود. مزار فایض الانوارش بیرون
شهر بنارس واقع و زیارتگاه مسافر و مقیم است. منظوماتش از هر قسم زیاده بر سی هزار بیت بشمار آمده.
پوشیده نماند که حضرت شیخ در بحور مختلف پنج مثنوی مختصر دارد و هر کدام را بنامی موسوم ساخته و تعداد ابیات
آنها همگی یکهزار و پانصد و چهارده بیت است.

(خ)

خالص: ... از سادات جلیل النسب ایرانست و برادر کوچک مرزا باقر وزیر قوچی. ورودش بهندوستان
بعهد عالمگیر بادشاه رو داده. در عهد نادرشاه بخطاب امتیاز خان ممتاز گردیده میرآخور بادشاهی
شد. بعد از آن بدیوانی صوبهٔ بهار اختصاص یافت. انجام کار بانفود بسیار معاودت بایران اختیار
نموده در عرض راه سند از دست زمیندار آنجا شهید شد.

(ر)

رازی : عاقل خان رازی تخلص خلف میر محمد تقی اصلش خاف و مولدش هند است در بدایت سلطنت شاه باتدبیر محمد اورنگ زیب عالمگیر بدرجهٔ اجابت ارتقا یافت هنگامیکه آن بادشاه متوجه تسخیر دکهن بود ده نهایت خصوصیت و اعتماد مدتی بصوبداری دار الخلافه شاهجهان آباد اختصاص و با وصف دولت و جاه و قربت بادشاهی از لذت درویشی آگاهی داشت و در زمان دولت خویش مرجع فضلا و شعرا بوده قصه پدماوت را از هندی بفارسی منظوم ساخته و مثنویات دیگر از انجمله مرقع در بحر مثنوی مولوی معنوی نیز گفته افکار خان مذکور را سراج الدین علی خان آرزو در تذکرهٔ خود بسیار ستوده اما محمد افضل سرخوش صاحب کلمات الشعرا و بعضی موزونان عصرش نمی پسندند و علی قلی خان واله در ریاض الشعرا گفته که کلامش چندان نمک ندارد. هرچند مؤلف این اوراق راحین تدوین این تذکره سوای قصه پدماوت که موسوم بشمع و پروانه است مثنوی دیگر بامره افرود لیکن درحقیقت طور گفتار این بزرگوار نمکی که از دل دلبرشتگان شور ندارد اما افسانه ایست شیرین و صحت هر رطب و یابس آن راپان هند را بوقوعی دلنشین.

(ع)

عبد الجلیل : ... در لغات عربی و فارسی و ترکی و هندی جواهر کلام را بسلک نظم میکشد و در همه اقسام نظم سیما صنایع و تاریخ و معما سخنان گزیده ازو یادگار است. گاهی عبد الجلیل و گاهی واسطی و گاهی رازی تخلص میکرد. لهذا در تذکره های که ذکر اسامی شعرا بترتیب حروف تهجی واقعست نام میر مذکور در فصول حروف مختلفه ایراد یافته.

میر حزه تاشکندی ما هم تاریخ فوت شخصی گفته و بنای شمار بر توافق مرتبهٔ احاد و عشرات و مأت گذاشته چنانکه گفته اند ع " ... را بر قم سه بار بنویس " چون هندسهٔ ... را سه بار بنویسند نه صد و نود و نه میشود. نصف دیگر آنکه عدد مصرع بحساب جمل بهمانست. الحاصل سید مذکور سوای این مثنوی که درین مقام تسوید میباید مثنویات دیگر هم در بحور مختلف وارد اما از آنها غیر از چند ابیات که آن نیز ارتباط نداشت بنظر مؤلف در نیامد. لهذا بایراد همین یک مثنوی که اصل آن مشتمل ... بیت است اکتفا رفت. میر غلام علی آزاد در تاریخ وفاتش این بیت گفته :

میر عبد الجلیل کرد وفات　　　　وغمواعه گشت سال وفات

(غ)

غنیمت : اسمش محمد اکرم و موطن و مولدش قصبه کنجاه از مستعلقات صوبه پنجاب و بقول اکثر از تربیت یافتگان میر محمد زمان راسخ است. بالجمله شاعر خوش خیال و معنی تلاش داد ادا نموده و شیرین گفتار است در اواسط عهد شاه اورنگ زیب عالمگیر بملک پنجاب نامش بلند و گوش سخن نیوشان آنجا پر آوازه از گفتار دلپذیر او بود. دیوانش اگرچه مختصر است اما از اشعار دلچسپ خالی نیست خصوص مثنوی موسوم به نیرنگ عشق مشتمل بر یکهزار و پانصد بیت مطابق عدد لفظ غنیمت از منظومات مقبول و مشهور اوست. راقم آثم تمام آن مثنوی را بنظر انتخاب ملاحظه کرده اگرچه ابیات پاکیزه و خوش ادا دارد اما شتر گربه در کلام او با وصف کم گویی ها هست. از ندمای مخصوص میرزا عبدالعزیز خان حاکم سیالکوت بود. میرزای مذکور به شاهد نام زیبا پسری که بزمرهٔ ارباب نشاط انسلاک داشت، عاشق میشود و تکلیف نظم افسانهٔ عشق خود مینماید. وی بفرموده میرزا روزگاری صرف طرح این مثنوی نموده در سال هزار و نود و شش به پایان میرساند. چنانچه این بیت که مخبر تاریخ اتمام است از انجاست:

نمایان گشت تاریخ ز آیین ز گلزار بهار نسخهٔ رنگین

سال وفاتش تحقیق نپیوست.

(ف)

فقیر : ... هنگام معاودت که از راه دریا عازم مقصود آباد بنگاله بود بساحل مقصود نرسیده متصل بسقط غریق بحر فنا گردید. دیوان غزلش قریب بهفت هزار بیت است. اما مثنویات خمسهٔ او که درین مقام بقلم انتخاب ارقام مییابد تمامی آن تخمیناً شش هزار بیت، و کثیری میرسد. از انجمله مثنوی در مکنونش سه هزار و سی و سه بیت بود.

فوقی : ملا فوقی، فوق الدین نام، در شهر یزد که وطن و مقام داشت، بعهد شاه عالمگیر بهند آمده. بدلچسپی شیوهٔ طیب و هزل لازمهٔ اشعار اوست. در مجالس صغار و کبار راه مخالطت مییافت و مقبول نظر التفات همگنان میشد. در هجاگویی و لطیفه سنجی قدرت تمام داشت و در همه اقسام شعر بطرز مختار خود حرف زده. از مثنویات او یکی مشتمل بر سه صد و هفتاد و دو بیت و دیگر بر دو صد و چهار بیت بود. این ابیات مزخرفات ایراد یافت.

(ق)

قلندر سکی اصفهانی سید ابوطالب: همشیره زادهٔ فاضل الباذل میر ابوالقاسم قلندر سکی است. احوالش در تذکره بانه کور نیست داستان خلافت حضرت امیرالمؤمنین امام المتقین شاه اولیا علیه الصلوة والسلام را بسلک نظم در آورده و محاربات آنحضرت را که با قوم شقاوت آثار بنابر شعار روداده بود علی التفصیل تا عهد شهادت آنجناب دران مذکوره کرده. بالجمله نجف نامی از موالیان اهل بیت علیهم السلام آن نسخه را که بحد شهرت نرسیده بود از انجای بدست آورده و لسان یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری در خاتمهٔ حملهٔ حیدری که میرزا رفیع باذل هندوستانی بسلک نظم در آورده و ناتمام گذاشته بود انضباط و نظام داد. الحق که این امر غریبه از معجزات جناب ولایت مآب است.

(م)

مسیحای پانی پتی: مسمی بسعد الله و پانی پت که یکی از بلاد هندوستان است سکنی داشته. در مجمع النفائس آمده که مسیحا با شیدای هندی خیلی ربط داشت و قصهٔ رام و سیتا بنظم آورده بسیار تلاش معنی نموده است و در تذکرهٔ علی قلی خان واله مذکور است که او با شیدا هم صحبت بوده، چنانچه خود میگوید:

در من و شیدا نماند امتیاز حقیقت امتیاز — من شیدا مانم و ماند بمن شیدای من

قصهٔ رام و سیتا از هندی بفارسی نظم کرده خالی از مزه نیست انتهی. مخفی نماند که مثنوی مذکور غالباً بالتمام از نظر والای والهٔ داغستانی نگذشته چه دران کراهت ادا و سستی پیوند و فقدان معانی برجسته بسیار است. راقم آثم تمام کتاب را تخمیناً قریب بچهار هزار بیت است دیده. شاعر مذکور در بعضی جا بقدر استعداد خود طرز تلاش بقلم داده است.

منت: ... و تا این زمان که سی و هفت سال سن دارد اشعار بسیار گفته و مثنویات هم بنظم آورده و این مثنوی که موسوم به بهار و خزان در سراپای معشوق و عاشق زادهٔ طبع او مشتمل بر دو هزار و هفتاد و یک بیت است منجمله آن یکصد و سی بقلم انتخاب رقم یافته.

(ن)

نجات: میر نجات مرحوم، اسمش میر عبدالعال و موطنش اصفهان و اصلش از سادات کوه گیلویه

فارس است بمهارت نظم و نثر و رزانت ظرافت معروف و به وسعت مشرب و صفای طینت موصوف بود. علی قلی خان واله در ریاض الشعرا آورده که میر مذکور در سلک منشیان عظام شاه سلیمان مغفور منسلک بود و در آن فن کمال مهارت داشت. اما در شاعری آنچه مردم با وگمان دارند نبود چه طرز تازه اختراع کرده تابع روزمره اوباش و بازاریان گردیده بطرق گفتگوی ایشان بنای شاعری را گذاشته است ... بالجمله مثنوی ... اشکال دارد و احوالش در سراج اللغات است۔

••

غلط نامہ

خلاصۃ الکلام

صفحہ/سطر	غلط	صحیح
۲/۱۵	ہموارۂ	ہموارہ
۳/۳	نمایہ	نماید
۴/۱۶	بوجہ	بتوجہ
۹/۱۰	افروز	افروزشد
۹/۱۴	ناشکفدی	تاشکفدا
۹/۱۹	نصف	صنعت
۹/۲۳	سال وفات	سال ممات
۱۱/۱	قندرسکی	فندرسکی
۱۱/۴	تجارت	بغاوت
۱۱/۴	بالتمام	باہتمام

محمد سعید حسرت عظیم آبادی

تاریخهای پیدایش و وفات معاصران (۲)

م - حاجی شاه محمد معصوم گوپاموی (مقام گیا، بستم ربیع الآخر شب آدینه)

حسرت دلخسته تاریخش نوشت — هفدهم بود از ربیع الآخر آه
۱۲۷۰ھ

م - مولوی عبدالحکیم فرنگی محلی

بهر سال نقل آن مقبول درگاه خدا — کرد هاتف این ندا داخل بجنات نعیم
۱۲۸۰ھ

م - نواب امیر علی خان بهادر (شب یکشنبه ذی الحجه)

کرد سش ندا فرشته تاریخ از بهشت — نواب خان بهادر امیر علی بیا
۱۲۹۶ھ

هم تاریخ و سال انتقال او از این عالم — زمن بشنو مه ذی الحجه اول لیل یکشنبه
۱۲۹۶ھ

م - شاه تقی احمد (شهر رمضان)

چو از آنقضا بوده تاریخ شد — برای تقی جنت آمد محل ۱۲۹۹ھ

م - مولوی محمد سجاد علی نمازی پوری

گو بیوم الخمیس از شعبان — یکم آنگه بکن حساب سنین ۱۳۰۰ھ

م حاجی میر محمد قاسم شبیر

گفت حسرت سال تاریخش هله آه — روز شنبه ماه شعبان دان سوم
۱۳۰۰ھ

گفت از دنیا کوچ نموده — میر محمد قاسم شبیرم
۱۳۰۰ھ

م - شیخ بدرالدین حسین (مقام منصورپور)

سال تاریخ وفاتش حسرت دلخسته گفت — عفو از او بالفعل کرده خداوند کریم
۱۳۰۰ھ

بخش اول مشتمل بر تاریخهای منتخب از "قسطاس البلاغه" سابقاً چاپ شده -

واین بخش دوم منتخب است از "مقصد البلاغه" -

زین سبب گفت سال رحلت او — آمده کوچ شیخ بدرالدین ۱۳۰۰ھ

م - مولوی عبدالشکور (مقام مچھلی شہر)

حسرت دلخستہ تاریخ وفات — رفتہ آب جوی مچھلی شہر گفت ۱۳۰۰ھ

سعید خستہ سال فوت گفتہ — کہ آب جوی مچھلی شہر رفتہ ۱۳۰۰ھ

م - مولوی سید زین الدین حسین خان بہادر

عقل تاریخ وفاتش گفت حیف — کرد رحلت میر زین الدین حسین ۱۳۰۰ھ

پ - عبدالشکور پسر ارجمند مولوی میر احمد حسین

در آخر شہر عاشورا بیفزا ۱۰۹۳ — بگو اوّل ولید اولین لیل ۲۰۷

ولید اولین لیل شہر عاشورا ۱۳۰۰ھ

م - ہمشیرۂ معظمہ (پنجم ذی الحجہ، دوشنبہ)

بلوح تربتش تاریخ رحلت — رقم کردم کجا اخت کریمہ ۱۳۰۰ھ

سال وفاتش حسرت محزون — گفت کہ ہی ہی اخت بزرگم ۱۳۰۱ھ

گفت حسرت روز و ماہ سال آن — پنجم ذی الحجہ دوشنبہ وداع ۱۳۰۰ھ

م - مرزا حاجی احمد علی (شب چہار شنبہ چہارم ذی الحجہ)

عقل تاریخ وفاتش گفت وای — کرد رحلت میرزا احمد علی ۱۳۰۰ھ

گفتم تاریخ کرده رحلت — مرزا احمد علی حاجی ۱۳۰۰ھ

پ - پسر سید خلیل الرحمن پسر مولوی سید فضل الرحمن

پی مولود نام و سال میلاد — حبیب اللہ برخوردار گفتم ۱۳۰۱ھ

نام آن دیگر میر اخلاص الرحمن ۱۳۰۱ھ

م - اہل خانہ مولانا شاہ سلامت اللہ قدس سره

گفت تاریخ دلم یا از غم — بود از شہر محرم ہیہات ۱۳۰۱ھ

م - نوروز علی خان یکتا

از رقم خامۂ حسرت سنہ رحلت باکا — مرگ نوروز علی کرد محرم ہمہ عید ۱۳۰۱ھ

پ - **پسر مولوی عبدالرحیم**

شود تا سال میلاد آشکارا — بہم نامش محمد فضل رحمان
۱۳۰۰ھ

چو آمد این پسر مرغوب جاہا — شدش سال ولادت ابن مرغوب
۱۳۰۱ھ

۳ - **ریاضت حسین خان مرحوم عرف لکن خان** (ہشتم ربیع الآخر چہار شنبہ)

گفت سالش فرشتہ ہا شد — جنت عدن و مسکن طیب
۱۳۰۱ھ

شہر رحلت بود ربیع الآخر — سالش وان لکن خان فردوس مقیم
۱۳۰۱ھ

پ - **پسر مولوی محمد حنیف صاحب** (مقام آرہ ، نہم جمادی الاولی ، جمعہ)

اگر پرسند حسرت از تو تاریخ — بگو فرخندہ فرزند اجمی
۱۳۰۱ھ

ملک از فلک بہر تاریخ و نام — ندا کرد مظہر علی ولی
۱۳۰۱ھ

گفتم نہم شہر جمادی الاولی — ہنگام دو پاس روز جمعہ کو ملا
۱۳۰۱ھ

۴ - **میر شمس الہدیٰ** (بست و سوم جمادی الاولیٰ شنبہ)

سنین فوت حسرت گفت آبا — اقول شمس اوج حشمت وجود
۱۳۰۱ھ

سال تاریخ گفتم از سر آہ — حیف شمس الہدیٰ ز دنیا رفت
۱۳۰۱ھ

۴ - **مولوی وحی احمد:**

سال تاریخ وفاتش یکی غمزدہ گفت — ہاتف غیب کہ او داخل فردوس شدہ
۱۳۰۱ھ

۴ - **مولوی عبدالعزیز** بن مولوی محمد حسین بن مولوی فضل امام

مصرع تاریخ فوتش گفت حسرت حال — گر درحلت مولوی عبدالعزیز زاندہ گمین
۱۳۰۱ھ

گفت تاریخ وفاتش حسرت — ربہ آدخلہ جنات
۱۳۰۱ھ

پ - دختر زوجہ امیر الدین (شب چہار شنبہ ۹ ، رجب جمادی الآخری)

دل مسرور تاریخ ولادت — شگفتہ گلشن امید ما گفت
۱۳۰۰ھ

ز خلاق اکبر با امید رحم — بہم نام تاریخش ، صد خرد
۱۳۰۰ھ

م- شاہ عبداللطیف معروف شاہ

بث فی فکر عام رحلتہ   ہاتف الغیب قال شیخ العصر
آہ ۱۳۰۱ھ

گفت سال وفات رفت کجا   عارف پاکباز آہ افسوس
۱۳۰۱ھ

م- سید شاہ محمد عباس برادر مولوی سید شاہ فخرالدین احمد ملقب بحکیم (رجب پنجشنبہ)

حسرت نوشت سال وفاتش کہ ولہ ولہ   باد سموم شد زپی او نسیم خلد
۱۳۰۱ھ

م- مولوی محمد احسن

عقل تاریخش بتعلیق زبان گفت کہ آہ   ماہ شعبان چارشنبہ منہدم بود از نہم
۱۳۰۱ھ

سال تاریخ شنیدند کسان   منزل او ست بہشت از ہاتف
۱۳۰۱ھ

م- محمد نور پسر علی بخش مختار (مقام کلکتہ دوم ماہ شعبان پنجشنبہ)

گفت ہاتف سال تاریخش وطالبی واقعہ   بودہ لیل پنجشنبہ ماہ شعبان دوم
۱۳۰۱ھ

م- شاہ قیام اصدق صادق چشتی

حساب کرد خرد سال انتقالش دانی   چہار شنبہ وبست ودوم زماہ صیام
۱۳۰۱ھ

زردی آہ سنین رحیل حسرت گفت   فرید وقت جناب قیام اصدق حیف
۱۳۰۱ھ

گفت سال وصال او حسرت   عاشق صادق خدا بیجا
۱۳۰۱ھ

م- رحلت اہل خانہ نواب مولوی صدیق حسن خاں بہادر بنت مولوی جمال الدین

تاریخ وفات گفت حسرت   من کل ہموم استراحت
۱۳۰۱ھ

ادب بپیر دین وبلد گشت تاریخ   باستقبال آمد حور جنت
۱۳۰۱ھ

م- مولوی غلام محمد خان مرحوم شاگرد ومرید وخلیفہ مولانا شاہ محمد سلامت اللہ

چو غلام محمد نیکو زسرای پنج بچارجہ   شدہ سال ترحل او بگو بہشت برین شدہ جای او
۱۳۰۱ھ

خرد سال آن گفت اندری ایقان   از اجل وفا بد غلام محمد
۴۸
۱۳۰۱ھ

م - شاه غلام محی الدین عرف شاه محدن

چون ز عبّاد بود سال وفات — گشت عابد غلام محی الدین
۱۳۰۱ھ

م - مولوی شاه علی امیر الحق (شنبه ۱۲ محرم بمقام عظیم آباد)

بادل زار سال او حسرت — واامیر المتقینا گفت
۱۳۰۲ھ

سنین واقعه دل گفت آه یوم رحیل — بود محرم و سر شنبه و چهار دهم
۱۳۰۲ھ

م - میر واعظ حسین عرف میر پانڈے محلہ لست (؟) و هشتم محرم، دوشنبه)

صدا آه کرد رحلت و تاریخ فوت او — واعظ حسین سید پاک آمد و صدا آه
۱۳۰۲ھ

سر انکار دور کرده بگو — سال فوتش کر بود عالی ظرف
۱۳۰۱ھ

م - شاه عبدالحق مرحوم سجاده نشین پهلواری (پنجم صفر، دوشنبه)

سال این رحلت پر از حسرت — شد ز زردی قلق وقوع عظیم
۱۳۰۲ھ

دل محزون کشید صد آه — گفت شهر صفر دوشنبه دریغ
۱۳۰۲ھ

پرسد کسی چو سالش گو اوّل جوانی — با سیدی شباب اہل جنان بهم گشت
۱۳۰۲ھ

م - حاجی سید امداد العلی خان (پنجم صفر دوشنبه بمقام اکبرآباد)

ابرار دست در آغوش کرده — بجنت رفت امداد العلی خان

م - اہلیہ میر محمد قاسم شیر (دوم ربیع الآخر روز دوشنبه)

قَبَضَ اللّٰهُ روحها الازکیٰ — صار تاریخ موتها مُبضیٰ
۱۳۰۲ھ

گفت تاریخ دلم با ناله — دوّم ماه ربیع الآخر
۱۳۰۲ھ

م - جمّن (خادم مصنف)

چو جستم روز و سال رفتنش زین بزم شورافزا — دل من گفت رد نجم رفت صد حیف آه
۱۳۰۲ھ

م - حکیم عبداللہ برادر حافظ عبدالقادر

بود ست طبیب آں جوان صالح — تاریخ بگو رفت بسیر فردوس

م - اہلیہ مولوی فدا حسین منسوب بنت شاہ وجہ اللہ ہمشیر شاہ محمد یحییٰ (جمادی الاولیٰ، چارشنبہ) ۱۳۰۲ھ

بر شمر از روی لکاد الصفا — ثمانیہ رابعہ بقریہ ۱۳۰۲ھ

ب - برخوردار کبیر حسن پسر دالاگہر حافظ نظیر احسن ابن میر امیر حسن (بست دھم جمادی الاخری، سہ شنبہ)

بسال مولدش از ہاتف غیب — ندا آمد زہی فرخندہ فرزند ۱۳۰۲ھ

نام تاریخی : سید ذوالفقار علی ۱۳۰۲ھ

م - شیخ وزیر الدین سوختن در فرو نشانیدن آتش و مردن بعد چند روز و آشفتگی بقریہ پھکار

بمکان مولوی محمد سعید الدین و مولوی وحید الدین

نوشت کلک و تاریخ نگار حسرت سال — شہید شد بحریق از بلا وزیر الدین ۱۳۰۲ھ

م - حاجی مولوی محمد اسمٰعیل در امیٹھی

تاریخ وفات او شنداز روی الیقین — نیکوی عاقبت پی متقیان ۱۳۰۲ھ

قم - محمد حسن خان مرحوم خلف اصغر دیوان مولا بخش

خرد گفت تاریخ این واقعہ — سہ شنبہ برد زود از شہر صوم ۱۳۰۲ھ

م - مولوی شاہ محمد واعظ بسجادہ نشین پدر بزرگوار خود شان شاہ محمد کریم (واقعہ شب شنبہ پنجم ماہ شوال)

بسال ارتحالش از سر دوش غیب درگوشم — ندا آمد مکان پاک زیبا یافت در جنت ۱۳۰۲ھ

ادا گفت محمد واعظ ۱۰۶۹ — باز فرمود الی اللہ وصل ۲۳۳ = ۱۳۰۲ھ

اَرَّخَ الْقَلْبُ بِوَجْهِ الْاِلْہَامِ — رَبُّہٗ اَدْخَلَہٗ جَنّٰتٍ ۱۳۰۲ھ

م - مولوی شاہ محمد یحییٰ (بست و ششم ذی القعدہ، دوشنبہ)

قَالَ بِقَلْبِی مَلَکٌ تَارِیْخَنَا — اَسْکَنَہُ اللّٰہُ رِیَاضَ الْجَنَّۃِ ۱۳۰۲ھ

بود رکن عظیم بیشک و ریب — گشت تاریخ بود رکن عظیم
۱۳۰۲ھ

بہر تاریخ رحلتش ہاتف — زد ندا بود دوستدار خدای
۱۳۰۲ھ

شہر و یوم و سنۂ رحلت او — ماہ ذیقعدہ دو شنبہ گفتم
۱۳۰۲ھ

سال وفاتش دل پر درد گفت — واقعۂ بست و ششم آہ آہ
۱۳۰۲ھ

ناگاہ کرد رحلت و تاریخ فوت او — تاریخ گوی بی بدل آہا سرش گفت
۱۳۰۲ھ

م - حافظ عبدالقادر خان مرحوم والد حافظ عبدالمجید خان رامپوری (بست و دوم ذیقعدہ پنج شنبہ)

گفت دل سال فوت او بی پی — صالح و حافظ کلام مجید
۱۳۰۲ھ

م - اہل خانہ شاہ معین الدین احمد پسر شاہ محی الدین احمد عرف لالہ میاں

گر سال وفات از تو پرسند — از روی یکا بگو کہ صغری
۱۳۰۲ھ

م - مولوی محمود عالم رامپوری

گفت حسرت سال فوت آنجناب اندوہ کنان — رحلت محمود عالم کرد بیدل عالمی
۱۳۰۲ھ

شد دعائیہ مصرع تاریخ — رحمت حق بروح پاکش باد
۱۳۰۲ھ

م - میر حامد حسین عرف میرن صاحب (دوم محرم، یکشنبہ)

چوں یافت وفات گفت حسرت تاریخ — رفتہ ز جہاں چو نکہت گل ایوا
۱۳۰۳ھ

م - حکیم عبدالمالک بن حکیم وجاہت حسین (دوازدہم صفر، یکشنبہ)

دعائیہ تاریخ او بندہ گفتم — خدایا بیامرزش از حسن وجود
۱۳۰۳ھ

م - میر ابراہیم حسین ابن سید مبارک حسین از کوچہ چوبالال، عظیم آباد (ہفتم ربیع الآخر، چہار شنبہ)

اگر پرسند تاریخ ثقاتش　　بسابع گو ربیع الآخر از ماہ
۱۳۰۲ھ

م - حافظ جمال الدین (روز یکشنبہ، ہشتم ربیع الثانی)

گفت حسرت سال تاریخ وفات　　مسکنش گردید جنات العلیٰ
۱۳۰۲ھ

چو شد حافظ جمال الدین بجنت　　شرف از جمال حق تعالیٰ

رقم زد کلک حسرت سال تاریخ　　جمال الدین حافظ واصل الیٰ
۱۳۰۲ھ

ب - دختر مولوی سید ظفر امام (بست و دوم ربیع الآخر، پنجشنبہ)

ازبس کہ شد عزیز جناب امام پدید گشت　　اندر عزیزہ بنین دلاد قش
۱۳۰۲ھ

م - عبد السلام بن مولوی عبد العزیز، بن مولوی محمد واجد (سوم جمادی الاولیٰ، دوشنبہ)

فرمود سال رحلت آن نوجوان سروش　　عبد السلام کرد بجنت مقام ہای
۱۳۰۲ھ

م - گلاب شاہ (بستم جمادی الاولیٰ، پنجشنبہ)

گفت تاریخ فوت حسرت وای　　کردہ رحلت گلاب شاہ جوان
۱۳۰۲ھ

م - حافظ عبد الغفور

روز دریاب بگو یکشنبہ　　یازگو ہای جمادی الآخریٰ
۱۳۰۲ھ

م - مولوی عبد الرزاق (ساکن بسوہار)

تاریخ رحلتش دل حیرت زدہ گفت　　عبد الرزاق کرد رحلت بکجا
۱۳۰۲ھ

م - مولوی عبد العلی (فاضل مشہور رامپور)

چون سال انتقالش کردم طلب ز حسرت　　گفتا کہ رحمت حق یا دا بروح پاکش
۱۳۰۲ھ

پ - پسر حکیم آغا حسن ازل

خدا پسر چو باو داد سال مولدوی　　ظہور حسن الٰہ ازل نوشت سعید
۱۳۰۲ھ

م - سید شاہ حسین علی (چہار شنبہ، پانزدہم رجب)

بتاریخ رحلت ندا زد سروش　　حسین علی مومن و جنتی ست
۱۳۰۲ھ

بحساب جمل آیا ربّاہ ۔۔۔ بادیا سیدِ رسل بہ بہشت
۱۳۰۲ھ

م ۔ **شیخ الفت حسین مختار**

بسال انتقالش ہاتف غیب ۔۔۔ نماند نماسان لااختار کا اللّٰہ
۱۳۰۲ھ

م ۔ **محمد عثمان** برادر مولوی جنت حسین

از سرِ نالہ برآمد زنی کلک آواز ۔۔۔ حیف مطلول جوان مردہ محمد عثمان
۱۳۰۳ھ

سال این حادثہ جان فرسا ۔۔۔ ہای از حکم قضا و قدر ست
۱۳۰۳ھ

م ۔ **شیخ عبد الصمد** خلف شیخ ولایت حسین

چون خواستم از حسرت ماتم زدہ تاریخ ۔۔۔ فرمود کہ بست بہ شعبان دو دو شنبہ
۱۳۰۳ھ

گفت سال وفات او حسرت ۔۔۔ شیخ عبد الصمد نماند آہ
۱۳۰۳ھ

سال فوتش بہ داور دی الم ۔۔۔ شیخ عبد الصمد ابن شیخ
۱۳۰۳ھ

م ۔ **اعز الدین** (دہم رمضان، شنبہ)

سال فوتش بگیر از سر جاہ ۔۔۔ یافت در محفل رسول قیام
۱۳۰۳ھ

گشت تاریخ آہ واویلا ۔۔۔ عاشق فدوی نبی خدا
۱۳۰۳ھ

روز تاریخ و ماہ و سال بکم ۔۔۔ بودہ شہر صیام شنبہ بعد
۱۳۰۳ھ

م ۔ **حکیم انور علی** (پانزدہم رمضان، شنبہ)

گفت حسرت سنۂ فوتش کو ۔۔۔ رای انور بمدا و امید است
۱۳۰۳ھ

م ۔ **سید حسن رضا** (بست و ہشتم رمضان، جمعہ)

گفت سال وفات او حسرت ۔۔۔ حیف سید حسن رضا آزادہ
۱۳۰۳ھ

م ۔ **میر مکرم حسین**

ملک از ملک سال تاریخ فوت ۔۔۔ بفردوس رفت او باکرام گفت
۱۳۰۴ھ

م - محمد مظہر نانوتوی حافظ قرآن و محدث (مقام سہارنپور، بست و چہارم ذی الحجہ، یکشنبہ)

حسرت دل شدہ تاریخ وفات او گفت　　زین جہان نقل مکان کرد بدار جنات

۱۳۰۲ھ

م - شہر بانو بنت میر محمد قاسم شیرا شب پنجشنبہ، دوازدہم شوال، موضع گیلانی)

سال فوتش سر نعشش حسرت　　گفت دادی بغریبی جان آہ

۱۳۰۲ھ

م - حافظ حکیم محمد حسن خان (یازدہم ذیقعدہ، شب شنبہ، رامپور)

گفت تاریخ آن خرد زرمین　　وہ کہ بر آسمان مسیحا رفت

۱۳۰۲ھ

●●

تاریخ پیدائش و وفات معاصران (محمد سعید حسرت عظیم آبادی)

غلط نامہ

صفحہ/سطر	غلط	صحیح
۱۲/۱۸	بالفظا	بالعطا
۱۴/۱۳،۱	ماہ سال	ماہ و سال
۱۶/۱۷	دید	دوید
۱۷/۴	اختر الملک یحییٰ	امیر الملک یحییٰ
۱۷/۵	تنین	سنین
۱۷/۱۱	دلی	دلی
۱۷/۱۹	جمعہ فت	جمعہ ثمن رفت
۱۸/۱۶	زیبا یافت	زیبا یافت
۱۸/۲۰	بقلبی	بقلبی
۱۹/۱۷	دعائیہ	دعائیہ
۲۰/۴	بجنت	بجنت
۲۰/۱۳	جمادی الآخرہ	جمادی الاخری :
۲۱/۱	بادیا	بادبا
۲۱/۳	اسمان	آسمان
۲۱/۵	مطول	(کذا)
۲۱/۸	خواستیم	خواستم
۲۱/۸	بہ	مہ
۲۱/۱۳	واویلا	واویلاہ
۲۲/۶	زرمین	ز زمین

اضافہ

م ۔ سکھراج بہادر، خلف کنور ہیرا لال در بنارس :

مرے سکھراج ہیرا لال کے لعل — عظیم آباد سے جاکر کے کاشی
مؤرخ نے کہی تاریخ باجیف — گئے ، کاشی ہوئے بیکنٹھ باشی
۱۳۰۱ھ

م ۔ شاہ محذن :

حسرت نے لکھا سال وفات ان کا آہ — جنت میں گئے شاہ محذن مرحوم
۱۳۰۱ھ

پ ۔ پسر میاں تراب علی :

دیا جی ہیں اپنے حساب سنین — سنو باپ کے اس کے ہیں نے یہی
دعا دی بجاہ نبی و علی — مبارک ہو تم کو مبارک علی
۱۸۹ — ۱۱۱۲ھ

م ۔ شاہ محمد یحییٰ :

سعید خستہ نے تاریخ جان صبر نکال — کہی یہ مرغ چمن سے کہاں وہ باغ نعیم
۱۳۰۲ھ

م ۔ زوجہ بدر الدین حسین :

ہاتف غیب نے کہی تاریخ — کر مریں ہائے ہائے شیخانی
۱۳۰۴ھ

مکتوبات

بنام

قاضی عبدالودود

پیش گفتار

ڈاکٹر ذاکر حسین سے قاضی صاحب کی پہلی ملاقات برلن میں ہوئی یہ اواخر ستمبر ۱۹۲۳ء کی بات ہے۔ ذاکر صاحب اس زمانہ میں ڈاکٹر عابد حسین اور پروفیسر محمد مجیب کے ساتھ برلن کے ایک خوبصورت مضافاتی علاقے میں رہتے تھے انہوں نے قاضی صاحب کو کھانے پر بھی بلایا اور ایک فرمائش کی کہ غالب کے کلام گل رعنا کا عکس لے سکے تو ان کے لئے حاصل کر کے بھجوائیں اور دس دس روپے کے کچھ نوٹ لندن کے "ایک ہندو دوست کے لئے دیا جو سرحد پر ضبط بھی ہو سکتا تھا اور یہ ذاکر صاحب جانتے تھے"

اس کے بعد ذاکر صاحب لندن آئے تو قاضی صاحب کی قیام گاہ پر بھی ملنے آئے۔

"برلن ملاقات سے پہلے بھی ہم دونوں ایک دوسرے کے نام سے واقف تھے اور نان کوآپریٹر کی حیثیت سے ان کا نام اخباروں میں آنے لگا تھا۔ میرے بھائی (قاضی محمد سعید) بھی نان کوآپریٹر تھے اور جامعہ کے اسٹوڈنٹ تھے۔ ذاکر صاحب کا ایک مضمون تعلیمی مسائل پر بھی میں نے دیکھا تھا اور impressed ہوا تھا۔ کلام شاد (مرتبہ قاضی عبدالودود) جامعہ ہی میں چھپا تھا اور ذاکر صاحب جانتے تھے۔ معارف میں میرے جو مضامین چھپے تھے ان کا ذاکر صاحب نے ملاقات کے وقت مجھ سے ذکر بھی کیا۔"

ذاکر صاحب جب بھی پٹنہ آتے تھے تو قاضی صاحب چند لمحوں کے لئے ہی سہی ملتے ضرور تھے۔ جرمنی سے واپس آئے تو قاضی محمد سعید صاحب کو لے کر پٹنہ آئے۔ لودی کٹرہ میں قاضی صاحب کے ساتھ ہی ٹھہرے۔ پھر قاضی سعید صاحب نے 'کاشانہ' میں انتظام کر دیا تھا۔

"ذاکر صاحب سے تعلقات دوستی میں تبدیل ہوئے جب وہ بہار کے گورنر ہوئے۔ لیکن سعید (قاضی محمد سعید) سے میری نسبت وہ زیادہ بے تکلف تھے۔"

فکر کا بھی مادہ تھا، بڑے وضعدار آدمی تھے، بڑے خلیق تھے مگر ہندوؤں کے ساتھ خلق میں کچھ زیادہ ہی بڑھ جاتے تھے۔ مردم شناسی کی ذرا کمی تھی ذاکر صاحب میں۔"

"خلیل جو کہتے ہیں انہیں مسلمانوں سے ہمدردی نہ تھی ہم اس کو بالکل باور نہیں کرتے۔ یہ دوسری بات ہے کہ وہ سمجھتے ہوں گے کہ ہمارے احتجاج یا اختلاف سے کیا فرق پڑتا ہے۔ پھر ہم اپنا کیریر ہی کیوں نہ بنائیں۔"

(۲)

ڈاکٹر یوسف حسین سے پہلی ملاقات ۱۹۲۷ء میں پیرس میں ہوئی۔ قاضی صاحب کیمبرج سے (تعطیلات میں) اکثر پیرس جاتے تھے کبھی کبھی کھانا ساتھ ہوتا اور اکثر اوقات کسی قہوہ خانے میں گھنٹوں گفتگو کا موقع ملتا" (معلم قاضی عبدالودود) پھر بہت بعد جب وہ علیگڑھ میں پرو وائس چانسلر ہوئے تو قاضی صاحب علیگڑھ جاتے تو ملاقات ہوتی۔ اس زمانہ میں قاضی صاحب یونیورسٹی کی بعض کمیٹیوں کے ممبر بھی رہے۔

۱۹۶۹ء میں وہ غالب صدی تقریبات کے سلسلے میں قاضی صاحب کے ہمکار رہے اور آخری دنوں میں قاضی صاحب نے ان کو فخرالدین صاحب سے کہہ کر غالب انسٹی ٹیوٹ کا سکریٹری بھی بنوایا تھا۔

ڈاکٹر ذاکر حسین

(۱)

RAJ BHAVAN
PATNA
۲۵ر اکتوبر ۵۸ء

محب مکرم - تسلیم

عنایت نامہ ملا۔ بہت دن ہو گئے لے ہوئے۔ میں بھی کچھ سفر ہی میں رہا۔ دہلی، حیدرآباد، کٹھمنڈو اور اب ۲۸ کو پھر دہلی! مولوی عبدالحق کا قصہ تو کچھ عجیب سا ہو گیا ہے۔ سنا ہے کسی سے نہیں بنتی۔ افسوس ہے کہ اس عمر میں ایسے اختلافات سے سابقہ ہے۔ وہ بھی زیادتی کرتے ہیں اور شاید دوسرے لوگ بھی۔ کام بہرحال خراب ہوتا ہے۔ افسوس ہے کہ آپ ان کی کتابوں تک نہ پہونچ سکے۔

مبلغ صما کا چک آپ کے مصارف سفر کے لئے ملفوف ہے۔ نوائے ادب کا نسخہ جس میں ڈاکٹر اُربنوی کے مقالہ پر تبصرہ ہے مجھے مل گئی تھی، نہ جانے آپ کی بھیجی ہوئی تھی یا براہ راست بمبئی سے آئی تھی۔ مضمون پڑھا۔ آپ کی محققانہ نظر کی داد کون نہ دے گا۔ تحقیقاتی کام کرنے والوں کو آپ جیسا نگراں مل جایا کرے تو کیا اچھا ہو۔ اکثر ایسا ہوتا ہے کہ نگراں خود نظر سے محروم ہوتے ہیں اور محنت سے تو سب ہی بھاگتے ہیں۔ سرب سنگھ دیوانہ پر جو مختصر نوٹ نوائے ادب کے اسی پرچہ میں تھا وہ تو دیکھا مگر مضمون ہنوز نہیں ملا۔ 'عبدالحق بحیثیت محقق' کا انتظار رہے گا۔

امید کہ آپ اچھی طرح ہوں گے۔ میاں سعید کیسے ہیں؟

مخلص
ذاکر حسین

(۲)

RAJ BHAVAN
PATNA
۲۸ر اکتوبر ۵۸ء

مجی قاضی صاحب۔ تسلیم

نوازش نامہ ملا۔ دونوں مضمون مجھے خط لکھنے کے بعد مل گئے تھے۔ 'نوائے ادب' کا ایک نمبر براہ راست بمبئی سے آگیا تھا۔

عبدالحق صاحب پر آپ کے مضمون کا بہت انتظار رہے گا۔ یہ صحیح ہے کہ سچی تنقید سے لوگ برہم ہوتے ہیں۔ لیکن کوئی تو ہو جو انہیں برہم کرے! معمولاً تو لوگ شخصی عناد کی وجہ سے برہم کرنے پر آمادہ ہوجاتے ہیں۔ علم اور تحقیق کی خاطر برہم کرنا ثواب ہے اور برہم ہونا گناہ! میں جلدی میں رسید لکھ رہا ہوں۔ بس آدھ گھنٹے میں دہلی جاتا ہے۔ خدا حافظ۔

مخلص
ذاکر حسین

(۳)

BIHAR GOVERNOR'S
CAMP

۱۶ فروری ۶۶ء

عزیزم قاضی سعید صاحب۔ خدا آپ کو خوش رکھے۔

آپ کا خط ملا۔ میں سمجھتا ہوں کہ کتابت آفسٹ کو پیش نظر رکھ کر کرائی گئی ہے، تو آفسٹ ہی میں خطبہ چھپوائیے۔ ایک ہزار بہت رہے گا۔ اتنے پڑھنے والے کہاں؟ کاغذ کے متعلق جانتا نہیں کہ کون کیسا ہوتا ہے، جو آپ مناسب سمجھیں یا جس کی پریس رائے دے وہ رکھیں۔ سرورق بھی دہلی چھپتا اور دفتری کا کام بھی وہیں ہوجاتا تو اچھا تھا۔ ورنہ ایک چیز وہاں ایک یہاں ہوگی تو تطابق میں غلطیاں ہونے کا احتمال ہے اور اتنی چھوٹی سی چیز ہے کہ اس میں غلطیوں کے لئے زیادہ گنجائش ہے نہیں! ٹائٹل کا مسودہ مجھے وہ پسند ہے، جو مختصر ہے یعنی بغیر 'عالی جناب' سرورق پر آپ کے ادارہ کی مُہر ہو تو اچھا ہے۔ مگر مُہر چھپے کیسے، اس کا بلاک آپ کے پاس ہے۔ نہ ہو تو لگے ہاتھوں اچھا سا بلاک بنوا لیجئے۔ مجھ سے مزید استفسار کی ضرورت نہیں۔ بس اب چھپوا ڈالیے۔

خیر طلب
ذاکر حسین

قاضی عبدالودود صاحب اگر تشریف لے آئے ہیں تو ان سے ملنا چاہتا ہوں۔ اپنی ایک ضرورت سے۔ بھٹناگر صاحب کو ٹیلی فون کر دیجئے گا، وہ وقت مقرر کردیں گے۔

ذاکر حسین

(۴)

BIHAR GOVERNOR'S CAMP

رانچی
۲۲ مئی ۶۰ء

مجی ودود صاحب۔ تسلیم

میں کل صبح رانچی پہنچ گیا۔ موسم پٹنہ سے بہتر ہے۔ اگرچہ بارش ابھی نہیں ہوئی۔ عجب نہیں کہ دو ایک دن میں ہو جائے۔ اس لئے کہ کچھ ابر ہے اور ہوا ٹھنڈی چل رہی ہے۔ مبلغ [illegible] کا ایک چک ملفوف ہے۔ براہ کرم رسید سے مطلع فرمائیں۔ تذکرہ مسرت کی خریداری کا فیصلہ ہو گیا۔ میں نے احسن شیر صاحب کو مسز عابدی کا پتہ بھیج دیا ہے کہ انہیں رقم بھیج دیں۔ آپ بھی مسز عابدی کو لکھ دیں تو اچھا ہو۔ والسلام

مخلص
ذاکر حسین

(۵)

RAJ BHAVAN
RANCHI

۳۰ مئی ۶۰ء

محب مکرم جناب قاضی صاحب۔ السلام علیکم

نوازش نامہ ملا۔ یاد فرمائی کا شکریہ۔ تصانیف غالب سے متعلق لغت بھی ملا۔ میں فی الجملہ مجوزہ ترتیب سے متفق ہوں۔ البتہ میرا خیال ہے کہ جہان غالب کو ایک مستقل علیحدہ چیز کی حیثیت سے شائع کرنا چاہیے۔ اس صدی ایڈیشن میں تو جہاں تک ہو غالب ہی کا لکھا ہوا ہونا چاہیے اور اس کو قابل فہم بنانے کے لئے نوٹ یا مقدمے۔ "رند ہزار شیوہ" اور قاطع برہان کے ساتھ غالب بحیثیت محقق کے سب مضامین کے متعلق بھی طبیعت کچھ متردد ہے۔ قاطع برہان کی تنقیدیں اور امور جلا، اختصار بطور مقدمہ آسکیں تو اچھا ہو۔ "رند ہزار شیوہ" کو اگر کلیات کے مقدمہ کے طور پر پہلی جلد بنا دیا جائے تو شائد زیادہ مناسب ہو۔ اگر جہان غالب (۳ جلد) رند ہزار شیوہ اور تنقیدات قاطع برہان اس سلسلہ میں نہ رہیں تو دس جلدوں میں غالب کی سب فارسی اردو

تصانیف آجائیں گی۔ اگر رند ہزار شیوہ اور تنقیدات قاطع برہان شامل ہوں تو ۱۲ جلدوں میں۔ جہاں غالب کو ہر دور الگ کر لیجے۔ اگر ایک ایک جلد کا حجم کچھ اندازہ سے متعین کر دیجے تو اچھا ہو۔ اس سے طباعت کے مصارف کے اندازہ میں آسانی ہوگی۔ اس نوٹ کا انگریزی میں لکھ ڈالیے تو اچھا ہو۔ میں نے چند روز ہوئے آپ کو خط لکھا تھا کہ اس میں مسٹر کا ایک ملفوف تھا۔ امید کہ مل گیا ہوگا۔ والسلام

مخلص

ذاکر حسین

(۶)

BIHAR GOVERNOR'S CAMP

رانچی

۶؍ جولائی سنہ ۶۰ء

محب مکرم السلام علیکم

نوازش نامہ مورخہ ۲۰؍ جون مل گیا تھا۔ بعض کاموں میں ایسا الجھا رہا کہ اس سے پہلے جواب نہ لکھ سکا۔

اس وقفہ میں سعید میاں نے کچھ آم بھی بھیجے۔ ان کی رسید بھیجنے میں خاصی دیر ہوئی، مگر پھر بھیج ہی دی۔ آم بہت اچھے تھے۔ نام معلوم ہو جاتا تو اچھا تھا۔

مولانا آزاد کی جو کتاب دیکھ رہا ہوں اس میں املا کی یکسانیت ذرا نہیں ہے۔ مثلاً لیے ، لئے ، کئے ، کیے ، دیے ، دئے ، دیئے۔ کہیں ایک طرح کہیں دوسری طرح، ایک ہی صفحہ کیا ایک ہی سطر میں ملتے ہیں۔ اسی طرح بخشائش اور بخشایش، ستائش اور ستایش، شائستہ اور شایستہ۔ یا عقائد اور عقاید ہزاروں جگہ آنے والا لفظ ہوا، کہیں ہوا ہے کہیں ہوًا! پھر دل بستگی اور دلبستگی، گم راہی اور گمراہی، مطلب نگاری اور مطلب نگاری، عالم گیر اور عالمگیر دونوں طرح ملتے ہیں، انہی اور انھیں بھی اسی طرح۔ یہ کتاب ساہتیہ اکادمی کی طرف سے شائع ہوگی۔ اس میں املا تو ایک لفظ کا ایک ہی ہونا چاہئے! جو لفظ اوپر لکھے ہیں اگر زحمت نہ ہو، تو فرمائیں کہ کس طرح کر دینا درست ہوگا۔ اردو املا سے متعلق کوئی رسالہ یا مضمون ہو جو ایسے مسائل کے حل کرنے میں مدد دے تو اس کی نشاندہی فرما دیں۔ شکریہ!

ادارۂ تحقیقات اردو اور غالب کے کلیات کے متعلق تجویز جلد مکمل فرما دیتے تو اچھا تھا۔ میں چاہتا ہوں کہ یہ مل جائے تو چیف منسٹر صاحب سے گفتگو کروں۔ مجھے امید ہے کہ وہ توجہ کریں گے۔

والسلام

مخلص ذاکر حسین

(۷)

BIHAR GOVERNOR'S CAMP

رانچی

۱۲ر جولائی ۱۹۶۰ء

محب مکرم۔ تسلیم

آپ کا ۴ر جولائی کا لکھا ہوا گرامی نامہ مجھے یہاں ۱۱ر کو ملا۔

شاید محکمہ ڈاک کے لوگ اسٹرائک سے پہلے اسٹرائک کی مشق کر رہے ہیں! میں نے ۶ر کو خط لکھا تھا، یقین ہے کہ مل گیا ہوگا۔ اس میں جو جوابات تھے وہ تو مل گئے، شکریہ۔ مگر ۶ر والے خط میں بھی املا سے متعلق کچھ آپ سے پوچھا ہے۔ اگر زحمت نہ ہو تو ان کا جواب بھی لکھ دیں۔

سعید میاں نے رسم افتتاح والے خطبہ کا مطبوعہ نسخہ بھیجا ہے۔ چھپائی فی الجملہ اچھی ہے۔ آپ کی سب کتابیں کم سے کم ایسی چھپنی چاہئیں۔ درد سے متعلق آپ نے جو لکھا ہے غالباً ایسا ہی تھا۔ اکثر نیک لوگ اس چکر میں پڑ جاتے ہیں۔ نیکی اور تقدس میں غلو کے ساتھ Identification کی موت آ جاتی ہے۔ یہ کیا کم خاکساری ہے کہ انہوں نے امام حسن عسکری سے پہلے لوگوں کو بخش دیا۔ اور اگر کسی قول کے امید افزا ہونے سے اس کی صحت کا گمان ہو سکے تو ان کا یہ قول بہت صحیح معلوم ہوتا ہے کہ ان کا سلسلہ خاتم السلاسل ہے کسی اور سلسلے کی گنجائش نہیں۔ کم سے کم ایک طرف سے تو چھٹی ہوئی!

ادارہ اور اس کے مجوزہ کاموں کے متعلق آپ کے نوٹ کا منتظر رہوں گا۔ والسلام

مخلص ذاکر حسین

(۸)

راج بھون - رانچی
۲۳ اگست ۱۹۶۱ء

محب مکرم - تسلیم

دونوں نوازش نامے ملے - دوسرے کا جواب پہلے لکھ دوں - خطاطی کا نمونہ آپ نے بھیجا ہے مجھے ناپسند نہیں ہے، خاصا ہے - لیکن میرا خیال ہے کہ اگر کتاب بہت لمبی نہ ہو تو بجائے ۲۱ کے ۱۵ سطریں رکھی جائیں تو اچھا ہوگا - ایسی حالت میں بین السطور فصل اتنا رہ سکے گا جتنا کہ نمونے میں ہے - جو کتابیں طویل ہوں ان میں ۱۷ سطریں رکھی جا سکتی ہیں - کچھ بہت فرق تو پڑے گا نہیں - سو صفحے کی جگہ کوئی ۱۱۰ صفحے ہو جائیں گے -

اوپر جو ڈو لکیریں ہیں ان میں موٹی لکیر اگر کچھ اور موٹی ہو جائے تو اچھا ہے - لیکن نیچے والی بہت باریک رہے - رنگ کا نمونہ ابھی مکتبہ والوں نے مجھے نہیں بھیجا ہے - کتابت کے نمونے میں مثلاً ہے میخواہم - کیا اسی طرح رکھنے کا قصد ہے یا "می خواہم" ہو جائے گا - بہر حال جو فیصلہ ہو پوری کتاب میں اس کا اہتمام ہو تو بہتر ہے - ایرانی مطبوعات میں تو اب غالباً الگ الگ ہی لکھتے ہیں -

"ہماری زبان" کے سوالات اور ڈاکٹر زبیر کے جواب کے متعلق ذرا یاد نہیں آتا کہ کن امور سے متعلق ہیں - حافظہ جواب دیتا جاتا ہے -

"تذکرہ" کے اشعار کے متعلق آپ کو تکلیف دیتا لیکن سوچتا ہوں کہ شعر نقل کرکے بھیجنے ہونگے اور آپ کو اگرچہ زیادہ تر اشعار کے متعلق معلوم ہوگا کہ کس کے ہیں مگر تو بھی بعض کے متعلق تلاش ضروری ہوگی - یہ زحمت کیوں اٹھائیے - قرآن کی آیتوں کے حوالے ہی درست ہو جائیں تو غنیمت ہے!

خدا کرے آپ بخیر ہوں - والسلام

مخلص
ذاکر حسین

(۹)

راج بھون۔ رانچی

۸ اگست ۶۱ء

محب مکرم۔ تسلیم

غالب کے کلیات نظم فارسی کے قدیم ترین موجودہ نسخہ پر آپ کا مضمون بھی ملا اور قاطع برہان کی کتابت کا نمونہ بھی۔ مضمون تو مجلہ علوم اسلامیہ میں پہلے پڑھ چکا تھا۔ اب پھر پڑھا۔ آپ کی ہر تحریر کو پڑھنے سے متعدد گوشے واضح ہو جاتے ہیں۔ یہی اس مضمون کا حال ہے۔ افسوس کہ طباعت میں کہیں کہیں غلطیاں رہ گئی ہیں۔ آرزو صاحب کو پروف پڑھنے کا بہتر اہتمام کرنا چاہئے تھا۔ یوں تو ہماری طباعت میں عبارت پر بوجھ د گزر جائے، مگر ایک علمی پرچہ میں تو صحت کا اہتمام لازم ہے۔ املا میں یک رنگی پیدا کرنے کا اہتمام بھی ضروری ہے۔ مثلاً آپ کے مضمون کے عنوان میں 'قدیمترین' ملا کر لکھا ہے کیا یہی درست ہے ؟ یا مثلاً صفحہ ۱۱ پر (سطر ۲) 'ہمو عدہ' ہے غالباً 'ہم وعدہ' ہوتا تو بہتر تھا۔

اسی طرح قاطع برہان اور کلیات غالب کے مجوزہ صدی ایڈیشن میں یکسانیت کا اہتمام ہو سکتا تو بڑی بات ہوتی۔ کوئی ایک دفعہ کر دے تو دوسرے بھی کوشش کریں۔ مثلاً نمونہ کے صفحہ کی پہلی سطر ہی میں 'میخواہم' ہے، یہی رہنا چاہئے یا 'می خواہم' ہونا چاہئے۔ اسی طرح بینوائی۔ بیجا وغیرہ کا حال ہے۔ نمونہ کا خط اچھا ہے۔ لیکن کیا آپ اس کا اہتمام چاہیں گے کہ الفاظ ذرا الگ الگ ہوں جیسے ٹائپ کی طباعت میں ہوتے ہیں ؟ دوسرے کا اور ے کا فرق رکھئے گا یا نہیں ؟ ایرانی تو نہیں رکھتے، لیکن ہندوستان میں اور شاید افغانستان اور وسطی ایشیا میں تو تلفظ میں بھی اور تحریر میں بھی فرق کرتے ہیں۔ بہر حال جو اصول آپ پسند کریں اس پر تمام کتابوں میں یکساں عمل ہونا چاہئے۔ میں سمجھتا ہوں کہ آفسٹ کی چھپائی کے لئے کاتب تو اس سے بڑی تقطیع پر لکھے گا اور فوٹو سے اسے چھوٹا کیا جائے گا۔ اگر ایسا ہوگا تو خط بہتر دکھائی دے گا۔ عیب دب جائیں گے۔ ۲۱ اور ۱۹ سطر کے متعلق میں نے جو لکھا تھا اس نمونہ کو دیکھ کر اس پر اصرار کرنے کو جی نہیں چاہتا کیونکہ

جیسا مناسب سمجھیں۔ نمونہ میں غلطیاں ہیں۔ پروف کو کئی کئی بار پڑھوا لیجئے گا۔ امید ہے کہ اب کتابت اور طباعت کا کام جلد ہی شروع ہو جائے گا۔ والسلام

مخلص
ذاکر حسین

(۱۰)

راج بھون۔ رانچی
۱۶راگست ۱۹۶۱ء

محبی قاضی صاحب تسلیم

نوازش نامے ملے۔ کاغذ کے نمونے بھی آئے تھے۔ کاغذ دونوں اچھے تھے۔ ظاہر ہے کہ جو گراں تھا وہ بہتر تھا لیکن وہ مجھے موٹا بہت معلوم ہوا۔ معلوم نہیں کہ کتاب کے اوراق کے لئے مناسب ہو یا نہ ہو۔ میں نے تاباں صاحب کو لکھ دیا ہے کہ کاغذ دونوں اچھے ہیں، اگراں بہتر ہے مگر موٹا زیادہ ہے، اگر وہ اپنے تجربے سے اندازہ لگا سکیں کہ کتاب میں کیسا رہے گا تو اس کو منتخب کریں ورنہ دوسرا بھی برا نہیں ہے۔ قاطع برہان کے ۵۰۰ نسخے ہی چھپوا لیجے تو برا نہیں۔ غالباً اس کی مانگ زیادہ نہ ہوگی۔ خدا کرے آپ بخیر ہوں نورالدین صاحب سے میرا سلام کہیے۔

مخلص
ذاکر حسین

ہاں! ذرا اطمینان کر لیجے کہ اکاؤنٹنٹ صاحب سے پھر تو سہو نہیں ہوا؟!
ذاکر حسین

(۱۱)

RAJ BHAVAN
PATNA

۲۱راکتوبر ۱۹۶۱ء

محبی ودود صاحب۔ تسلیم

نوازش نامہ ملا شکریہ!
ضرور کھانا کھلائیے۔ لیکن ابھی کچھ دن تک بہت پھنسا ہوا ہوں۔ ۲۵ر کو دہلی جا رہا ہوں۔

۲۰ نومبر کو واپسی ہوگی۔ پھر ۲۶ کو ... نظریہ جاتا ہے۔ وہاں سے کوئمبٹور ... ہم اٹھ ... واپسی ہوگی
آپ اگر ۱۸ کو (بروز شنبہ) کھانا رکھ لیں تو بہت اچھا ہو۔ یہ دن اور تاریخ کسی نجومی سے پوچھ
کر نہیں رکھی ہے۔ اس لئے اگر آپ کو پسند نہ ہو تو اس کے بعد کوئی تاریخ ہو سکتی ہے۔ اپنے
فیصلے سے شروع نومبر تک مطلع فرما دیں۔

تذکرہ کے پہلے ایڈیشن، دوسرے ایڈیشن اور امتیاز خاں صاحب کے محمد نسخہ میں جو
کچھ شبہ نظر آتے ہیں، وہ لکھتا ہوں۔ اپنی رائے سے مطلع فرمائیں۔ چاہیے تو نسخہ پہلے دیکھ لیتا۔
اس ... پریس والا نسخہ اس دفعہ ساہتیہ اکادمی کو دینے کے لئے ساتھ لے جا رہا ہوں۔ ۲۴ کو دہلی
میں ... ہوں۔ اگر یہاں جواب ۲۴ کی شام تک نہ بھیجا جا سکے تو پھر دہلی، راج بھون کے پتہ پر
بھیج دیں۔ امید ہے کہ جلسے سے پہلے مجھے مل جائے گا۔ نہ ملا تو پھر بعد میں بحث اٹھا سکتا ہوں۔ وہ
شعر یہ ہیں:

نہ بیٹھیں نہ ہوں قتل انصاف یہ ہے — کہ ہم خود بدآموز قاتل ہوئے ہیں

من از فریب تجارت (امارت) گدا شدم ورنہ — ہزار گنج بہ ویرانۂ دل افتادست

بیا کہ رونق ایں کارخانہ (کارگاہ) کم نشود — بزہد ہمچو توئی یا بہ فسق ہمچو منے

تا بغایت ما ہنر پنداشتیم — عاشقی ہم ننگ و بار بردوات

آنکس کہ زغوغا نہ رہد واے برو — بر خلق جہان دل بنہد واے برو

در دست فقیر نیست چیزے جز وقت — آں نیز گر از دست رود واے برو

فقط

والسلام
مخلص
ذاکر حسین

RAJ BHAVAN
PATNA
۲ر نومبر ۶۱ء

مجی قاضی صاحب۔ تسلیم۔
نوازش نامہ ملا۔ شکریہ۔
میں ابھی سفر سے واپس آیا ہوں۔ اسلئے پہلے خط کا جواب بروقت نہ دے سکا۔

۱۰ نومبر ٹھیک ہے۔ نالۂ عندلیب اور درد کے چاروں رسائل میں خرید لوں گا۔ کیا قیمت پیشگی بھیجنی ہوگی۔ وہ چاہیں تو بذریعہ وی۔ پی مجھے بھیج دیں۔ یا آپ کے پاس بھیجیں میں قیمت آپ کو دے دوں۔ بہرحال کتابیں حاصل کر دیجئے!

اشعار کے متعلق آپ کی رائے کا شکریہ۔

وہ جو "نہ پیش" والا مصرعہ ہے، اس کا مطلب کیا ہے؟ ملاقات کے وقت پوچھ لوں گا۔ ربانی ملے تھے۔ کتابت کئے ہوئے کئی صفحے دکھلائے اور بعض امور کے متعلق مشورہ بھی کیا۔ املا میں آپ کی ہدایت کی پابندی کر رہے ہیں۔ لیکن بعض جگہ معاملہ میری سمجھ میں نہیں آیا مثلاً پہلے ہی سطر پر دوسرے اور چوتھے مصرعے کے آخر میں ایک ہی چیز دو طرح درج ہے۔ شاید می دانی اور میدانی ہے یا اسی قسم کی کوئی اور چیز جو ٹھیک یاد نہیں رہی۔

ایک اور سوال لفظ کا نقطہ ہوتا ہے۔ یا لفظ کے ایک حصہ کا دوسرے حصہ پر کئی سطروں کے آخر میں ایسا ہوا ہے کہ کسی حصہ کو دوسرے حصہ پر چڑھا کر لکھنا پڑتا ہے ورنہ ساری سطر کا بین الالفاظ فاصلہ متاثر ہوتا ہے۔ ہر پیراے اور ہر مصرعہ سے پہلے ایک خط ــــ کی ہدایت سے بھی کچھ مشکلیں پیدا ہوتی ہیں، مثلاً اس خط کے طول کی۔ میں نے رائے دی ہے کہ ایک مقررہ طول ہر حالت میں ہو۔ اور یہ خط بھی اسی رنگ میں ہو، جو اوپر والے دو خطوں کا ہوگا۔ ان خطوں کے لئے میں نے رنگ سیپیا بتایا ہے۔ وہ آپ کے پاس عنقریب کچھ بھیجیں گے۔ انشاء اللہ ۱۸ کو اس پر گفتگو بالمشافہ ہو جائے گی۔ قاضی سعید آج آنے والے تھے نہ آسکے۔ خدا کرے اچھے ہوں۔ والسلام

مخلص: ذاکر حسین

(۱۳)

BIHAR GOVERNOR'S CAMP

پٹنہ ۵ر دسمبر ۱۹۶۱ء

مجی ودود صاحب! تسلیم

نوازش نامہ ملا یاد فرمائی کا شکریہ!

نالۂ عندلیب اور درد کے رسائل بھی ملے۔ اچھی حالت میں ہیں۔ بہت شکریہ کہ آپنے

منگا دے - چک ملفوف ہے - آپ انہیں بھیج دیں - تاباں صاحب کا ایک خط آیا تھا جس میں انہوں نے یقین دلایا ہے کہ کاتب صرف آپ کی کتاب لکھ رہا ہے کوئی دوسری کتاب نہیں لکھوائی جا رہی ہے - مگر یہ غالباً آپ کے ڈر سے لکھا تھا - ڈراتے رہئے اور اپنا کام کرا لیجئے - تب خوف ہونے دیجئے کہ غفلت کہیں نہ اتنا ڈرا دے کہ سہم جائیں -

"تحقیق" خاصی وزنی چیز ہے - باوجود اختصار - سرورق بہت اچھا چھپا ہے، مگر متن اچھا نہیں ہے - لیکن فی الجملہ چیز اچھی ہے -

صفیہ اور ان کا بچہ دونوں خیریت سے ہیں - صفیہ سلام عرض کرتی ہیں، بچہ ابھی کچھ عرض نہیں کر سکتا۔

مخلص
ذاکر حسین

(۱۴)

پٹنہ
۲۰ ر دسمبر ۱۹۶۱ء

مجی قاضی صاحب - تسلیم

نوازش نامہ ملا - یاد فرمائی کا شکریہ - سوائے اس خط کے جو آپ کو واپس مل گیا ہے باقی سب چیزیں پہنچ گئیں - سعید میاں کا خط اور حلوے کا سب سے چھوٹا پیکٹ بھٹناگر صاحب کو ملا - حبشی حلوے اور پیڑ لینے کے دو بڑے بڑے پیکٹ مجھے ملے - صفیہ کو بتا دوں گا کہ یہ ان کے تھے - اس وقت تک تو انہیں بھی اس میں سے ہم سب کو ساتھ ساتھ حصہ ملتا رہا ہے ابھی کچھ باقی ہے یہ وہ چاہیں گی تو اوروں وہ بھی اس بقیہ میں حصہ دار بنائیں گی - خدا کرے آپ بخیر ہوں - والسلام -

مخلص - ذاکر حسین

صفیہ آپ کی شفقت کا دل سے شکریہ ادا کرتی ہیں - اور ان کی چھوٹی سی بہت ذہین صاحبزادی رابعہ کو بھی اصرار ہے کہ میرا شکریہ بھی لکھ دو - انہیں اپنے حصے سے زیادہ حصہ ملتا رہا ہے!

ذاکر حسین

(۱۵)

……… وہ مہر علی : آغا علی مہر (پیلا) حاتم علی مہر والا معاملہ تو رہ ہی گیا! جو کتاب مجھے اب ملی ہے اس میں کہیں شاعر کا نام نہیں ہے۔ تخلص مہر ہے۔ مالک کا خیال ہے کہ مہر علی مہر کی ہے۔ یہ تھے یا نہیں تھے اس کا غالباً انہیں علم نہیں ہے۔ مہر تخلص ان کے نزدیک ان کے خیال کے لیے کافی ہوگا! کچھ شعر نقل کرتا ہوں۔

قصر فردوس تھا ہیں مکان وطن — حور و غلماں ہیں ساکنان وطن
کیوں نہ ہو تیرہ ہجر میں یہ جسم — ہے وطن جسم میں ہو جان وطن
یہ وطن میں اٹھائے ہیں تیغ — دشت پر ہو گیا گمان وطن

……………………

ہے سیاہی میں فزوں تیرگی شام سے صبح — نظر آتی نہیں دود دل ناکام سے صبح
طرح کی … … … … … … — … … … … … … … …
… پاتی ہے نئے مہر میرے کام سے صبح

ایک عالم ہم نے دیکھا سرخ پوش — … … … … … … … …
… نہ دیکھوں گا کبھی سوئے شفق — … … … … … … … …

بروزم وقت شام در حال خویش — بہر سرے کردم ابتر حال خویش
داغ دارم جلد تن زاں رشک ماہ — ہر شبے گویم بہ اختر حال خویش
درد روز ہجر اگر داری بگو — مہر با خورشید خاور حال خویش

کیا کہوں گا نے میں کیا کیا رنگ پر آتا ہے رقص — کانوں میں گانا تو آنکھوں میں کھبا جاتا ہے رقص
ہے یہ صورت یاد رقص یار کی تاریخ میں — ہر اک محبوب کا وہ ہم کو یاد آتا ہے رقص

... ناقص ہے۔ یوں ختم ہوتا ہے

(کاغذ پھٹا ہوا ہے) ... ... طلب و سلام احمد،

متعلق، رشک شاگرد تاریخ مغفور۔

خط بہت طویل ہوگیا ہے۔ معاف فرمائیں۔

ذاکر حسین

(١٦)

BIHAR GOVERNOR'S CAMP

Patna, Jan. 2, 1962

My dear Qazi Saheb,

Ever so many thanks for your kind greetings for the New Year, which I most heartily reciprocate.

With kind regards sincerely Yours

Zakir Husain

QAZI ABDUL WADOOD

IDARA TAHQIQAT-i-URDU

PATNA-4.

(١٧)

VICE-PRESIDENT
INDIA
NEW DELHI

۱۵ جون ۱۹۶۳ء

عزیزم سعید صاحب۔ خدا آپ کو خوش رکھے

میں پچھلے مہینا بھر سفر میں رہا۔ ابھی دو تین دن ہوئے واپس آیا ہوں۔

واپسی پر آپ کا خط ملا اور غالباً تار بھی۔ لیکن اس میں نام کا املا غلط ہونے سے میں ٹھیک سے سمجھ نہیں سکا تھا کہ کس کا دیا ہوا ہے۔ مجھے وہ تار شملہ میں ملا تھا۔ ممکن ہے آپ ہی کا تار رہا ہوگا۔ آموں کی روانگی کی دونوں اطلاع میں مجھے مل گئیں۔ لیکن سُنا ہے کہ ہر آم پر لکھا ہوتا ہے جس کے نصیب کا ہوتا ہے اس کو ملتا ہے۔ آپ کے بھیجے ہوئے آموں پر کسی پر میرا نام نہیں تھا۔ اس لئے میرے دہلی واپس آتے آتے یہاں بال بچے جو اس وقت ماشاء اللہ کافی تعداد میں موجود ہیں سب آموں کو ٹھکانے لگا چکے تھے۔ میری واپسی پر سب نے تعریف بہت کی اور اب شکریہ میں بھی میرے ہم زبان ہیں۔ لیکن آموں کے اچھے بُرے ہونے کی شہادت ان کی ہے میری نہیں۔ آپ نے اپنی محبت میں "مختلف اوقات میں" دوسرے آموں کی بشارت دی ہے۔ انشاء اللہ ان کی خوبی کی تصدیق ذاتی تجربہ کی بنیاد پر کر سکوں گا۔

ہاں۔ اگر آپ جولائی کے دوسرے ہفتہ میں آئیں تو اچھا ہے۔ اس لئے کہ میں جولائی کے پہلے ہفتہ میں باہر جا رہا ہوں اور غالباً ۱۴ یا ۱۵ جولائی کو واپس آؤں گا۔

ایک بات، اور جس کے متعلق بہت دن سے لکھنے کو جی چاہ رہا تھا، لیکن کوتاہ قلمی کی وجہ سے نہ لکھ سکا تھا وہ یہ کہ مجھے دو مغل تصویروں کی بڑی ضرورت ہے۔ دام دے کر خریدنے کو نہ جی چاہتا ہے اور نہ لوگوں کے منہ مانگے دام دے سکتا ہوں۔ پٹنہ ہی ایک ایسی جگہ ہے جہاں شاید تھوڑی بہت کوشش سے وہ تصویریں مل جائیں۔ کچھ نہ کچھ ہدیہ بھی پیش کر دوں گا بشرطیکہ میرے کام کی ہوئیں۔ اگر آپ کے علم میں کہیں سے مل سکیں تو ضرور حاصل کر لیں اور اپنے ساتھ لیتے آئیے۔ الحسن عسکری صاحب کے علم میں بھی کچھ نہ کچھ تصویریں ضرور ہوں گی۔ ان سے سراغ لگا سکیں تو لگائیے۔ ان کا صحیح پتا اس وقت میرے پاس نہیں ہے ورنہ خود ان کو خط لکھتا۔ اگر آپ کسی وجہ سے ان سے نہ پوچھ سکیں تو ان کا پتا مجھے بتا دیں۔

بہت خوش ہوں کہ غالب کی پہلی جلد کا کام ودود صاحب نے ختم کر دیا۔ بہت اچھا ہوا۔ اب میں مکتبہ والوں سے تقاضا کرتا رہوں گا۔ جولائی کے دوسرے ہفتہ میں آپ سے ملاقات کا منتظر رہوں گا۔ ودود صاحب سے میرا سلام کہہ دیجئے۔ والسلام

مخلص ذاکر حسین

آموں کا دوسرا پارسل بھی پہنچ گیا اور آم بہت ہی اچھی حالت میں آ گئے۔ بہت بہت شکریہ۔ مگر اب دل کو تصویروں کی لگی ہے! کیسا حریص ہوتا ہے آدمی بھی؟

ذاکر حسین

جناب قاضی محمد سعید صاحب
گولہ دریاپور۔ پٹنہ۔ ۴ (بہار)

(۱۸)

VICE - PRESIDENT
INDIA
NEW - DELHI. ۱۷ اگست ۶۴

محب مکرم! تسلیم

نوازش نامہ ملا۔ تار بروقت مل گیا تھا اور آموں کا پارسل صحیح حالت میں اسٹیشن سے پہنچ گیا۔ اس بار تو آم بہت کم ہوئے اور اس زمانہ میں تو فصل ختم ہی ہو چکی تھی اس لئے ان آموں نے بڑا مزا دیا۔ بچوں نے خوش ہو ہو کر کھائے اور آپ کا تذکرہ رہا۔ میں بھی باوجود اپنے ذیابیطس کے اس نیک کام میں شریک رہا۔

احمد للہ کہ قاطع برہان و رسائل متعلقہ کا متن طبع ہو گیا۔ افسوس ہے کہ باوجود آپ کی کاوش کے غلطیاں رہ گئیں۔ مگر اسے نوشتۂ تقدیر جان کر صبر کرنے کے سوا چارہ کیا ہے۔ بہرحال بہت سی اور کتابوں سے زیادہ صحیح ہو گی۔ اب دوسری جلد کا کام شروع کر دیجئے۔ ۱۹۶۹ء قریب آتا جاتا ہے۔ آج کل نیند کم آتی ہے۔ اسلئے رات میں کام کرتا ہوں۔ یہ خط کوئی چار بجے صبح لکھا تھا۔ خط بھیجنے سے پہلے یہ اطلاع ملی کہ حکومت نے آپ کو certificate of honour دیا ہے مبارک ہو۔ حق بحقدار رسید۔ خدا کرے آپ بخیر ہوں۔

والسلام
مخلص ذاکر حسین

(۱۹)

VICE PRESIDENT
INDIA
NEW DELHI
مورخہ ۳ مارچ ۱۹۶۵ء

محب مکرم! تسلیم

گرامی نامہ ملا۔ یاد فرمائی کا شکریہ!

تعارف میں کیا لکھوں آپ ہی لکھ دیجئے۔ اگر مجھے مسودہ بھیج دیجئے تو ضروری سمجھوں گا۔ تو کچھ گھٹا بڑھا دوں گا۔ یاد پڑتا ہے کہ جب آپ نے مجھ سے لکھنے کے لئے فرمایا تھا، تو اس وقت بھی میں نے یہی عرض کیا تھا۔

مارچ آگیا۔ آپ بھی آیئے تو ملاقات ہو۔

والسلام
مخلص ذاکر حسین

(۲۰)

VICE PRESIDENT
INDIA
مورخہ ۱۹ اپریل ۱۹۶۶ء

برادرم عبدالودود صاحب! السلام علیکم

کل جسٹس خلیل سے ملاقات ہوئی، تو فرید میاں کے انتقال کی حسرت ناک خبر انہوں نے سنائی۔ اس کے بعد آپ کا غم فزا نامہ ملا جس سے اس کی تصدیق ہوگئی۔ کیا کہوں کیسا رنج ہوا۔ عزیزوں کی موت بہر حال پسماندوں کو دکھ دیتی ہے۔ مگر یہ جوانی کی موت اور ایسے ہونہار نوجوان کی موت غضب ہے۔ لیکن اس واقعہ کی محتم قطعیت کے سامنے سوائے صبر کے کیا چارہ ہے۔ خدا مرحوم کو اپنے جوار رحمت میں جگہ دے۔ اور آپ سب کو صبر کی توفیق عطا فرمائے۔

شریک غم
ذاکر حسین

یہ خط عزیزہ سعیدہ کے لئے بھی متصور ہو۔ انہیں دکھا دیجئے۔

(۲۱)

RASHTRAPATI BHAVAN
NEW DELHI. 4

مورخہ ۱۳ر اکتوبر ۱۹۶۷ء

محب مکرم۔ تسلیم

آپ کا نوازش نامہ بہت دن ہوئے ملا تھا۔ معاف کیجیے کہ رسید بھیجنے میں دیر ہوئی۔ غالب سینٹنری کا کام معلوم نہیں کس منزل میں ہے۔ میں تجسس نہیں کرتا۔ کچھ طبیعت ایسی ہو گئی کہ بقول ایک انگریز مصنف کے

Which I cannot love I pass by!

ڈاکٹر اقبال حسین صاحب نے دو تصویروں کے پرنٹ مجھے بھیجے تھے مگر وہ مجھے کچھ پسند نہیں آئے۔ غالباً تصویر بنانے میں کوئی خرابی ہوئی ہے۔ بہرحال ادھر سے [illegible] اب دل ہٹا لیا ہے۔ اس لئے آپ ان سے کچھ نہ کہیے۔ میں خود ہی شکریہ کا خط لکھ دوں گا۔

شمع بمبئی میں ہے اور سنا ہے کہ مخمصے میں مبتلا ہے۔ بڑی کم گوئی ہے۔ [illegible] بچی کے زمانے ہیں۔ مگر غالباً دل پر بہت کچھ جھیلنی ہوگی۔

خدا کرے آپ بخیر ہوں۔ سعید کیسے ہیں۔ والسلام

مخلص [illegible] ذاکر حسین

ڈاکٹر یوسف حسین خان

(۱)

Pro-Vise- Chancellor's Office.

MUSLIM UNIVERSITY.

ALIGARH

۱۳ فروری ۶۰ء

مجی ودود صاحب ۔ مزاج گرامی

ممنون ہوں گا اگر آپ کل (۱۴ جنوری) شب کا کھانا میرے ساتھ تناول فرمائیں۔ براہ کرم حامل رقعہ کے ذریعہ مطلع فرمایئے کہ آپ تشریف لا سکیں گے یا نہیں۔ تاکہ دوسرے احباب کو بھی اطلاع دے دوں۔

والسلام

یوسف حسین خاں

(۲)

۱۶ مارچ ۶۰ء

مجی ودود صاحب مزاج گرامی

"فکر و نظر" کا پہلا شمارہ ارسال خدمت کیا جا چکا ہے۔ امید ہے کہ پہنچا ہوگا۔ آپ کا غالب والا مضمون اپریل کے شمارہ میں شائع ہو رہا ہے۔ اس کے پروف ڈاکٹر مختار الدین احمد آرزو اور ڈاکٹر نذیر احمد صاحب نے دیکھے ہیں۔

امید ہے کہ آپ جولائی کے شمارہ کے لئے بھی کوئی مضمون ارسال فرمائیں گے۔

آپ نے جس امر کے متعلق دریافت فرمایا ہے میں نے سرور صاحب سے اس کی نسبت دریافت کیا تو معلوم ہوا کہ انہوں نے جو تجویز پیش کی تھی وہ انہیں کی تھی۔ اس کے

متعلق وائس چانسلر صاحب سے انہوں نے ابھی کوئی گفتگو نہیں کی ہے۔

چند ایسے اہل قلم ہیں ان میں سے جن سے آپ مناسب سمجھیں "فکر و نظر" کے لئے مضمون کی فرمائش کر دیجیے یا مجھے مطلع فرمائیے کہ اس ضمن میں کن کن اصحاب کو لکھوں۔

امید ہے کہ مزاج بخیر ہوگا۔ فقط

یوسف حسین خاں

(۳)

مکرمی تسلیم

فارسی سلیکشن کمیٹی کی تاریخ ۲۲ ستمبر مقرر ہوئی جس میں آپ کی شرکت بہت ضروری ہے۔ درد کی "علم الکتاب" پر جو آپ مضمون لکھ رہے ہیں وہ جب تیار ہو جائے تو "فکر و نظر" کے لئے ضرور بھیج دیجیے گا۔ اگر مضمون بڑا ہو جائے تو بھی کوئی مضائقہ نہیں۔ اسے کئی نمبروں میں شائع کیا جا سکتا ہے۔

"علم الکتاب" کافی عرصہ ہوا جب میں نے پڑھی تھی۔ ہندوستان میں تصوف کے متعلق جو تصورات پیش کئے گئے ہیں ان میں میرے خیال میں اس کتاب کا مقام بہت اونچا ہے۔ اس کے مباحث مجھے عام ڈگر سے ذرا ہٹ کر نظر آئے۔ درد کی عربی اور فارسی دونوں زبانوں میں قادر الکلامی بھی قابل داد ہے۔

خواجہ درد کے والد کی کتاب "نالۂ عندلیب" بھی پڑھنے کے لائق ہے۔ اس کا انداز بیان تمثیلی ہے اور تصوف کے نکات کو در حدیث دیگراں بیان کیا ہے۔ درد نے بھی اپنے والد کے خیالات سے خوشہ چینی کی ہے۔

دیوان نومی والا مضمون مل گیا ہے جس کے متعلق میں آپ کو مطلع کر چکا ہوں۔

امید ہے کہ مزاج بخیر ہوگا۔

مخلص

یوسف حسین خاں

۲۰ر اگست ۶۰ء

(۴)

مجی مزاج گرامی

پروفیسر فارسی کے متعلق جو سیلیکشن کمیٹی کا جلسہ مقرر ہوا تھا وہ ملتوی کردیا گیا ہے اس لئے کہ ڈاکٹر نظام الدین ماسکو کی اورینٹل کانفرنس میں شرکت کے لئے گئے ہوئے ہیں اس لئے وہ نہیں آسکیں گے۔ دوسرے ڈاکٹر ہادی حسن صاحب کو اس ماہ کے آخر میں کسی کام سے حیدرآباد جانا ہے۔ اب جو تاریخ مقرر ہوگی اس کی اطلاع آپ کو کافی عرصہ قبل دی جائے گی تاکہ آپ کی شرکت آسانی سے ہوسکے۔ میں سمجھتا ہوں کہ آئندہ تاریخ ستمبر کے دوسرے یا تیسرے ہفتہ میں مقرر ہوگی۔ اس کمیٹی میں آپ کی شرکت بہت ضروری ہے۔

دیوان نومی پر آپ کے مضمون کا انتظار رہے گا۔ اس نمبر کے تمام مضامین پریس کو چند روز ہوئے بھیجے جا چکے ہیں۔ اس کے بعد والے نمبر میں یہ مضمون شامل کیا جائے گا۔

آئندہ جب آپ سیلیکشن کمیٹی میں شرکت کے لئے علیگڑھ تشریف لائیں گے تو انشاء اللہ ملاقات ہوگی۔

فقط یوسف حسین خاں

(۵)

۶- مولانا آزاد روڈ - نئی دہلی
۱۵ر جون ۶۶ء

مجی ودود صاحب تسلیم

آپ کا خط پہنچا۔ ذاکر صاحب کی طبیعت اب ٹھیک ہے۔ بیچ میں تکان محسوس کر رہے تھے اس لئے ڈاکٹروں نے چند روز مکمل آرام لینے کا مشورہ دیا۔ بحمداللہ اب طبیعت ٹھیک ہے مل رہے ہیں اور باہر جا رہے ہیں۔ ان کا قصد افغانستان جانے کا ہے۔ آپ نے شاعروں کے متعلق نوٹ بھیجنے کا وعدہ کیا تھا اب وہ نوٹ انہیں جلد بھیج دیجیے ایک روز اس کی نسبت ذکر فرما رہے تھے۔

"نذر ذاکر" کے لئے اگر آپ مناسب سمجھیں تو "تحفۃ الہند" پر مضمون دیجیے۔

موضوع کے اعتبار سے مفید ہوگا۔ بہر نوع مضمون کے موضوع کا انتخاب آپ پر ہے۔

آپ کی کتاب کے نام کے متعلق اس روز کافی گفتگو ہوئی۔ جو فیصلہ ہوا وہ ابھی تک دل میں کھٹکتا ہے۔ میں اس کے متعلق سوچتا رہا ہوں۔ ایک تجویز یہ ہے:

"سلسلۂ اشاعت تصانیف غالب،

بریادگار تقریب صد سالہ"

"تقریب" کا لفظ پیدائش اور موت دونوں پر حاوی ہے۔ آپ کا کیا خیال ہے؟ سلسلہ کا لفظ حیدرآباد میں اس قسم کی اشاعت کے لئے مستعمل رہا ہے۔ مثلاً سلسلۂ آصفیہ، سلسلۂ نصاب تعلیمی جامعہ عثمانیہ (دارالترجمہ کی مطبوعات کے سرورق پر لکھا ہوتا تھا)

اگر یہ نام پسند آئے تو مالک رام صاحب کو لکھ دیجئے گا۔ ورنہ جانے دیجئے۔

امید کہ آپ بخیر ہوں گے۔

فقط

یوسف حسین خاں

(۶)

۴ ستمبر ۶۶ء

مجی وودود صاحب۔ تسلیم

پچھلے دنوں غالب پر متعدد کتابیں پڑھنے کا اتفاق ہوا۔ چند سوال دل میں پیدا ہوئے جن کے جواب آپ ہی سے مل سکیں گے جو تشفی بخش ہوں گے۔

(۱) غالب شاعر اعلیٰ درجے کے تھے لیکن مورخ تو تھے نہیں۔ اپنے دادا قوقان بیگ خاں کی نسبت لکھا ہے کہ وہ شاہ عالم کے عہد میں ہندوستان آئے تھے۔ اس کے ساتھ یہ لکھا ہے کہ پہلے لاہور میں معین الملک کی ملازمت میں کچھ عرصہ رہنے کے بعد دہلی آئے۔ معین الملک کا انتقال ۱۷۵۳ء میں ہو گیا تھا۔ اور شاہ عالم کی حکومت کا آغاز ۱۷۵۹ء میں ہوا۔ یہ غلطی قہر اور مالک رام نے بتائی ہے۔ سوال یہ ہے اپنے سے اتنے قریبی زمانے کے متعلق جب وہ تاریخی صحت کا خیال نہیں رکھتے تو سیکڑوں ہزاروں سال پہلے کی تاریخ کو کیا کچھ خیالی پیکر نہ بنائے ہوں گے فرحت اللہ بیگ نے جو

حاجی خواجہ یا خواجہ حاجی کے خاندان کے ایک فرد تھے اپنے مضمون میں یہ ثابت کیا ہے کہ خواجہ حاجی اور غالب کے اجداد کا سلسلہ کچھ پیڑھیوں اوپر جا کر مل جاتا تھا۔ خواجہ حاجی چونکہ ان کی مقررہ پنشن میں شریک کر دئے گئے تھے اس لئے انہوں نے اپنے خطوط میں اور دوسری تحریروں میں یہ کہنا شروع کیا کہ ان کے خاندان کے . . . یا ملازم تھے۔ لیکن کچھ عرصے بعد جب پنشن کا قضیہ ختم ہو گیا اور غالب کو اپنی ناکامی پر صبر آ گیا تو آہستہ آہستہ تلخی سب کم ہوتی گئی۔ چنانچہ خواجہ حاجی کے بیٹے خواجہ امان کو انہوں نے اپنا بھتیجا کہا ہے اور ان کے بیٹے راقم کو اپنا شاگرد بنایا۔ اسطرح جو تلخی مقدمے کی وجہ سے پیدا ہوئی تھی وہ جاتی رہی۔ فرحت اللہ بیگ کا کہنا ہے کہ ترسم خاں اور رستم خاں دونوں بھائی قندہار میں رہتے تھے۔ وہاں سے یہ دونوں لاہور آئے یا ان کے اخلاف لاہور آئے۔ ممکن ہے کہ غالب کے دادا کا نام قوقان بیگ ہی ہو یا ممکن ہے کہ یہ بھی اختراع ہو لیکن ان کے اور خواجہ حاجی کے خاندان میں قرابت داری کا اوپر کی پیڑھیوں میں بھی کوئی تسمہ لگا نہ ہے۔ قندہار کی آبادی ہے۔ وہاں ازبک اور افغان دونوں دوش بدوش بستے ہیں۔ ترکی اور فارسی دونوں کا چلن ہے۔ شادی بیاہ بھی ان میں ہوتا ہوگا۔ زیادہ تر ازبک لوگ ازبکوں میں اور افغان افغانوں میں شادی کرتے ہوں گے۔ اگر ان روایات کو مان لیا جائے جو فرحت اللہ بیگ اور رفیق بیگ کے خاندان میں چلی آ رہی ہیں تو اس کا امکان ہے کہ غالب کے دادا بجائے سمرقند کے قندھار سے لاہور وارد ہوئے ہوں۔ یہ ہو سکتا ہے کہ اصل میں یہ خاندان سمرقندی کا رہنے والا ہو لیکن عرصے سے قندہار میں بس گیا ہو۔ پھر قندہار چونکہ ترکستان کی سرحد کے قریب ہے اس لئے سمرقند سے آنا جانا برابر رہتا ہوگا اور پہلے تو یہ دونوں شہر ایک ہی خان کی ماتحتی میں ہوتے اس لئے جو . . . بعد اب ہے اس زمانے میں نہ رہا ہوگا۔

(۲) غالب کے دادا کا نام قوقان بیگ کہاں تک صحیح ہے؟ کیا کوئی سند اس کے متعلق ملتی ہے؟

(۳) آپ نے لکھا ہے کہ اگر فرحت اللہ بیگ کے نظریے کو مان لیا جائے تو ایک پیڑھی غائب ہو جاتی ہے۔ میں سمجھتا ہوں اس کا انحصار حساب لگانے پر ہے۔ ترسم خاں اور رستم خاں دونوں بھائی ممکن ہے غالب کے پردادا یا مکڑ دادا ہوں۔ ان کے دادا قوقان بیگ خاں کو مان بھی لیا جائے تو بھی فرحت اللہ بیگ کے نظریے میں کوئی قباحت نظر نہیں آتی۔ ممکن ہے کہ وہ ترسم خاں کے پوتے ہوں۔

میں غالب پر کچھ لکھنا چاہتا ہوں۔ آپ کا مضمون "غالب محقق کی حیثیت سے" پڑھا۔ واقعی

آپ نے تحقیق کا حق ادا کیا ہے۔ مالک رام کہہ رہے تھے کہ آپ نے ایک مضمون "غالب کی راست گفتاری" لکھا ہے۔ ممکن ہے عنوان یہ نہ ہو اس سے ملتا جلتا ہو۔ اگر یہ مضمون آپ مجھے بھیج دیں تو ممنون ہوں گا پڑھنے کے بعد ضرور واپس کر دوں گا۔

امید ہے کہ آپ بخیریت ہوں گے۔

فقط
یوسف حسین خاں

(۷)

۱ر جنوری ۶۶ء

مجی۔ تسلیم

آپ کے خط کا شکریہ۔ آپ کے فرمانے کے بموجب میں نے منظر جمیلی صاحب کی نسبت ذاکر صاحب سے تذکرہ کیا تھا۔ انہوں نے اس پر کچھ فرمایا تھا مگر خاموش رہے۔ مناسب ہوگا اگر آپ بھی انہیں لکھ دیں۔ وہ عنقریب پٹنہ تشریف لانے والے ہیں۔ وہاں گفتگو کر لیجے گا۔

ڈاکٹر تارا چند صاحب کا اصرار تھا کہ "انڈو ایران سوسائٹی" کا سکریٹری ہونا قبول کر لو۔ میں نے ہر چند کہا کہ میرا کچھ ٹھیک نہیں دہلی میں رہوں یا نہ رہوں۔ جب ان کا اصرار زیادہ ہوا تو میں نے سکریٹری ہونا منظور کر لیا ہے۔ مسز گوپال سنگھ جائنٹ سکریٹری اور مسٹر مستارا ٹریژرر منتخب ہوئے ہیں۔ یہ دونوں ہمت والے ہیں اس لئے امید ہے کہ ان کی مدد سے کام ٹھیک چلے گا۔ اس مہینے کے آخری ہفتے میں فنکشن کرنے کا قصد ہے۔ ابھی پروگرام طے نہیں ہوا ہے۔

سید صاحب نے ٹیلیفون کیا تھا کہ وہ تشریف لا رہے ہیں۔ میں ان کا انتظار ہی کرتا رہا۔ نہ معلوم کیوں نہ آسکے۔ مجھے اس کا علم نہ تھا کہ وہ کہاں ٹھیرے ہوئے ہیں ورنہ خود ملنے جاتا۔ امید ہے کہ آپ بخیر ہوں گے۔

فقط
یوسف حسین خاں

Indian Institute of Advanced Study
Simla 5 (H.P.)

(۸)

۴ر اپریل ۶۹ء

مکرمی قاضی صاحب آداب و تسلیمات

میں ۲ر اپریل کو شملہ پہنچ گیا ہوں۔ جیسا کہ میں نے آپ سے ذکر کیا تھا میں نادر کے مضامین کی

طباعت کے لئے کمیٹی نے جو رقم منظور کی تھی، وہ مجھے نہیں ملی۔ مارچ کے آخری ہفتے میں اور اس سے قبل میں نے متعدد مرتبہ ہزراتی صاحب کو ٹیلیفون کیا کہ وہ زیدی صاحب سے کہہ کر یہاں سے چیک حاصل کر کے مجھے بھیج دیں لیکن یکم اپریل تک اس میں کامیابی نہیں ہوئی۔ زیدی صاحب محرم کے لئے اپنے وطن چلے گئے تھے۔ لیکن محرم سے قبل وہ دہلی میں تھے۔ اس وقت چیک کیوں نہیں لیا گیا، اس کا کوئی جواب نہیں ملا۔

خلیل عباس عباسی صاحب یکم اپریل کی صبح کو میرے یہاں تشریف لائے تھے۔ انہوں نے کتابت کا کام شروع کر دیا ہے اور کمپوزنگ بھی شروع کرا دیا ہوگا۔ میں نے انہیں اپنے پاس سے ایک ہزار روپے دے دیے ہیں تاکہ کام میں رکاوٹ نہ پیدا ہو۔ انہیں اس ضمن میں زیر بار کرنا مجھے اچھا نہیں لگا۔ کل فخرالدین علی احمد صاحب کو میں نے لکھا ہے کہ چونکہ یکم اپریل تک مجھے چیک نہیں ملا اس لئے مجبوراً اپنے پاس سے ایک ہزار کی رقم دے دی ہے۔ میں نے انہیں یہ بھی لکھا ہے کہ براہ کرم ہزراتی صاحب یا زیدی صاحب کو ہدایت کریں کہ چیک مجھے شملہ کے پتہ پر بذریعہ رجسٹری بھیجا جائے گزشتہ مرتبہ میرا خط انہیں نہیں پہنچا تھا۔ کہیں ایسا نہ ہو کہ یہ خط بھی انہیں نہ ملے۔ اس لئے آپ بھی انہیں اس کی بابت لکھ دیں تو اچھا ہے۔

یہ طے ہوا تھا کہ مجلس عاملہ کا اجلاس اپریل کے آخر میں ہوگا لیکن مجھے یہ مشکل معلوم ہوتا ہے۔ جب کبھی بھی ہو مجھے آپ ضرور مطلع فرما دیجئے گا تاکہ میں دہلی پہنچ جاؤں۔ ۸ مارچ والی مجلس عاملہ کی روئداد مجھے دہلی سے روانہ ہونے کے ایک دن قبل ملی، وہ بھی غالباً فخرالدین علی احمد صاحب کی یاد دہانی کے بعد، ورنہ شاید نہ ملتی۔ کارکردگی کی جو حالت ہے وہ ظاہر ہے۔ اسی لئے مجھے اندیشہ ہے کہ مجلس عام کی جو تاریخ مقرر ہوگی اس کی بھی شاید مجھے براہ راست اطلاع نہ پہنچے اس لئے احتیاطاً بہتر ہوگا اگر آپ مجھے مطلع فرما دیں

یہاں موسم آج کل خوشگوار ہے۔ رات میں لحاف اوڑھنے کی ضرورت ہوتی ہے۔ دن میں خوب دھوپ رہتی ہے اس لئے سردی کم ہوتی ہے۔

امید ہے کہ آپ بخیر ہوں گے۔

فقط نیاز مند

یوسف حسین خان

(۹)

F.C. Nizamuddin West,
New Delhi-13

۲ جون ۶۹ء

مجی قاضی صاحب تسلیم

آپ کا خط ملا۔ میں بحمداللہ بخیریت ہوں۔ آج رات کی ٹرین سے شملہ جا رہا ہوں۔ میں ذاکر صاحب کے چالیسویں کے لئے ٹھہرا ہوا تھا جو آج صبح ہو گیا۔ ہماری بھابھی صاحبہ کا تمام سامان دوسرے مکان میں منتقل ہو گیا۔ کل صبح وہ بھی چلی جائیں گی۔

میں نے قاضی سجاد حسین اور اوصاف علی سے حکیم صاحب کو پھر لکھوایا ہے۔ ممکن ہے حکیم صاحب کچھ دنوں کے لئے شملہ آئیں تو ان سے تفصیلی گفتگو کروں گا۔ حکیم صاحب اور میں جب ذاکر صاحب سے ملنے گئے تھے تو مرحوم نے خواہش ظاہر کی تھی کہ دونوں ادارے ایک ہو جائیں تو اچھا تھا ورنہ دونوں کمزور رہیں گے۔ اس وقت حکیم صاحب چپ ہو رہے لیکن وہاں سے باہر آ کر مجھ سے کہنے لگے کہ انہوں نے غالب اکیڈمی قائم کرنے سے قبل ذاکر صاحب سے مشورہ کر لیا تھا۔ شاید انہیں اس کا خیال نہیں رہا۔ میں نے کہا انہیں یہ بات یاد تھی لیکن باوجود اس کے انہوں نے اس خواہش کا اظہار کیا اس لئے کہ شروع شروع میں خود انہیں بھی اس کا اندازہ نہ تھا کہ حکومت بنفا تنا بڑا عطیہ دے گی اور اس کے لئے بھی بڑی رقم جمع ہو سکے گی۔ پھر جب میں شملہ جانے سے قبل ۲۰ مارچ کو ذاکر صاحب سے ملا تو بھی انہوں نے کہا کہ دونوں اداروں کو مل کر کام کرنا چاہئے۔ میں نے اب تک یہ بات حکیم صاحب کو نہیں بتلائی۔ لیکن پہلی بات انہیں معلوم ہے اس لئے کہ ذاکر صاحب نے جب اپنی اس خواہش کا اظہار کیا تو اس وقت ان کے ساتھ صرف وہ اور میں تھے۔ شملہ میں جب تفصیلی گفتگو ہوگی تو میں ان سب باتوں کی یاددہانی کروں گا۔ میں نے یہ تمام باتیں اوصاف علی سے انہیں لکھوا دی ہیں۔ کل اوصاف آئے تھے۔ کہتے تھے کہ حکیم صاحب کے رویہ میں تبدیلی محسوس ہوتی ہے۔ میں نے حکیم صاحب کو شملہ آنے اور میرے ساتھ قیام کرنے کی دعوت دے دی ہے۔ اگر وہ تشریف لائے اور اس ضمن میں گفتگو ہوئی تو آپ کو مطلع کروں گا۔

یہاں آج کل گرمی اپنے شباب پر ہے۔ آندھی آنے کے بعد ذرا حدت میں کمی آ جاتی ہے۔ دو روز ہوئے کچھ بوندا باندی بھی ہوئی تھی۔

آپ نے جس اردو اخبار کا ذکر کیا ہے اس نے ذرا قبل از وقت میری علالت کی خبر شائع کر دی تھی۔ معلوم اس خبر کا ماخذ کیا تھا؟ ہمارے یہاں کی بڑی بوڑھیوں کا کہنا ہے کہ اس قسم کی خبریں مبارک ہوتی ہیں۔ اب میں اس کہاوت کی جانچ کروں گا کہ کہاں تک صحیح ہے۔ آپ کی بیگم صاحبہ کی آنکھ کا آپریشن خدا کرے کامیاب رہا ہو۔ آپ نے اپنے صاحبزادے کی خیریت کے متعلق کچھ نہیں لکھا۔ امید ہے کہ وہ اچھے ہوں گے۔ فقط

مخلص

یوسف حسین خاں

(۱۰)

۲۸ مارچ ۷۱ء

محترمی کاظمی صاحب آداب و تسلیمات

آج آپ کا خط ملا۔ یہ معلوم کر کے بیحد مسرت ہوئی کہ اب آپ بفضل الٰہی بالکل صحت مند ہیں لیکن ابھی احتیاط کی ضرورت ہے۔ خاص کر آپ اپنے اوپر ابھی کسی کام کا بار نہ پڑنے دیجیے

مجھے آپ سے پورا اتفاق ہے کہ اگر فخرالدین علی احمد صاحب اپریل کے دوسرے یا تیسرے ہفتے میں انسٹی ٹیوٹ کا اجلاس بلائیں تو مناسب ہے۔ اس کے بعد دہلی کا موسم ناخوشگوار اور تکلیف دہ ہو جاتا ہے اور آپ کا بھوپال سے دہلی تشریف لانا ایسے خراب موسم میں کسی طرح بھی مناسب نہ ہوگا۔ میں نے بھی کچھ روز ہوئے فخرالدین علی احمد صاحب سے اس کی نسبت ذکر کیا ہے۔ آپ بھی لکھ دیں تو اچھا ہے۔ آپ انہیں یہ ضرور تحریر فرما دیں کہ مئی کے مہینے میں آپ کو دہلی تشریف لانے میں زحمت ہوگی۔ اپریل کے بعد اگر جلسہ کیا گیا تو ممکن ہے اور دوسرے احباب بھی شریک نہ ہو سکیں۔ یہاں کا موسم آج کل خوشگوار ہے۔ اپریل بھی اچھا خاصہ ہوتا ہے۔ اس کے بعد گرم گرد آسمان سے چھننی شروع ہو جائے گا۔

میں نے ڈائرکٹر انسٹی ٹیوٹ سے اجازت لے لی ہے کہ ابھی کچھ دنوں دہلی میں کام کروں۔ اپریل کے آخر میں انشاءاللہ شملہ جاؤں گا۔

اچھا خدا حافظ۔ فقط

مخلص

یوسف حسین خاں

(۱۱)

۱۱ر جون ۷۱ء

محترمی قاضی صاحب آداب و تسلیمات

خط ملا۔ میری طبیعت اب پہلے سے بہتر ہے۔ صبح اور شام تھوڑی دیر ٹہلنے بھی جاتا ہوں بلکہ ۱۰ دن ہوا اس سے ڈاکٹر نے اس کی اجازت دے دی ہے ورنہ مہینوں بستر سے اٹھنے کی اجازت نہ ہوتی۔ میری عام صحت خدا کا شکر ہے ٹھیک ہے۔ وزن کم ہونے کی وجہ سے جو کمزوری کا شروع شروع میں محسوس ہوتی تھی وہ بھی اب نہیں ہے۔

آپ بیدل پر ضرور کچھ لکھیں۔ میرا مطالعہ بہت سرسری ہے۔ دیوان بیدل چند ماہ ہوئے پڑھنے کو لایا تھا لیکن علالت کی وجہ سے نہ پڑھ سکا۔ دو ایک صفحہ پڑھنے کی کوشش کی تو کوہ کندن و کاہ برآوردن کی مثل صادق آئی لیکن آئندہ میرا ارادہ ہے کہ بیدل کا دیوان بالاستیعاب پڑھوں گا۔

صائب کا دیوان بھی میں نے ایرانی ثقافتی مرکز سے منگوایا ہے۔ کبھی کبھی اسے بھی پڑھتا ہوں۔

ابسا رجسٹریشن کی کارروائی نہ معلوم کیوں التوا میں ہے؟ آپ شاید زیادہ واقف ہوں گے۔

آپ بھی اپنی صحت کا پورا خیال رکھیں۔ اس عمر میں بڑی احتیاط درکار ہے۔ اچھا خدا حافظ۔ فقط

نیاز کیش

یوسف حسین خاں

(۱۲)

۲۵ر جون ۷۴ء

محترمی قاضی صاحب آداب عرض کرتا ہوں

آپ کی خیریت علی عباس عباسی صاحب سے معلوم ہوتی رہتی ہے۔ خدا کا شکر ہے کہ آپ کی طبیعت ٹھیک ہے۔

میں بھی اچھا ہوں میری عام صحت اب اپنی اصلی حالت پر آگئی ہے۔ ایک آنکھ کے آپریشن کے بعد نظر بھی ٹھیک ہو گئی ہے۔ لکھنے پڑھنے میں سہولت ہو گئی ہے۔ اب میں معمول کے مطابق روزانہ تین میل کا چکر لگا لیتا ہوں اور کسی قسم کا نقصان محسوس نہیں ہوتا۔

آج کل روح اقبال پر پھر ایک دفعہ نظر ڈال رہا ہوں۔ اس کتاب کے چھ ایڈیشن

نکل چکے ہیں اور گزشتہ پانچ سال سے بازار میں نہیں ملتی۔ غالب اکیڈمی کا ساتواں ایڈیشن شائع کر رہی ہے جو صدی کا ایڈیشن ہوگا۔ امید ہے کہ اقبال صدی کی تقریبات سے قبل کتاب چھپ جائے گی۔ اس ایڈیشن کے لئے میں نے کافی ترمیمات کی ہیں۔ آج کل کاغذ ملنے کی دشواری درپیش ہے پھر بھی امید ہے کہ غالب اکیڈمی والے کہیں نہ کہیں کا انتظام کر لیں گے۔

اچھا خدا حافظ۔ نیاز کیش

یوسف حسین خاں

(۱۳)

۱۳ جنوری ۷۷ء

محترمی قاضی صاحب، آداب

آپ کا خط ملا۔ میں نے سہروردی صاحب کو بذریعہ ٹیلیفون تاکید کر دی ہے کہ آپ نے جو کاغذ طلب کئے ہیں وہ فوراً بھیج جائیں۔ چنانچہ وہ آج ضرور بھجوا دیں گے۔

اس کی تشویش ہے کہ آپ کی صحت اب تک ٹھیک نہیں ہوئی ہے۔ اس حالت میں آپکا سفر کرنا مناسب نہیں ہے۔ اب دو صورتیں ہیں۔ یا تو اداراتی کمیٹی کا جلسہ شروع فروری میں رکھا جائے تاکہ مقامی حضرات شرکت کر سکیں۔ یا اگر آپ چاہیں تو وسط جنوری میں پٹنہ میں رکھیں۔ ایگزیکیوٹو کمیٹی کی جس تجویز میں مونگا صاحب کی شرکت کا ذکر ہے وہ میں نے سہروردی صاحب سے ٹیلیفون پر پڑھوا کر سنی۔ اس کا ایک تو یہ مطلب نکلتا ہے آئندہ اداراتی کمیٹی کا جو جلسہ ہو اس میں ان کی شرکت ہو اور دوسرا مطلب یہ بھی نکلتا ہے کہ جب بھی اداراتی کمیٹی کا جلسہ ہو انہیں شرکت کی دعوت دی جائے۔ دونوں میں جو مطلب بھی صحیح سمجھا جائے آئندہ جو جلسہ ہوگا اس میں انہیں شرکت کی دعوت دینا ضروری ہے اس لئے کہ تجویز منظور ہونے کے بعد یہ اداراتی کمیٹی کا پہلا جلسہ ہوگا۔ اس سے پہلے انہوں نے کبھی شرکت نہیں کی اور نہ انہیں کبھی دعوت دی گئی۔ اب جو جلسہ منعقد کیا جائے گا اس میں انہیں بلانا ضروری ہے۔ آپ نے گزشتہ مہینے جب لکھا تھا کہ وسط دسمبر میں پٹنہ میں اجلاس ہو تو میں نے یونس سلیم صاحب سے وہ بات کہی تھی۔ انہوں نے مجبوری کا اظہار کیا تھا۔ میں نے سہروردی صاحب کے ذریعہ مونگا صاحب کو بھی ٹیلیفون کروایا تھا تاکہ معلوم کروں کہ آیا وہ

جاسکیں گے یا نہیں تو انہوں نے بھی معذرت کا اظہار کی تھی۔ اب اگر آپ یہ فیصلہ کرتے ہیں کہ جنوری کے وسط میں پٹنہ میں اجلاس کیا جائے تو بس یہ صورت ممکن ہے کہ تاریخ مقرر کر کے سب ارکان کو اس کی اطلاع دے دی جائے اور صاحب کو بھی اطلاع دے دی جائے۔ جو جا سکے وہ چلا جائے اور جو نہ جا سکے وہ نہ جائے۔ آپ براہ کرم مطلع فرمایئے آپ ان حالات میں کیا فیصلہ کرتے ہیں اس پر عمل کیا جائے گا۔ بہر نوع آپ کی صحت کا لحاظ مقدم ہے۔ یہاں ابھی سخت سردی پڑ رہی ہے لیکن شروع فروری میں موسم بہتر ہو جائے گا۔

ڈرامے کی نسبت بیگم صاحبہ سے جو گفتگو ہوئی تھی وہ میں نے آپ کو من و عن لکھ دی تھی۔ اس کے بعد کوئی گفتگو نہیں ہوئی۔ سہروردی صاحب سے یہ ضرور معلوم ہوا کہ وہ سب سامان* کا جلسہ ہر جنوری کو غالب انسٹی ٹیوٹ میں کر رہی ہیں۔ اس میں کیا طے ہو گا میں کچھ نہیں کہہ سکتا۔ عید کے روز صاحب سے ملاقات ہوئی۔ بیگم صاحبہ مختلف خواتین سے گفتگو کر رہی تھیں۔ مجھ صرف انہوں نے اتنا بتلایا کہ چونکہ انسٹی ٹیوٹ پر کوئی مالی بار نہیں پڑے گا اس لئے قاضی صاحب کو اعتراض نہیں ہونا چاہئے۔ ڈاکٹر محمد حسن کا میں ذکر کیا تھا کہ پٹنہ گئے ہیں۔ لیکن یہ آخری بات میں نے غلط سمجھا۔ ان کے کہنے کا مطلب شاید یہ تھا کہ جانے والے ہیں۔ میں سمجھا کہ شاید وہ چلے گئے ہیں۔ غالب اکیڈمی کے ایک جلسے میں گزشتہ ہفتہ ڈاکٹر محمد حسن سے ملاقات ہوئی انہوں نے پوچھا کہ آپ پٹنہ ہو آئے تو انہوں نے کہا کہ نہیں میں جانے والا تھا لیکن نہیں جا سکا۔ اب عنقریب جاؤں گا۔ ممکن ہے ڈرامہ کے متعلق وہ بھی آپ سے تفصیلی گفتگو کریں مجھے اس کا علم نہیں کہ آیا بیگم صاحبہ نے ان کے ذریعے سے اس ضمن میں کوئی پیغام بھیجا یا نہیں؟

نورالدین مرحوم کے انتقال کا ہم سبھوں کو افسوس ہے۔ آپ کو یقیناً بڑا صدمہ ہوا ہو گا۔ اس لئے کہ آپ کے قدیم دوست تھے۔ آدمی بڑی خوبیوں کے تھے۔

ادارد کمیٹی کے متعلق آپ جو بھی فیصلہ فرمائیں اس سے مطلع فرمایئے تاکہ آپ کے حسب منشا عمل کیا جائے۔ اگر میری صحت ٹھیک ہوتی تو میں ضرور پٹنہ آتا۔ لیکن موجودہ حالات میں اس کا امکان نظر نہیں آتا۔ یونس سلیم صاحب سے متعلق میں نہیں کہہ سکتا۔ مودی صاحب کی شرکت بھی مشکوک ہے۔

خدا کرے اب آپ روبصحت ہوں — فقط نیازمند

یوسف حسین خان

(۱۴)

یکم اپریل ۷۵ء

محترمی قاضی صاحب، آداب

آپ کا خط ابھی تھوڑی دیر ہوئی ملا۔ میں نے لائبریری کمیٹی کا جلسہ اپنے مکان پر رکھا تھا تاکہ جو کتابیں جمع ہو گئی ہیں ان کے متعلق فیصلہ ہو جائے۔ یہ کتابیں تین چار مہینوں سے پڑی ہوئی تھیں۔ اور ان کے مالک تقاضا کر رہے تھے۔ کمیٹی میں حمیدہ سلطان تشریف لائی تھیں لیکن یونس سلیم نہیں آئے حالانکہ ان سے دریافت کر کے وقت اور دن مقرر کیا تھا۔ بہرنوع کچھ کتابیں قبول اور کچھ رد کر دی گئیں۔ اب یہ معاملہ صاف ہے۔

میرا استعفا ٹرسٹیز کے سامنے پیش کیا جائے گا۔ میری صحت اب ٹھیک ہے۔ اگر ٹرسٹیز متفقہ طور پر فیصلہ کریں گے کہ مجھے استعفا واپس لے لینا چاہئے تو میں ان کی مرضی کے مطابق کروں گا۔ لیکن یہ بات واضح کر دوں گا کہ مجھے ہائی بلڈ پریشر کی شکایت ہے جس کی وجہ سے ڈیڑھ ماہ میں کچھ کام نہ کر سکا۔ اس کا امکان ہے کہ آئندہ بھی یہ صورت پیدا ہو جائے اس لئے کسی دوسرے شخص کو مقرر کر دیں تو اس کا کوئی اندیشہ نہ ہوگا۔

لائبریری کمیٹی . . . تاکہ تمام کتابیں بتائی جا سکیں۔ کئی کئی گھنٹے ہم لوگوں نے کام کیا لیکن مجھے تھکاوٹ نہیں محسوس ہوئی۔ بلڈ پریشر نارمل ہے۔

آج سہروردی آئے تھے۔ میں نے ان سے کہا ہے کہ بذریعہ تار آپ سے معلوم کر لیں کہ آپ کے لئے کونسی تاریخ موزوں ہوگی۔ آپ جو تاریخ فرمائیں گے ایگزیکیٹو کمیٹی کے لئے وہی تاریخ رکھی جائے گی۔ ٹرسٹیز کی میٹنگ کے لئے اب تک مسز رنگ کے پاس سے کوئی اطلاع نہیں آئی۔ میں نے سہروردی صاحب سے کہا ہے کہ ٹیلیفون سے ان کے پرسنل اسسٹنٹ سے معلوم کریں۔

مجھے یہ معلوم ہو کر خوشی ہوئی کہ اب آپ کی طبیعت بہتر ہے۔ فقط — مخلص

یوسف حسین خان

۲۲ر ستمبر ۷۶ء (۱۵)

مکرمی ڈاکٹر بیدار صاحب، تسلیم

آپ کا خط ملا۔ مجھے افسوس ہے کہ قاضی صاحب علیل ہیں اور آج کل اسپتال میں ہیں۔ دعا کرتا ہوں کہ خدا انہیں جلد صحت یاب کرے۔

میں نے چند ہفتے ہوئے قاضی صاحب سے درخواست کی تھی کہ وہ غالب نامہ کی ادارت قبول فرمالیں چنانچہ انہوں نے میری درخواست مان لی اور لکھا کہ وہ مختلف لوگوں سے غالب پر تحقیقی مضامین لکھوا رہے ہیں۔ ظاہر ہے کہ ان کی رہنمائی میں رسالے کے وقار میں کافی اضافہ ہوگا اور وہ اسے حسب منشا نکال سکیں گے۔

اس عرصہ میں ٹرسٹیز کے اجلاس میں جب مختلف ذیلی کمیٹیاں نامزد ہوئیں تو چونکہ ڈاکٹر نذیر احمد جلسے میں موجود تھے، کسی نے ان کا نام غالب نامہ کی مجلس مشاورت کی صدارت کے لئے پیش کیا اور وہ اتفاق رائے سے منظور ہوگیا۔ خود ان کی خواہش کو اس میں دخل نہ تھا۔ میں سمجھتا ہوں کہ وہ صدارت سے بخوشی مستعفی ہو جائیں گے۔ ایسی صورت میں میں قاضی صاحب کا نام بذریعہ گشت ٹرسٹیز سے منظور کروا لوں گا۔ لیکن یہ کارروائی اسی وقت ممکن ہے جب قاضی صاحب آپ کے ذریعے سے مجھے مطلع فرما دیں کہ وہ غالب نامہ کی مجلس مشاورت کی صدارت قبول کرنے کو تیار ہیں۔ مزید کارروائی ان کی منظوری آجانے کے بعد میں کر لوں گا۔

رہا رسالے کی ادارت کا معاملہ تو وہ اسے قبول فرما چکے ہیں۔ وہ رسالے کے سیاہ و سفید کے مالک ہوں گے اور جس نہج پر بھی نکالنا چاہیں گے اس کا انتظام کیا جائے گا۔ ان کے مدیر بننے کی صورت میں کوئی مدیر اعلیٰ نہ ہوگا۔ میں چاہتا تھا کہ یہ سب انتظامی امور مجلس مشاورت کے آئندہ جلسے میں طے ہو جائیں۔ اس وقت مجلس مشاورت میں وہ ہیں، امیں ہو، ڈاکٹر نذیر احمد، ڈاکٹر مسعود حسین خاں اور ظل عباس ہیں۔ قاضی صاحب کو اختیار ہوگا کہ چاہے اس مجلس مشاورت کو برقرار رکھیں یا کوئی دوسرے افراد نامزد کریں۔ میں نے قاضی صاحب کو کچھ دن ہوئے لکھا تھا کہ مجلس مشاورت کی تاریخ وہ مقرر کر دیں تو جلسہ بلا لیا جائے اور یہ سب انتظامی امور پیش کر دیئے جائیں۔ اب ان کی طبیعت ٹھیک ہو جائے تو اس کے بعد اکتوبر میں جلسہ بلایا جا سکتا

ہے۔ میں نے نقل عباس صاحب کو ہدایت دے دی ہے کہ قاضی صاحب کے منشا کے مطابق رسالے کی طباعت نہ شاعت کی جائے اور وہ جو مضامین بھیجائیں ان کی فوراً کتابت کا انتظام کر دیا جائے۔ مجھے آپ کے خط کا انتظار رہے گا۔ براہ کرم قاضی صاحب سے گفتگو کرنے کے بعد مجھے مطلع کیجئے تاکہ یہاں کارروائی کروں۔

قاضی صاحب قبلہ کی خدمت میں آداب کہئے گا۔ امید ہے کہ جلد وہ اسپتال سے اپنے دولت خانے تشریف لے آئیں گے۔ فقط

خیراندیش

یوسف حسین خاں

(۱۶)

محترمی قاضی صاحب، آداب

مجھے ڈاکٹر عابد رضا بیدار کے خط سے آپ کی علالت کا حال معلوم ہوا تھا۔ میں نے انہیں تفصیلی خط لکھا تھا اور آپ کی صحت کے متعلق بھی دریافت کیا تھا۔ ان کا جواب نہ آنے کے باعث سخت تشویش ہے۔ خدا کرے اب آپ روبہ صحت ہوں۔

پریسیڈنٹ صاحب ایک ہفتہ کے لئے خلیج فارس کے عرب ممالک کے دورے پر تشریف لے گئے ہیں۔ میں سمجھتا ہوں ۹ اکتوبر تک ان کی واپسی ہوگی۔

میں نے ڈاکٹر عابد رضا بیدار کو غالب نامہ کی آئندہ تنظیم کے متعلق بھی آپ کی رائے دریافت کرنے کو لکھا تھا۔ لیکن اب انشاء اللہ آپ کے صحت مند ہو جانے کے بعد مجلس مشاورت کا جلسہ بلایا جائے گا۔ دعا ہے کہ خدا آپ کو جلد شفایاب فرمائے۔ فقط

نیازمند

یوسف حسین خاں

حواشی

مکتوبات بنام قاضی عبدالودود

—— ڈاکٹر ذاکر حسین (پ ۸ فروری ۱۸۹۷ء م ۳ مئی ۱۹۶۹ء)۔ ذاکر صاحب جولائی ۱۹۵۷ء میں بہار کے گورنر ہو کر آئے (مئی ۱۹۶۲ء میں نائب صدر ہوئے اور مئی ۱۹۶۷ء میں صدر جمہوریہ) مشترک دوست ڈاکٹر سلیم الزماں صدیقی نے کہا آپ سے ذاکر صاحب ملنا چاہتے ہیں۔ پھر ملاقاتیں دوستی میں تبدیل ہو تی گئیں۔

اپنے ایک خط مورخہ ۴ اگست ۱۹۵۷ء (معاصر، ودود نمبر ص ۷۹ - ۳۷۸) میں قاضی صاحب نے لکھا ہے:

"ڈاکٹر سلیم الزماں صدیقی میرے اور ذاکر صاحب کے مشترک دوست ہیں، وہ اسی دن آئے جس دن ذاکر صاحب پہنچے اور اسی دن دونوں میں ملاقات ہوئی۔ مقدم الذکر سے میرا ملنا ہوا تو انہوں نے کہا کہ ذاکر صاحب آپ کے بہت مشتاق ہیں بلکہ یہ جاننے کے بعد کہ میری اور آپ کی ملاقات آج ہو گی، انہوں نے آپ کو پیغام بھیجا ہے کہ گورنمنٹ ہاؤس میں آپ سے ملوں۔ میں "حکام" کی دربارداری خلاف روش سمجھتا ہوں اور میں نے کبھی اس قسم کے لوگوں سے ملنا ضروری نہیں سمجھا، ذاتی تعلقات پہلے سے ہوں تو اور بات ہے۔ ذاکر صاحب کو میں ۱۹۲۳ء سے جانتا تھا، لیکن معمولی تعلقات تھے اور آخری ملاقات کو کم و بیش ۲۰ سال گزر چکے تھے۔ مجھے ان کے یہاں جانے میں تامل تھا، لیکن سلیم صاحب نے بہت اصرار کیا، اس پر بھی میں ہچکچا رہا تھا کہ خلیل احمد صاحب سے ملاقات ہوئی اور انہوں نے کہا کہ ذاکر صاحب آپ سے ملنا چاہتے ہیں۔ ان کی رائے بھی یہ ہوئی کہ اس میں مضائقہ نہیں تو میں راضی ہو گیا اور خود انہوں نے وقت مقرر کرا کے مجھے اس کی اطلاع دی۔ ذاکر صاحب سے میری ملاقات کم و بیش ایک گھنٹہ رہی ہوگی۔ رسمی گفتگو کے بعد تاریخ ادبیات اردو کا ذکر آیا اور انہوں نے کہا کہ میں اس میں آپ کا تعاون ضروری سمجھتا ہوں۔ میں نے انہیں بتایا کہ اسکیم مجھے بالکل پسند نہیں، لیکن میں بشرائط تعاون کے لیے تیار تھا، یہ شرطیں منظور کر لی گئی تھیں مگر بعد کو ان میں سے ایک جو نہایت ضروری تھی، نظر انداز کر دی گئی ہے اور اس صورت میں میرا تعاون ممکن نہیں۔ ذاکر صاحب نے کہا کہ میں اس کا ضامن ہوں کہ وہ شرط منظور کر لی جائے گی

گو اس کے متعلق بعض خاص وجوہ کی بنا پر کوئی باقاعدہ خط بورڈ کی طرف سے نہیں آئے گا۔ اس کے بعد انکار کی کوئی وجہ باقی نہیں رہی تھی اور میں نے وعدہ کر لیا کہ جو ابواب میرے سپرد ہوئے تھے میں انہیں لکھوں گا۔ اس سلسلہ میں میں نے انہیں بتایا کہ میرے انکار کے بعد یہ ابواب دوسروں کے سپرد کر دیے گئے ہیں۔ اس پر انہوں نے کہا کہ ان لوگوں سے لینے میں کچھ دشواری نہ ہوگی۔ اس کے دو تین دن کے بعد وہ رانچی چلے گئے۔ اور اب کل کتب خانہ خدابخش میں ان سے ملاقات ہوگی۔ ادارۂ تحقیقات اردو اور کتب خانہ خدابخش کا بھی ان سے ذکر آیا تھا اور انہوں نے بغیر اس کے کہ میری طرف سے اس کی خواہش ظاہر کی گئی ہو، یہ کہا تھا کہ میں آپ کے کاموں میں آپ کو مدد دوں گا۔"

— مکتوبات میں قاضی صاحب کے دو بھائیوں کا، قاضی محمد سعید صاحب کا بار بار اور قاضی محمد فرید صاحب کا ایک بار، ذکر آیا ہے۔ سعید صاحب کے نام کا ایک خط بھی ہے، جس کا مخاطبہ قاضی صاحب کی طرف بھی ہے اس لیے اُسے بھی انہیں میں شامل کر لیا گیا ہے۔

'سعید' — سے مراد قاضی محمد سعید اور 'فرید' سے مراد قاضی محمد فرید ہیں جو قاضی صاحب کے منجھلے اور چھوٹے بھائی تھے۔ سعید صاحب جامعہ ملیہ میں ذاکر صاحب کے شاگرد رہے تھے۔ ذاکر صاحب ان سے بہت بے تکلف تھے۔ قاضی صاحب نے دونوں بھائیوں کے بارے میں اپنی خودنوشت میں لکھا ہے:

"قاضی عبدالوحید نے تین بیٹے اور ایک بیٹی چھوڑی۔ میں سب سے بڑا اور میرے بعد میری بہن عائشہ ... قاضی محمد سعید ان کے بعد تھے۔ انہوں نے تحریک ترک موالات کے زمانے میں سرکاری مدرسے میں پڑھنا چھوڑ دیا اور جامعہ ملیہ میں داخل ہو گئے۔ وہاں سے انہوں نے بی۔اے کی ڈگری لی۔ میری انگلستان سے واپسی (مارچ ۱۹۲۹ء) کے بعد وہ برلن گئے اور برلن یونیورسٹی میں داخل ہوئے۔ ان کا موضوع فشٹے کا فلسفۂ تعلیم تھا۔ وہاں وہ بہت دن رہے مگر اپنا کام مکمل نہ کر سکے۔ جنگ سے کچھ قبل وہ ہندوستان آ گئے ... یہاں وہ ہم لوگوں کی مشترک جائداد کا انتظام کرتے رہے۔ صوبے کی انجمن ترقی اردو کے سکریٹری رہے اور ادارۂ تحقیقات اردو کے قائم کرنے والوں میں ایک وہ بھی تھے۔ ۱۹۴۶ء میں اس صوبے میں جو فسادات ہوئے اور ایک ریلیف کمیٹی قائم ہوئی اس کے وہ سکریٹری تھے اور انھوں نے اپنا کام بڑی جانفشانی سے کیا۔ وہ اس کا اعلان نہیں کرتے تھے لیکن مجھے معلوم ہے کہ ہزاروں روپے اپنے بھی ریلیف میں خرچ کیے۔ بعد کو یہاں مشاورت کمیٹی

کی جو شاخ قائم ہوئی تھی۔ اس کے وہ سکریٹری تھے۔ وہ مجرد رہے اور یہ کہنا غلط نہ ہوگا کہ انہوں نے اپنے کو قومی خدمت کے لیے وقف کر دیا تھا۔ ۱۹۶۸ء کے نومبر میں ان کی وفات ہو گئی۔

" ان کے بعد قاضی محمد فرید تھے۔ کیمرج میں معاشیات اور تاریخ کی ڈگریاں لینے کے بعد وہ ہندوستان واپس آئے، تو انہیں بہار میں کوئی نوکری نہ ملی، امرتسر کے اسلامیہ کالج میں مل گئی اور انہوں نے لاہور میں شادی کر لی۔ بعد کو وہ پشاور میں نوکر ہوئے اور بالآخر کراچی یونیورسٹی کے معاشیات کے پروفیسر اور صدر شعبہ ہوئے۔ ان کی وفات ۱۹۶۶ء میں ہوئی۔ ان کی بیوی اور انکی اولاد پاکستان میں ہے۔"

مکتوبات کے بارے میں بعض ضروری امور کی وضاحت

مکتوب وار درج ذیل ہے:

(۱) پاکستان میں ایوب انقلاب، اکتوبر ۱۹۵۸ء سے قبل انجمن ترقی اردو کے حالات دگرگوں تھے۔ مولوی عبدالحق (م ۱۹۶۱ء) کی مخالفت عروج پر پہنچی ہوئی تھی۔ نتیجۃً انجمن اور مولوی صاحب کے کتب خانے میں تالے پڑ گئے تھے اور استفادہ ممکن نہ رہا تھا۔ قاضی صاحب کی وزٹ اسی زمانے میں ہوئی تھی۔ یہ علمی دورہ ایک وسیع تر منصوبہ کا جز تھا جس میں یہ طے ہوا تھا کہ قاضی صاحب کلکتہ، رام پور، علیگڑھ، حیدرآباد، ڈھاکہ، لاہور اور کراچی کے کتاب خانوں کو کھنگال کر 'علیگڑھ تاریخ ادب اُردو' کے لیے مواد جمع کریں گے۔ اس کے لیے ذاکر صاحب نے دو ہزار روپے کی رقم دلوائی تھی۔ قاضی صاحب نے دورے کے بعد جو تین چار مضامین علیگڑھ تاریخ کے لیے لکھے وہ اسی وقت شعبۂ اُردو کے صدر کے حوالے کر دیے گئے تھے۔ اب کہاں ہیں کچھ پتا نہیں۔

- اختر اورینوی کی کتاب "بہار میں اُردو زبان و ادب کا ارتقا" (پی ایچ ڈی کا تحقیقی مقالہ) پر قاضی صاحب کا تبصرہ 'نوائے ادب' بمبئی ۔ ۵۹-۱۹۵۸ء میں کئی قسطوں میں نکلا۔ اب مقالات قاضی عبدالودود (ج اوّل) میں دوبارہ شائع ہوا ہے۔ سرب سکھ دیوانہ پر قاضی صاحب کا مقالہ نوائے ادب جولائی ۱۹۵۸ء کے شمارے میں اور نوٹ اکتوبر ۱۹۵۸ء میں شائع ہوا ہے۔

(۲) "عبدالحق بحیثیت محقق" تین قسطوں میں 'معاصر' ۱۳، ۱۴ میں شائع ہوا۔

(۳) "ادارۂ تحقیقات اُردو" کی تشکیل ذاکر صاحب کے عہد میں ہوئی۔ قاضی صاحب اور

سعید صاحب جس کے بانی اور روح رواں تھے ۔ اس خط میں کتابخانے کے خطبۂ افتتاحیہ کا حوالہ ہے، جس پر ۲۷ نومبر ۱۹۵۹ء کی تاریخ افتتاح درج ہے اس موقع پر بہت بڑے پیمانے پر مخطوطات اور نادر مطبوعات کی ایک نمائش بھی ترتیب دی گئی تھی اس کا کیٹلاگ قاضی محمد سعید صاحب کے اہتمام و ترتیب سے بعد میں شائع بھی کیا گیا۔

• بھٹناگر = کرنل سی ایس بھٹناگر، ذاکر صاحب (گورنر بہار) کے سکریٹری تھے ۔ آج کل لکھنؤ میں مقیم ہیں ۔

(۴) ذاکر صاحب، قاضی صاحب سے کتابوں کی فرمائش کرتے رہتے تھے ۔ ایک بار قاضی صاحب سے عرفی کا یہ شعر سن کر :

من ازان رنج گران مایہ چہ لذت یابم کہ باندازۂ آن صبر و ثباتم دادند

عرفی کے دیوان کی فرمائش کی، قاضی صاحب نے ایران کا چھپا ہوا نسخہ منگوا دیا جس کی قیمت ذاکر صاحب نے ادا کی ۔ یہ پانچسو کا چیک اسی سلسلے کی کوئی کڑی ہوگی ۔

• تذکرۂ مسرت افزا (پورا نام یہی ہے)، ڈاکٹر امیر حسن عابدی (شعبۂ فارسی دہلی یونیورسٹی) سے خریدا گیا تھا ۔ سید حسن شیر صاحب (م - ۱۸ دسمبر ۱۹۷۲ء) جو مدت تک پٹنہ میوزیم کے کیوریٹر رہے، اس وقت (عبدالصمد خاں صاحب کے بعد) خدا بخش لائبریری کے آنریری سکریٹری کے فرائض انجام دیتے تھے ۔ قاضی صاحب اس وقت لائبریری بورڈ میں نہ تھے اس لئے اس کتاب کو ذاکر صاحب سے کہہ کر خریدوایا گیا تھا اس کے صرف ایک دو نسخے دنیا میں موجود ہیں ۔ ایک آکسفورڈ میں اور دوسرا یہی جو اب خدا بخش لائبریری میں محفوظ ہے ۔ قاضی صاحب اس کا متن چھپوا چکے ہیں (معاصر ۵، ۸، ۱۲)

(۵) غالب صدی تقریبات کا اہتمام اس طور پر کیا جا رہا تھا کہ ۵۹ - ۱۹۶۹ء کے دس برس اتنا کام ہو جائے کہ ۱۹۶۹ء کا صدی سال آتے آتے کچھ چیزیں پیش کی جا سکیں ۔ قاضی صاحب نے ادارۂ تحقیقات اردو کی طرف سے ذاکر صاحب کو ایک اشاعتی منصوبہ پیش کیا جس میں دس بارہ جلدوں میں اس کی ساری اردو و فارسی تصانیف کے تنقیدی ایڈیشن نکالے جاتے تھے ۔ ذاکر صاحب نے اس سے اتفاق کیا ۔ "جہان غالب" (یعنی غالب کے بارے میں جہاں کہیں جو کچھ ملے اس کا ضروری حصہ تمام و کمال پیش کیا جائے، جس کی متعدد قسطیں قاضی صاحب لپنے رسائل میں شائع بھی کر چکے تھے) غالب

کا نہیں بلکہ غالب پر تھا اس لیے ذاکر صاحب نے اسے الگ سے شائع کرنے کا مشورہ دیا۔ 'رند ہزار شیوہ' اس مجوزہ کتاب کا نام تھا جو قاضی صاحب غالب کی سوانح عمری کے طور پر لکھنا چاہتے تھے۔ یہ غالب ہی کے ایک شعر سے مستفاد تھا:

رند ہزار شیوہ را طاعتِ حق گراں نبود　　　لیک صنم بسجدہ در ناصیہ مشترک نخواست

اسی غالب منصوبہ کے تحت ۱۹۶۷ء میں 'قاطع برہان' و رسائل متعلقہ چھپی۔ اسی منصوبہ میں غالب کا فارسی دیوان بھی چھپ چکا ہے، گو شائع اب تک نہ ہوا۔ یہ منصوبہ ذاکر صاحب نے حکومتِ بہار سے منظور کرا دیا تھا۔ کلیم صاحب نے قاضی عبدالودود نمبر میں اس کا ذکر کرتے ہوئے جو لکھا ہے کہ:

"میں ڈی پی آئی تھا تو قاضی صاحب نے مجھ سے کہا کہ وہ غالب کی تصانیف ایڈٹ کرنا چاہتے ہیں۔ اس کے لیے اسکیم بنا کو گورنمنٹ سے منظوری لینے کی ضرورت تھی۔ لیکن میں نے کام شروع کرنے کے لیے پانچ ہزار روپے دیدیے۔ انھوں نے ذاکر صاحب سے بھی اس کا تذکرہ کیا تھا۔ انھوں نے مجھے بلا بھیجا اور کہا کلیم صاحب کوئی صورت نکالیے، میں چاہتا ہوں کہ اچھا سا ایڈیشن ہو، آفسیٹ پرنٹنگ ہو، کیونکہ یہ کام بار بار تو ہو نہیں سکتا، اگر مجھ سے کسی سے پیروی کرنے کے لیے کہیے گا تو میں کروں گا۔ میں نے کہا میں کوشش کرتا ہوں ...... خود ایک اسکیم بنائی ...... تقریباً ایک لاکھ روپوں کی اسکیم تھی اور یہ اسکیم منظور بھی ہو گئی۔ ذاکر صاحب بہت خوش ہوئے۔" (معاصر/۴۲۹)

قاضی صاحب کا کہنا ہے کہ انہوں نے ذاکر صاحب کے سوا کسی سے اس کے سلسلے میں نہیں کہا اور ذاکر صاحب ہی تنہا اس کی منظوری کے ذمہ دار تھے۔

● ۱۹۶۲ء میں ذاکر صاحب نائب صدر جمہوریہ ہو کر بہار سے دہلی چلے گئے اور وہاں غالب صدی تقریبات کمیٹی سرگرم عمل ہو گئی۔ اس وقت اس کے سکریٹری احمد محی الدین تھے جن کے انتقال کے بعد ۱۹۶۷ء میں نئی کمیٹی بنی جس کے سرپرست ذاکر صاحب ہوئے۔ وزیر اعظم اندرا گاندھی صدر ہوئیں اور فخر الدین علی احمد سکریٹری۔

(۶) ساہتیہ اکادمی نے ابوالکلام آزاد کی کتابوں کی اشاعت کا منصوبہ بنایا تھا اور ان کے

نئے ایڈیشن نکالنا طے کیا تھا۔ آزاد کی کسی کتاب کا مسودہ اسی سلسلے میں ڈاکر صاحب کے پیش نظر رہا ہوگا۔

• دیے، لیے، کیے جیسے الفاظ کے لیے قاضی صاحب کی روش اسی طرح لکھنے کی ہے۔ اسی طور سے شائستہ (نہ کہ شائستہ): یعنی فارسی الفاظ کو ہمزہ کے بجائے 'ی' سے لکھنے کو مرجح سمجھتے ہیں' بلکہ عربی الفاظ (مثلاً عقائد) کو بھی اگر وہ فارسی سلسلہ میں لکھے جائیں۔ دو لفظی ترکیب مل کر ایک لفظ بنے جیسے عالمگیر تو اُسے ملا کر لکھتے ہیں کہ یہاں گیر کے علیحدہ سے کوئی معنی نہیں ہیں۔

املا کے معاملے میں قاضی صاحب ڈاکٹر عبدالستار صدیقی مرحوم کو سند مانتے ہیں اور محقق کی حیثیت سے ان کی بہت عزت کرتے ہیں۔

(٧) خواجہ میر درد کے سلسلے میں ان امور کی طرف اشارہ ہے جو درد نے اپنی کتابوں میں لکھے ہیں۔ مثلاً 'سیارۂ زہرہ کی روح ان کے والد سے ملنے آئی' ـــــ یا درد کے لیے پیشین گوئی کہ آخر میں باپ کی طرح ہوجائیں گے اور کرامتیں سرزد ہوں گی ـــــ اور یہ کہ' امام مہدی ان کی نسل سے ہوں گے! وغیرہ۔

(٨) ڈاکٹر زبیر = ڈاکٹر محمد زبیر صدیقی' عربی و اسلامیات کے مشہور فاضل کلکتہ یونیورسٹی کے پروفیسر۔ (م۔ ٦ ١٩٧٦ء)

• 'تذکرہ' = ابوالکلام آزاد کی تصنیف جو پہلی بار فضل الدین احمد (یو کو ہاما)' کے اہتمام و ترتیب کے ساتھ ١٩١٩ء میں کلکتہ سے ٹائپ میں شائع ہوئی۔ ساہتیہ اکادمی اس کا نیا ایڈیشن نکال رہی تھی۔ یہ دوسرا ایڈیشن اجمل خاں مرحوم کی تصحیح و ترتیب سے شائع ہونے والا تھا پھر یہ سارا کام مالک رام صاحب کے سپرد ہوگیا اور مولانا آزاد کی دوسری کتابوں کی طرح تذکرہ بھی انہیں کے اہتمام سے شائع ہوا۔

(٩) غالب کے کلیات نظم فارسی کے قدیم ترین نسخہ پر قاضی صاحب کا مضمون ادارۂ علوم اسلامیہ سے شائع ہونے والے چھ ماہی 'مجلۂ علوم اسلامیہ' کے دسمبر ١٩٦٠ء کے شمارہ میں شائع ہوا تھا اس کے مدیر ڈاکٹر مختارالدین احمد آرزو تھے۔

(۱۰) "قاطع برہان مع رسائل متعلقہ" جو ادارۂ تحقیقات اردو کے غالب کے سلسلے میں کام کی پہلی کڑی تھی اس کی کتابت و طباعت کی ذمہ داری مکتبہ جامعہ کے سپرد کی گئی۔ غلام ربانی تاباں اس وقت مکتبے کے مینیجر تھے۔

(۱۱) " ذاکر صاحب کو ہم نے تین مرتبہ کھانے پر بلایا: ایک مرتبہ ادارۂ تحقیقات اردو کی طرف سے کنزروی یونیورسٹی ڈنر بانکی پور کلب میں دیا گیا، ایک میں نے اپنی طرف سے ان کے (بہار سے) رخصت ہوتے وقت دیا۔ کوئی مجبوری تھی اس لیے یہ اپنے گھر میں نہیں دیا اور (مسز ریاست حسین) کے مکان میں ہوا۔ اور، ایک ڈنر گھر پر ہوا، سب سے پہلے یہی تھا، پچاس ساٹھ آدمی ہوں گے نیچے (گراؤنڈ فلور) والے بڑے کمرے میں ہوا تھا۔ ایک کمرے میں عورتیں تھیں۔ ذاکر صاحب کی بیبی بھی آئی تھیں۔ ہم سے پردہ نہیں کرتی تھیں" (قاضی صاحب: زبانی)

• اشعار میں جن الفاظ کی جانب اشارہ ہے قاضی صاحب نے جو جواب دیا وہ اس طرح رہا ہوگا:۔

صحیح: امارت، کارخانہ، بودہ، بدہد، دہد۔

(۱۲) نالۂ عندلیب، درد کے والد کی کتاب کا نام ہے اور درد کے چاروں رسائل سے مراد علم الکتاب، شمع محفل، درد دل، آہ سرد اور نالۂ درد میں سے کوئی چار ہوں گے۔

(۱۳) 'تحقیق' $\frac{20 \times 30}{16}$ کے مختصر سائز اور ۳۲ صفحے کے مختصر حجم کے ساتھ ۱۹۶۱ء کے اواخر میں پٹنے سے چھپ کر شائع ہوا تھا۔ محمد عتیق صدیقی کا نام اس پر پبلشر کی حیثیت سے تھا۔ اڈیٹر قاضی صاحب خود تھے۔ 'تحقیق' کا صرف ایک ہی نمبر نکلا۔ رسالہ شائع ہونے سے آٹھ دس ماہ قبل قاضی صاحب نے ایک خط مورخہ ۲۹ جنوری کو لکھا تھا: "میں کوئی تحقیقی رسالہ جس میں تحقیقی مضامین ہوں نکالنا نہیں چاہتا۔ ایک مختصر سا رسالہ سہ ماہی یا چار ماہی ایسا نکالنا چاہتا ہوں جو تحقیقات (متعلق اردو) سے تعلق رکھنے والوں میں رابطہ پیدا کر سکے۔ اس میں بتایا جائے گا کہ کن موضوعات پر تحقیق ہو چکی ہے اور کس پر ہو رہی ہے۔ سوالات اور ان کے جوابات ہوں گے۔ کتبخانوں کا جائزہ لیا جائے گا اور آگے چل کر تحقیقی مضامین کا جو دوسرے رسالوں میں شائع ہوں خلاصہ شائع ہوگا، قیمت اس کی دو روپے ہوگی اور نام 'تحقیق' نہیں 'تحقیقات' ہوگا۔" (معاصر: دو دو نمبر: مکتوب بنام آرزو صاحب/۳۸۴)

(۱۴) صفیہ = ذاکر صاحب کی صاحبزادی۔

(۱۵) آغا علی مہر خاں آہر لکھنوی پر قاضی صاحب کا ایک مقالہ 'نیا دور' اسپیشل نمبر ۱۹۶۱ء میں شائع ہوا ہے، جس سے اتنا اشارہ ملتا ہے کہ یہ خط ۱۹۶۱ء کے بعد کا نہیں ہے۔ 'مالک' سے مراد مالک رام ہیں۔ یہ یک ورقی خط کسی دو یا سہ ورقی تحریر کا ایک حصہ ہے۔ جس میں سے اب بس اتنا ہی باقی ہے اور وہ بھی جا بجا کٹا ہوا یا کیڑے کا کھایا ہوا۔

(۱۶) یہ خط ٹائپ میں ہے۔

(۱۷) غالب کی پہلی جلد سے مراد 'قاطع برہان مع رسائل متعلقہ' ہے جس کی طباعت ۱۹۶۴ء میں مکمل ہوئی لیکن جو ۱۹۶۷ء میں شائع ہوئی اس کی دوسری جلد جس میں حواشی تھے، ہنوز شائع نہیں ہوئی۔

(۱۸) سرٹیفکٹ آف آنرز کے سلسلے میں کلیم الدین احمد صاحب کے بیان سے قاضی صاحب کو اتفاق نہیں ہے۔ کلیم صاحب نے لکھا ہے (معاصر قاضی عبدالودود نمبر/ ۴۳۰):

"ہر سال مرکزی حکومت سنسکرت عربی اور فارسی کے علما کو سرٹیفکٹ آف آنرز دیا کرتی ہے۔ ہر اسٹیٹ سے نام مانگے جاتے ہیں۔ ایک کمیٹی ہے جس کے صدر وزیر تعلیم ہوتے ہیں۔ ڈی پی آئی سکریٹری ہوتا ہے۔ اڈوکیشن سکریٹری اور کچھ ایکسپرٹ اراکین ہوتے ہیں۔ ایک دفعہ کمیٹی کی میٹنگ ہوئی تو عسکری صاحب نے قاضی صاحب کا نام پیش کیا۔ وزیر تعلیم نے مجھ سے پوچھا، میں نے تائید کی اور کمیٹی نے منظور کر لیا۔ یہ سفارش مرکزی حکومت کو بھیجی ہی گئی تھی کہ وہاں سے ایک خط آیا کہ وائس پریسیڈنٹ (نائب صدر جمہوریہ = ذاکر صاحب) جاننا چاہتے ہیں کہ قاضی عبدالودود کا نام اس اوارڈ کے لیے بھیجا جا سکتا ہے یا نہیں۔ زبیری صاحب نے جو ڈپٹی سکریٹری تھے، لکھا کہ مجھے یہ کہتے ہوئے خوشی ہوتی ہے کہ حکومت بہار نے خود ہی قاضی عبدالودود صاحب کے نام کی سفارش کی ہے۔ چنانچہ قاضی صاحب کو سرٹیفکٹ آف آنرز مل گئی۔"

قاضی صاحب کا کہنا ہے کہ ان کا نام علیگڑھ یونیورسٹی کی طرف سے بھی بھیجا گیا تھا۔ اور سرٹیفکٹ دلوانے میں ذاکر صاحب کو دخل رہا ہوگا۔ بعد میں ایک ملاقات میں ذاکر صاحب نے ان سے صرف اتنا کہا تھا کہ اوارڈ کے وقت الٰہ آباد کے ایک پروفیسر معترض تھے کہ قاضی عبدالودود کا فارسی کا کیا کام ہے، میں (ذاکر صاحب) نے انہیں مطمئن کر دیا تھا۔

(۱۹) 'قاطع برہان' مع رسائل متعلقہ، پر تعارف ذاکر صاحب سے لکھنے کی فرمائش کی گئی تھی یہ خط اسی فرمائش کے جواب میں ہے۔ ذاکر صاحب (اور ان سے جیسے عہدے پر پہنچا ہوا کوئی بھی دوسرا شخص اکثر اس قسم کے دیباچے یا تعارف خود نہیں لکھتا۔ ذاکر صاحب' صاحب کتاب ہی سے کہتے تھے کہ ان کا لحاظ کرتے ہوئے خود لکھ کر ان کو بھجوا دیں، وہ اسے دیکھ کر دستخط کر کے واپس بھجوا دیتے تھے، ترمیم کی ضرورت کم پیش آتی تھی۔ یہی معاملہ یہاں درپیش تھا۔ لیکن قاضی صاحب نے ایسا نہیں کیا اور ذاکر صاحب کو لکھ بھیجا کہ آپ کو لکھنا ہو تو لکھیے ہم آپ کی طرف سے نہیں لکھیں گے۔ ذاکر صاحب نے اس کے بعد بھی نہیں لکھا مجھے اس کا یقین ہے اور ذاکر صاحب کے انداز تحریر کو جاننے والا کوئی بھی شخص اس کا اندازہ کر سکتا ہے۔ امکان ہے کہ یا تو مالک رام صاحب سے لکھوایا ہو یا جامعہ میں کسی سے۔

(۲۰) جسٹس خلیل = جسٹس خلیل احمد سابق چیف جسٹس اڑیسہ ہائیکورٹ، حال مقیم پٹنہ۔

• فرید میاں = قاضی محمد فرید، قاضی صاحب کے سب سے چھوٹے بھائی (م ۱۹۶۶ء)

(۲۱) ڈاکٹر اقبال حسین سابق صدر شعبہ فارسی، بعدہ پرنسپل پٹنہ کالج، ۱۹۶۶/۱۹۶۷ء میں خدابخش لائبریری کے ڈائرکٹر۔

• شمع = کرنل بشیر حسین زیدی کی بیٹی۔ ۱۹۶۹ء میں غالب صدی کے موقع پر غالب پر ایک فلم بنائی۔



ڈاکٹر یوسف حسین خاں (پ ۱۸ ستمبر ۱۹۰۲ء م ۲۱ فروری ۱۹۷۹ء)

(۱) یوسف صاحب علیگڑھ میں پرو وائس چانسلر تھے، جب خط و کتابت کا یہ سلسلہ شروع ہوا۔ کرنل بشیر حسین زیدی اس وقت ذاکر صاحب کے جانشین، وائس چانسلر تھے۔

(۲) یونیورسٹی کا علمی ادبی مجلہ 'فکر و نظر' ان کے عہد اور نگرانی میں جاری ہوا۔ ڈاکٹر مختار الدین احمد آرزو (حال صدر شعبہ عربی علی گڑھ) اور ڈاکٹر نذیر احمد (سابق صدر شعبہ فارسی۔ ریٹائرمنٹ کے بعد

اب علیگڑھ ہی میں مقیم) اس کام میں ان کے معاون تھے۔ پروفیسر آل احمد سرور (اس وقت صدر شعبۂ اُردو اب اقبال انسٹی ٹیوٹ کشمیر یونیورسٹی کے ناظم) کی تجویز تھی کہ شعبۂ اُردو میں ایک پروفیسر شپ مزید پیدا کی جائے جس پر قاضی صاحب کو بلایا جائے۔

(۳/۴) ڈاکٹر نذیر احمد کا تقرر علیگڑھ میں ابتداءً علی گڑھ تاریخ ادب اُردو کے نگراں کی حیثیت سے ہوا تھا۔ ۱۹۶۰ء میں ڈاکٹر ہادی حسن صدر شعبۂ فارسی کے ریٹائر ہونے کے سبب ان کی جگہ پُر کرنے کے لیے ڈاکٹر نظام الدین (حیدرآباد) قاضی عبدالودود، ڈاکٹر یوسف حسین، کرنل زیدی اور ڈاکٹر ہادی حسن (سابق شعبۂ فارسی) پر مشتمل سلیکشن کمیٹی بنی تھی۔ ڈاکٹر منیب الرحمٰن (اس وقت شعبۂ اسلامیات میں تھے اب امریکا میں ہیں) اور ڈاکٹر نذیر احمد کا براہِ راست مقابلہ تھا۔ ذاتی مفادات علی گڑھ کی روایتی سبز و سرخ آویزش میں ڈھل چکے تھے۔ اس سے قبل شعبۂ تاریخ میں پروفیسر خلیق احمد نظامی (سبز امیدوار) اور ڈاکٹر ستیش چندر (سرخ امیدوار) کے مابین مقابلہ میں یہ روایتی آویزش سان پر چڑھ چکی تھی۔ نذیر صاحب (سبز) اور منیب صاحب (سرخ) تو امیدوار تھے ہی۔ لکھنؤ یونیورسٹی کے ریٹائرڈ پروفیسر ڈاکٹر وحید مرزا مرحوم سے زیدی صاحب نے وعدہ کر لیا کہ یہ جگہ انہیں پیش کر دی جائے گی (معاہدہ) یوسف صاحب اور قاضی صاحب کی کھلی حمایت کے ساتھ بالآخر نذیر صاحب کامیاب ہو گئے تھے۔ پرو وائس چانسلر کے عہدے سے ریٹائر ہونے کے بعد ۱۹۶۲ء میں یوسف صاحب دہلی آ گئے تھے۔

(۵) مالک رام صاحب نے ۱۹۶۳ء سے 'نذریں' مرتب کرنے کا سلسلہ شروع کیا (راستہ ماضی قریب میں ڈاکٹر عابد حسین نے 'نذر سیدین' مرتب کر کے دکھا دیا تھا) پہلی ترتیب نذرِ عرشی کے بعد نذرِ ذاکر پر کام شروع ہوا۔ یوسف صاحب کا تعاون حاصل تھا۔ یہ کتاب ۱۹۶۹ء میں انگریزی اور اردو کے دو مجلدات میں شائع ہوئی۔ قاضی صاحب نے اس کے لیے جو مضمون لکھا وہ 'تحفۃ الہند' مصنفہ مرزا خان پر نہیں تھا، اس کا عنوان تھا: "دیوان حسن بیگ شاملو گرامی"

• قاضی صاحب نے غالب کی صد سالہ تقریبات کے سلسلے میں جن متعدد کتابوں کی اشاعت کا منصوبہ بنایا تھا ان میں 'قاطع برہان مع رسائل متعلقہ' اس وقت تیار ہو گئی تھی۔ 'سلسلہ' کے بجائے قاضی صاحب نے اس پر صد سالہ اشاعت کلیاتِ غالب۔۱، لکھنا پسند کیا۔

(۶) 'غالب بحیثیت محقق' اپنی فی الحال آخری شکل میں 'نقدِ غالب' مرتبہ ڈاکٹر مختار الدین احمد

میں شامل ہے۔ قبلاً یہ علی گڑھ میگزین غالب نمبر میں چھپا تھا۔ غالب کی راست گفتاری؟ بھی علی گڑھ میگزین ہی میں شائع ہوا۔ میگزین کے یہ دونوں شمارے ڈاکٹر مختار الدین احمد کے مرتب کردہ تھے (۴۹ - ۱۹۴۷ء)

(۷) مظہر جمیلی = جمیل مظہری مرحوم کے بارے میں قاضی صاحب نے کوئی سفارش کی تھی۔ یہ کامیاب ہوئی یا نہیں لیکن ۱۹۷۵ء میں خود قاضی صاحب نے جمیل صاحب کو غالب انسٹی ٹیوٹ کی طرف سے غالب ایوارڈ دلوایا۔

(۸) دہلی میں چند سال قیام کے بعد ۱۹۶۹ء میں یوسف صاحب شملہ کے انسٹی ٹیوٹ آف ایڈوانسڈ اسٹڈی میں فیلو ہو کر چلے گئے۔ اس درمیان میں فروری ۱۹۶۹ء میں غالب پر انٹرنیشنل سمینار ہو چکا تھا جس کے اہتمام و انعقاد میں یوسف صاحب قاضی صاحب کے خصوصی ہمکار تھے، بعد میں اس کے مقالات یوسف صاحب نے مرتب بھی کیے، جو شائع ہو چکے ہیں۔ ایوان غالب اور غالب انسٹی ٹیوٹ کے لیے ٹرسٹیز اور مجلس عاملہ کی جو تشکیل ہوئی (صدر مسز اندرا گاندھی، سکریٹری : فخر الدین علی احمد) یوسف صاحب اس میں بھی قاضی صاحب کے ساتھ ساتھ برابر شامل رہے اور آخر میں شملہ سے ریٹائرمنٹ کے بعد اس کے سکریٹری بھی ہو گئے تھے (اب یونس سلیم صاحب ان کے جانشیں ہیں)۔

(۹) ۳ مئی کو ذاکر صاحب کا انتقال ہوا۔

• حکیم عبد الحمید صاحب نے غالب صدی کے موقع پر بستی نظام الدین میں درگاہ سے متصل غالب کی یاد میں ایک شاندار عمارت بنوا کے اس میں غالب اکیڈمی قائم کر دی تھی ذاکر صاحب غالب انسٹی ٹیوٹ اور غالب اکیڈمی کو یکجا کرنے کے حق میں تھے۔

(۱۰) بیدل پر قاضی صاحب کا ایک مقالہ "معارف" مئی، جولائی ۴۴ء میں چھپا "بیدل اور تذکرۂ خوشگو"۔ اس سے قبل "معیار" (۱۹۳۶ء) میں ص ۲۴۱، ۳۵۷، ۳۵۸ پر چند مختصر نوٹ ہیں۔

(۱۱) ظل عباس عباسی صاحب ڈائریکٹر ترقی دہلی، غالب انسٹی ٹیوٹ سے ۱۹۶۹ء، ۱۹۷۰ء تک وابستہ رہے۔

(۱۲) غالب انسٹی ٹیوٹ کی طرف سے ۱۹۷۴ء سے غالب انعامات کا سلسلہ شروع کیا گیا۔ تحقیق، تنقید، اور تخلیق کے لیے تین ایوارڈ رکھے گئے۔ بیگم عابدہ احمد نے

غالباً ڈاکٹر محمد حسن کے مشورے سے ڈراما کے لیے مزید ایک چوتھا ادارہ قائم کیا جس سے اس بنیاد پر کہ غالب کو ڈراما سے کبھی کوئی واسطہ نہیں رہا قاضی صاحب نے اختلاف کیا اور ہمیشہ کی طرح شدت سے اختلاف کیا۔ بیگم احمد نے یہ کہکر کہ وہ اس کا مالی بار انسٹی ٹیوٹ پر نہیں ڈالیں گی ادارہ قائم کر دیا۔ اس کے بعد سے قاضی صاحب کی دلچسپی انسٹی ٹیوٹ سے کم ہوتی چلی گئی —

• نورالدین احمد صاحب دہلی کے میئر اور معروف بیرسٹر تھے۔ قاضی صاحب، فخرالدین علی احمد صاحب اور نورالدین صاحب کیمبرج میں ساتھ ساتھ تھے۔

• یونس سلیم صاحب (ایم' پی' سابق مرکزی وزیر) غالب انسٹی ٹیوٹ میں قاضی صاحب کے آوردہ ٹرسٹیز میں تھے اور ہیں اور اب سکریٹری بھی ہیں۔

(۱۴) حمیدہ سلطان صاحبہ معروف غالب نگار: فخرالدین علی احمد کی بہن۔

• سہر دردی = غالب انسٹی ٹیوٹ کے اس وقت ڈائرکٹر تھے؛ حسن نعیم کے جانشین۔

(۱۵) اس خط کے اصل مخاطب قاضی صاحب ہیں اس لیے یہ انہی مکاتیب کا حصہ بنا دیا گیا ہے۔ 'غالب نامہ' غالب انسٹی ٹیوٹ کا مجلّہ ہے، جو یوسف صاحب کے زمانے میں نثار احمد فاروقی صاحب کی ادارت میں شروع کیا گیا تھا۔ نثار صاحب کی اس سے علیحدگی کے بعد اب نذیر احمد صاحب کی نگرانی میں دوبارہ جاری ہو گیا۔ "قاضی صاحب کی موجودہ علالت کا سلسلہ ۱۹۷۶ء سے جاری ہے۔" گرچہ سن ۷۷ء کی شکایات، پروسٹریٹ گلینڈز' خود بخود بغیر آپریشن کے رفع ہو چکی۔

(۱۶) یہ خط ۲ اکتوبر ۱۹۷۶ء کے آس پاس کا ہے۔

غلطنامہ مکتوبات بنام قاضی عبدالودود

صفحہ/سطر	غلط	صحیح
۲۴/۶	دیا جو ... ہو سکتا تھا	دیے جو ... ہو سکتے تھے
۲۴/۲۳	پہلی	پہلی
۲۵/۱۰	نسخہ	پرچہ
۲۵/۱۱	گئی تھی ... کی بھی ہوئی تھی	گیا تھا ... کا بھیجا
	آئی تھی	ہوا تھا ... دیا تھا
۲۵/۱۴	سرب سنگھ	سرب سکھ
۲۶/۹	مسز ... مسز	مسٹر ... مسٹر
۲۶/۱۷	لغت	نوٹ
۲۶/۲۲	شائد	شاید
۲۸/۲۰	ہوا ... بگی	ہوا ... بستگی
۲۹/۱۸	موت	نوبت
۳۲/۱۸	؟ !	؟
۳۳/۱	کوئیم بور	کوئیم بٹور
۳۳/۵	ایڈیشن ... اجمل جمو	ایڈیشن ... اجمل مجمو
۳۳/۶	شو	شعر
۳۳/۷	لدے	لئے
۳۳/۱۳	زہد ... سے	بزیلہ ... منے
۳۳/۱۴	تمارے	ہمارے
۳۳/۲۲	...	رات
۳۶/۲	آئنا	آ گیا
۳۶/۴	تھ	تھے
۳۰/۲	وسط واجب	اوسط صاحب
۳۷/۲	ہے مود	ہے ۔ معاف
۳۹/۲	بھی ؟	بھی !
۳۱/۷	سینیزی	سینٹرزی
۴۱/	ادھر سے بج	ادھر سے بھی

صفحہ/سطر	غلط	صحیح
۴۲/۹	ہنیں	ہنسیں
۴۲/۲۰	تجوبر	تجویز
۴۳/۶	③	④
۴۳/۱۸	دود	درد
۴۴/۱	③	④
۴۵/۱۸	نوقان	توقان
۴۶/۹، ۱۸، ۲۱	"	"
۴۶/۱۰	آبادی ... ہے	آبادی ملوان ہے
۴۶/۲۲	ترسم	ترسم
۴۸/۲، ۹	ہررانی	ہروانی
۴۸/۵	عبای عباسی	عباس عباسی
۴۹/۱	F.۹	F/7
۴۹/۱۴	لعد	بعد
۵۰/۱۴	محالدین	فخرالدین
۵۱/۲	۵۵۱	کذا: (غالباً حملا دینگ)
۵۲/۱۸	اوادڈ	اوارڈ
۵۲/۲۱	کہا تھا	کہی تھی
۵۳/۳	صاحب	مودی صاحب
۵۳/۱۰	"	فخرالدین صاحب
۵۳/۱۲	کا ـــ میں	(کذا)
۵۳/۱۳	سمجھا	سمجھی
۵۴/۱۹	سزرگ	مسزرگ

الدكتور عبدالرشيد
رئيس القسم العربي بكلية بتنه (الهند)

الاعتناء بالغناء في الغناء

للملا على القاري

باسمه تعالى

هذه رسالة صغيرة تبحث عن الغناء والسماع، قد ألفها الملا على القاري وجمع فيها الأحاديث والأقوال للأئمة المجتهدين والعلماء البارزين ليوضح مكان الغناء والسماع في الشرع.

قد اختلف العلماء في مشروعيته وجوازه اختلافاً شديداً، وانقسموا في جماعات. فمنهم من رخص في الغناء مطلقا. ومنهم من اباحه بقيود وشرائط ومنهم من حرمه من كل جهة.

والغناء له أشكال مختلفة كما تلي:-

(١) إنشاد الأشعار بغير المزامير والأوتار - اذا لم تكن في الأشعار صفات إمرأة أجنبية معلومة أو لم تذكر فيها الفواحش والمنكرات — فلا شك في جواز انشادها.

(٢) واذا كان الأشعار مشتملة على صفات إمرأة اجنبية معلومة او على أمور تهيج قلوب السامعين الى الهوى والغواية، فلا شك في عدم جواز إنشادها وان كان بلا مزمار او بغير آلة.

(٣) واذا كانت مشتملة على صفات إمرأة غير معلومة. فالأحوط الاجتناب.

(٤) واذا كان الأشعار انشادها بالمزامير والأوتار فذهب طائفة من العلماء بل اكثرهم — الى عدم جوازه. وقال الغزالي بعد بحث طويل.

فقد خرج من جملة التفصيل السابق أن السماع قد يكون حراماً محضاً وقد

يكون مباحاً، وقد يكون مكروهاً وقد يكون مستحباً — اما الحرام فهو لاكثر الناس من الشبان ومن غلبت عليهم شهوة الدنيا، فلا يحرك السماع منهم الا ما هو الغالب على قلوبهم من الصفات المذمومة، واما المكروه فهو لمن لا ينزله على صورة المخلوقين ولكن يتخذه عادة له في اكثر الأوقات على سبيل اللهو، واما المباح فهو لمن لا حظ له منه الا التلذذ بالصوت الحسن، وأما المستحب فهو لمن غلب عليه حب الله تعالى ولم يحرك السماع منه الا الصفات المحمودة" (الاحياء ٢/١٧٣)

ونجد كلاماً كثيراً في "عوارف المعارف" و"ارشاد المريدين" كلاهما للسهروردي، و"الرسالة القشيرية" لابي القاسم القشيري، و"حل الرموز ومفتاح الكنوز" لأبي غانم المقدسي، وكلاماً موجزاً في "قوت القلوب" لابي طالب المكي وفي "المستطرف في كل فن مستظرف" للشيخ شهاب الدين احمد الابشيهي وفي كتب أخرى، لكنهم قد جمعوا الاحاديث وأقوال الفقهاء والعلماء والصوفياء فقط، ولم يستدلوا باستدلال مقنع ولم يحتجوا بحجج قاطعة، وهذه الأقوال متعارضة، متناقضة، واذا أحد من الناظر فيها وجد نفسه حائرة متفكرة بلا نتيجة وثمرة كما قال الغزالي:—

"ومن طلب الحق في التقليد فمهما استقصى تعارضت عنده هذه الأقاويل فيبقى متحيراً او مائلاً الى بعض الأقاويل بالتشهي، وكل ذلك قصور" (الاحياء ٢/١٥٢)

وهكذا فعل مولانا الملا على القاري في هذه الرسالة حيث جمع الأحاديث والأقوال ترد بعضها بعضاً، ولم يحكم بين الحق والباطل حكماً قطعياً بالاستدلال، بل كلامه مضطرب، فقال مرة:—

"وأما سماع الغناء بالأوتار وسائر المزامير فالمشهور من مذاهب الائمة الاربعة أن الضرب بها وسماعها حرام وذهب طائفة من الصحابة والتابعين الى الاباحة، ولعلهم ما وصل اليهم دليل الحرمة"

وقال مرة أخرى "والحاصل ان السماع ينقسم الى ثلاثة أقسام منه ما هو الحرام ... ومنه ما هو المباح ... ومنه ما هو المندوب"

وقال فی آخر الرسالة: وحاصل الكلام المنقول عن المشائخ الكرام والعلماء الاعلام فی السماع انه مما من لاينبغی لنا الاعتراض عليه وأنكره من نرجع فی الفتوى الشرعية اليه"۔ وقال فی موضع: "وأما مانقل عن عبد الله بن جعفر ومعاوية، وعطاء، والشعبی وغيرهم من السلف أنهم سمعوا الصوت والأوتار فمحمول على عدم بلوغ النهی اليهم من الآثار والأخبار، أو كان ذلك باجتهاد منهم، مخالف لاجتهاد غيرهم واختلاف الأمة رحمة".

وقد بحث الغزالی عن السماع والرقص والتواجد بالتفصيل ولم يكتف باتيان الأحاديث والأقوال المتناقضة فقط، بل أورد البراهين والأدلة فی جواز السماع وعدم جوازه وأثبت ولا حلة السماع فی الأصل ثم أثبت حرمته لعوارض مختلفة فمن شاء فلينظر (الاحياء ٢/آداب السماع والوجد)

كلمات عن هذه الرسالة

نسختان من هذه الرسالة محفوظتان فی مكتبة خدابخش، بتنه، الهند، تحت الرقم ٢٥٦٨ و ٢٥٦٩ وفی النسختين إسمها "الاعتناء بالغناء فی الغناء" وفی فهرس الكتبخانة الخديوية بمصر (٢١/٧): "رسالة "فی الكلام على تحريم سماع الأغانی للملا علی القاری، فرغ من تاليفها فی غرة ربيع الاول سنة ١٠٠٣هـ".

وقال صاحب الأعلام خير الدين الزركلی فی ترجمة الملا علی القاری حين ذكر تصانيفه. "وفتح الاسماع فيما يتعلق بالسماع" من الكتاب والسنة ولقول الائمة".

رتبت هذه الرسالة عن مخطوطتين بمكتبة خدابخش وكلتاهما بدون تاريخ الكتابة وبدون اسم الكاتب. وأشرت الى اختلاف النسختين والمراجع فی الهوامش اولا ثم بينت المراجع والمآخذ للأحاديث والأقوال ايضا فی الهوامش. وعلقت على الاعلام المعروفين قليلا الواردين فی هذه الرسالة فی الآخر وذكرت ترجمة المؤلف ايضا فی اثناء الاعلام لانه من المؤلفين المشهورين

رموز الهوامش

١ = النسخة الاولى المحفوظة بمكتبة خدابخش تحت الرقم ٢٥٦٨
ن٢ = الثانية " " " ٢٥٦٩
م = المصادر والمآخذ

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه الاعانة والتوفيق (1)

الحمد لله الذى خلق لنا الأسماع والأبصار، لنسمع الأخبار ونشهد الآثار، والصلاة والسلام على سيد الأبرار وسند الأخيار وعلى آله وأصحابه وأتباعه وأحبابه (2) فى المحاضر والأسفار. أما بعد! فيقول المفتقر الى غنى ربه البارى على بن سلطان محمد القارى أنه سألنى بعض الصلحاء عما يتعلق بالسماع والغناء و(3) مما اختلف فيه المشائخ والعلماء، فلبيت أن هذه الرسالة المشتملة على بعض ما يتعلق بهذه المسئلة، مجملة من الكتاب والسنة وأقوال (4) بعض الأئمة التى هم قدوة هذه الأمة.

أما الكتاب فقوله تعالى: وإذا سمعوا ما أنزل الى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق [أ] — قال ابن عباس رضى الله عنهما فى رواية عطاء يريد النجاشى وأصحابه قرأ عليهم جعفر رضى الله عنه بالحبشة كهيعص [ب]، فما زالوا يبكون حتى فرغ جعفر من القراءة (5). كذا فى المعالم [ج].

وقال عز و علا (6): فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون

---

(1) فى ت: وبه العون (2) فى ت: أحبائه (3) ساقط من ا (4) فى ا: قول

(5) فى ت: القرآن (6) فى ت: جل

أ القرآن/المائدة ٥/٨٣

ب القرآن/مريم ١٩/١

ج راجع معالم التنزيل للبغوى ص: ٢٩١

أحسنه[أ] — والمعنى يستمعون القرآن وغيره، فيتبعون القرآن ويتركون غيره[ب]، أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولوا الألباب[ج].

وقوله تعالى: الله نزّلَ أحسنَ الحديث كتاباً متشابهاً مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلينُ جلودُهم وقلوبُهم إلى ذكر الله[د] — والمعنى إذا ذكرت آيات [العذاب][1] لأرباب الحجاب [اقشعرت جلودهم[2] الخائفين لله، وإذا ذكرت آيات الرحمة لأصحاب القربة لانت جلودهم وسكنت قلوبهم، كما قال الله[3] تعالى[3]: ألا بذكر الله تطمئن القلوب[ه] — وحاصل المعنى أن قلوبهم تقشعر عند الخوف من العقاب وتلين عند رجاء الثواب، فهم بين الخوف والرجاء في هذا الباب[و].

قال قتادة: هذه نعت أولياء الله نعتهم الله بأن تقشعر جلودهم وتطمئن قلوبهم بذكر الله[4]، ولم ينعتهم بذهاب عقولهم والغشيان عليهم، إنما ذلك في أهل البدع وهو من الشيطان[ز].

وعن عبد الله بن عروة بن الزبير رضي[5] الله عنهم[5] قال: قلتُ لجدتي أسماء بنت أبي بكر رضي الله تعالى[6] عنهما: كيف كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعلون[7] إذا قرئ عليهم القرآن؟ قالت: كانوا كما نعتهم الله عز وجل تفيض أعينهم وتقشعر جلودُهم، قال: فقلنا لها: إن ناساً اليوم إذا قرئ

---

(١) إضافة من معالم التنزيل (٢) ساقط من ت (٣-٣) ساقط من أ

(٤) ساقط من ا (٥-٥) ساقطة من ا (٦) ساقط من ث

(٧) في ت: يصنعون

أ- القرآن/الزمر-٣٩/١٨ (ب) كذا في معالم التنزيل ص: ٧٦٩ (ج) القرآن/الزمر-٣٩/١٩

(د) القرآن/الزمر-٣٩/٢٣ (ه) القرآن/الرعد-١٣/٢٨

(و) كذا في معالم التنزيل ص: ٧٧٠ (ز) راجع معالم التنزيل ص: ٧٧٠

عليهم القرآن[١] خرّ أحدهم مغشيا عليه. فقالت: أعوذ بالله من الشيطان

وروى أن ابن عمر رضي الله عنهما[٢] مرّ برجل من أهل العراق ساقط،

فقال: ما بال هذا؟ قالوا: إنه إذا قرئ[٣] عليه القرآن أو سمع ذكر الله سقط

فقال ابن عمر: إنا لنخشى الله وما نسقط، ثم قال: ان الشيطان يدخل في

جوف أحدهم، ما كان هذا صنيع أصحاب محمد[ب] صلى الله عليه وسلم.

وذكر عند ابن سيرين الذين يصرعون إذا قرئ عليهم القرآن، فقال:

بيننا وبينهم أن يقعد أحدهم على ظهر بيت باسط رجليه، ثم يقرأ عليه القرآن

من أوله إلى آخره فإن رمى بنفسه[٤] فهو صادق[ج] ذلك هدى الله يهدي به من

يشاء[٥] ومن يضلل الله فما له من هاد[د].

وأما السنة فقد ورد عنه صلى الله عليه وسلم: زينوا القرآن بأصواتكم

رواه أحمد وأبو داود والنسائي وابن ماجة[هـ] وابن حبان[٥] عن البراء[٥] رضي الله عنه

وزاد الحاكم عنه: فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا[ز]، أي يظهر زيادة[٦]

---

(١) من - ساقط من ١ (٢-٢) ساقط من ٢ (٣) ساقط من ٢ (٤) في ١: لنفسه (٥-٥) ساقطة من ٢ (٦) ساقط من ت -

---

(أ) راجع عوارف المعارف ص: ١٩٠؛ ومعالم التنزيل ص: ٧٧. (ب) راجع عوارف المعارف ص: ١٩٠ ومعالم التنزيل ص: ٧٧ (ج) راجع عوارف المعارف ص: ١٩ ومعالم التنزيل ص: ٧٧

(د) القرآن/الانعام - ٦/٨٨ (هـ) القرآن/الرعد - ١٣/٣٣ (و) مسند احمد بن حنبل: ٤/٢٨٣، ٢٨٥، ٣٠٤، ابو داود/كيف يستحب الترتيل في القرآن، النسائي/باب حسن الصوت بالقراءة — ابن ماجة/باب ما جاء في حسن الصوت بالقرآن. راجع ايضا البخاري/كتاب التوحيد باب الماهر بالقرآن — سنن البيهقي كتاب الشهادات/باب تحسين الصوت بالقرآن والذكر مشكوة/فضائل القرآن - (ز) لم أجد هذا الحديث في "المستدرك" ولا في "المتفق" لعل الحاكم ذكره في كتاب آخر. ولكن هذه الاضافة موجودة في مسند الدارمي؛ راجع فضائل القرآن/باب التغني بالقرآن -

حسنه الموجب لكمال أنسه، وورد من لم يتغن بالقرآن فليس منا. رواه البخاري[أ]. والمعنى من[١] لم يحسن به صوته جاهرًا به، مترنمًا على طريق التحزن به أو السرور بسببه، طالبًا به غنى النفس عن غيره[٢]، راجيًا به غنى اليد عند فقره، فهذه سبعة من المثاني، مستنبطة من المباني.

وقال عليه السلام لأبي موسى: لقد أوتي مزمارًا من مزامير آل داود[ب] أي حسن صوت ونغمة من نغمات داود عليه السلام.

وعنه صلى الله عليه وسلم: إقرؤا القرآن بلحون العرب[٣] وإياكم ولحون أهل الفسق[٤] وأهل الكتابين، فانه سيجيء قوم من بعدي يرجعون بالقرآن ترجيع الغناء والرهبانية[٥] والنوح لا يجاوز[٦] حناجرهم، مفتونة قلوبهم وقلوب من يعجب شأنهم، رواه الطبراني والبيهقي عن حذيفة[د]

وروي عن ابن مسعود رضي الله تعالى عنه أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: اقرأ علي، فقلت: أقرأ عليك وعليك أنزل القرآن؟ قال:

---

(١) ساقط من ث (٢) "لا" ساقط من ا (٣) في مشكوة المصابيح اضافة "وأصواتها" (٤) في المشكوة: العشق (٥) ساقط من مشكوة (٦) في مشكوة: لا يجاوز

(أ) لم أجد هذا الحديث بتمامه في البخاري بل أورد البخاري ترجمة باب بهذا الحديث في فضائل القرآن حيث قال: باب من لم يتغن بالقرآن — راجع أيضا أبا داود وابن ماجه وسنن البيهقي في الأبواب المذكورة ومشكوة نقلا عن البخاري/ فضائل القرآن (ب) راجع ابن ماجة، النسائي، سنن البيهقي، الدارمي في الأبواب المذكورة والبخاري - (ج) فضائل القرآن/ باب حسن الصوت بالقراءة

(د) لم أجد في معجم الطبراني الصغير لعله ذكره في معجمه الكبير، والبيهقي لعله في شعب الإيمان كما قال الخطيب في المشكوة/ فضائل القرآن: رواه البيهقي في شعب الإيمان ورزين في كتابه.

إني أحب أن أسمعه من غيري، قال: فافتتحت سورة النساء، فلما بلغت: كيف إذا جئنا من كل أمة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيداً، قال: فرأيته وعيناه تذرفان، فقال لي: حسبك(أ).

وروى أبو طالب المكي في كتابه قوت القلوب بإسناده أن رجلاً دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده قوم يقرؤن القرآن وقوم ينشدون الشعر [فقال(١)] يا رسول الله قرآن وشعر؟ فقال: من هذا مرة ومن هذا مرة انتهى(ب) — ولعل فيه الإشارة إلى دفع الملالة والسآمة، فالقرآن غذاء الروح والشعر حظ النفس. قيل(٢) ومن هذا القبيل كلميني يا حميرا(٣):-

الآن الاستغراق في لجة الشهود يمنع الحضور عن عبادة [illegible]

وروى عنه صلى الله عليه وسلم(٤) أنه بكى عند قراءة القرآن بصوت حسن، قال الراوي: وكنت أسمع له أزيزاً.

وعن عائشة رضي الله تعالى عنها كان أصحاب(٥) رسول الله صلى الله عليه وسلم يتناشدون الأشعار وهو يتبسم(٦)(ج) — وقد أنشد لرسول الله صلى الله عليه وسلم مائة قافية من قول أمية بن أبي الصلت، يقول في كل ذلك: هيه

---

(١) في نسختين: "فقالوا" والتصحيح من عوارف المعارف (٢) "و" ساقط من ث (٣) في ا: ياحميرا (٤-٤) في ا: عليه السلام (٥) ساقط من ث (٦) في ث: متبسم.

(أ) البخاري فضائل القرآن/ باب من أحب أن يسمع القرآن من غيره. وباب قول المقرئ للقارئ حسبك — سنن البيهقي كتاب الشهادات/ باب البكاء عند قراءة القرآن، مشكوة/ فضائل القرآن. (ب) لم أعثر في أي فصل ذكره صاحب القوت وقد ذكر هذا الحديث السهروردي وصاحب حل الرموز ناقلين من قوت القلوب. راجع عوارف المعارف ص: ١٧٨ وحل الرموز/ باب السماع، خطية مكتبة خدا بخش. (ج) راجع حل الرموز/ باب السماع، راجع أيضاً سنن البيهقي/ باب شهادة الشعراء والترمذي أدب/ باب إنشاد الشعر، كلاهما رويا هذا الحديث عن غير عائشة مع اختلاف يسير في اللفظ.

أي زد[1] — وأمية كان من شعراء الجاهلية، وقد قال عليه السلام في حقه: آن[1] كان في شعره[1] يسلم[ب]

وصح عنه عليه السلام: أن أصدق كلمة قالها لبيد:

ألا كل شيئ ما خلا الله باطل[ج]

وكان صلى الله عليه وسلم يضع لحسان منبراً في المسجد ليقوم عليه، يفاخر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، ويقول عليه السلام: إن الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافح[٢] أو فاخر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم — رواها الترمذي وغيره[د].

وبهذا تبيّن ان الشعر ليس بمذموم مطلقاً كما توهم بعضهم، بل حسنه حسن وقبيحه قبيح[ه]، ويستفاد هذا المعنى من قوله تعالى: والشعراء يتبعهم الغاوون، ألم تر أنهم في كل وادٍ يهيمون، وأنهم يقولون ما لا يفعلون، إلا الذين

(١-١) في ت: ان كا دفي سعر (٢) في ا وت: نافخ والتصحيح من م.

(ا) مسلم - ادب/شعر، ابن ماجة - ادب/شعر، مشكوة - آداب/البيان والشعر.

(ب) مسلم - ادب/شعر، سنن البيهقي - شهادات/لا بأس باستماع الحداء

(ج) الترمذي - ادب/شعر، مسلم - ادب/شعر، البخاري/ادب، ابن ماجة - ادب/شعر، مشكوة - آداب/البيان والشعر، جاء في رواية: أصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبيد وفي رواية: أشعر كلمة تكلمت بها العرب كلمة لبيد، وفي رواية أصدق بيت قاله الشاعر، وفي رواية: أصدق بيت قالته الشعراء كلمة لبيد كذا في مسلم - (د) الترمذي - ادب/انشاد الشعر، ابو داود - ادب/الشعر، مشكوة نقلا عن البخاري - آداب/البيان والشعر (ه) عن عائشة قالت: ذُكر عند رسول الله صلى الله عليه وسلم الشعر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو كلام فحسنه حسن وقبيحه قبيح — مشكوة - آداب/البيان والشعر، سنن البيهقي - الشهادات/شهادة الشعراء.

آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيراً وانتصروا من بعد ما ظلموا وسيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون[ا] -

وروى الترمذي عن أنس رض أن النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة في عمرة القضاء وابن رواحة يمشي بين يديه وهو يقول:

خلوا بني الكفار عن سبيله　　اليوم[١] نضربكم على تنزيله
ضرباً يزيل الهام عن مقيله　　ويذهل الخليل[٢] عن خليله[٢]

فقال له عمر رض: يا ابن رواحة بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي حرم الله تقول شعراً - فقال النبي[٣] صلى الله عليه وسلم: خلِّ عنه يا عمر، فلهي[٤] أسرع فيهم من نضح النبل[ب] ـــ والأحاديث في هذا الباب كثيرة وعند أولي الألباب شهيرة -

وعن أنس بن مالك أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يحدى له في السفر وأن أنجشة كان يحدو بالنساء والبراء بن مالك يحدو بالرجال، فقال عليه السلام: يا أنجشة كف[٥] سوقك بالقوارير[ج] -

وقد روى البخاري كما في الثلاثيات عن سلمة بن الأكوع قال: خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم إلى خيبر فقال رجل منهم: أسمعنا[٦] يا عامر من هنيهاتك أي أراجيزك أو نغيماتك، فحدا بهم[٧] بقوله:

---

(١) "م" ساقط من ا　(٢-٢) في ث: الخيل عن خليله (٣) في ث، رسول الله (٤) في: ا: فلهي (٥) في ث: كيف وفي البخاري ومسلم: رويداً (٦) في البخاري: ألا تسمعنا - (٧) في ث اضافة: أي -

---

(ا) القرآن/ الشعراء، ٢٦/ ٢٢٥-٢٢٧

(ب) الترمذي - ادب/ انشاد الشعر، سنن البيهقي - الشهادات/ لابأس باستماع الحداء -

(ج) البخاري - ادب/ ما يجوز من الشعر، مسلم - الفضائل/ رحمته صلعم النساء والرفق لهن، سنن البيهقي - الشهادات/ لابأس باستماع الحداء -

أللّهم لولا أنت ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلّينا

وثبّت الأقدام إن لاقينا وأنزلن[1] سكينة علينا

فقال عليه السلام: من السائق[2]؟ قالوا: عامر، قال: رحمه الله[1] - الحديث -

روي عن عمر رضي الله عنه أن الغناء زاد المسافر[ب]، ومن ذلك ما روي

أن سليمان بن أبي[3] يسار سمع سعد بن أبي وقاص يتغنى بين مكة والمدينة فقال:

سبحان الله، أتقول هذا وأنت محرم؟ فقال سعد: يا ابن أخي وهل سمعتني

أقول هجراً أو فحشاً؟

وقد روي عن أبي حنيفة أنه كان كثيرا ما ينشد هذا البيت:

كفى حزناً أن لا حياة هنيئة ولا عمل يرضى به الله صالح

فتبين بهذا أن الصوت الحسن بالشعر المستحسن لا يكون حراماً ولا مكروهاً، بل

مرغوباً ومستحباً ومندوباً.

---

(١) في ف: أنزل - (٢) في ث: السابق (٣) ساقط من ث -

(أ) البخاري - المغازي/غزوة خيبر وكتاب الأدب/ما يجوز من الشعر. سنن

البيهقي - الشهادات/لا بأس باستماع الحداء - (ب) وفي المستطرف ٢/٢١٠:

عن قرة بن خالد بن عبد الله بن يحيى قال: قال عمر رضي الله تعالى عنه للنابغة

الجعدي: أسمعني بعض ما عفا الله لك عنه من هناتك، فأسمعه كلمة، فقال

له: وإنك لقائلها، قال نعم، قال: طالما غنيت بها خلف جمال الخطاب

—— وعن عبد الله بن عوف قال: أتيت باب عمر بن الخطاب رضي الله تعالى

عنه فسمعته يغني بالركابية يقول:

فكيف ثوائي بالمدينة بعد ما قضى وطراً منها جميل بن معمر

وكان جميل بن معمر من أخصاء عمر، قال: فلما استأذنت عليه قال لي: أسمعت ما

قلت، قلت نعم، قال: إنا إذا خلونا قلنا ما يقول الناس في بيوتهم -

وقد روى القشيري في رسالته عن جابر بن عبد الله الأنصاري عن عائشة رضي الله عنها أنها أنكحت فتاة[١] ذا قرابتها من الأنصار، فجاء النبي صلى الله عليه وسلم فقال: أهديتم الفتاة، فقالت: نعم، قال: ارسلت من يغني؟ قالت: لا فقال صلى الله عليه وسلم: ان الأنصار فيهم غزل، ولو أرسلتم من يقول:

أتيناكم أتيناكم فحيانا وحياكم[ا]

وروى أيضا باسناده أن رجلاً أنشد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال:

أقبلت[٢] فلاح لها عارضان كالسبج[٣] أدبرت فقلت لها: والفؤاد في وهج

هل علي ويحك إن عشقت من حرج

فقال عليه السلام: لا حرج[٤] ان شاء الله تعالى[٤][ب].

وقال صالح بن احمد بن حنبل: رأيت والدي يستمع من وراء الحائط السماع كان عند جيراننا.

وأما اقتران الغناء بالدف فقد جاءت[٥] الرخصة به للسرور في الأعياد وأيام العرس للعباد وقدوم الغائب الى البلاد ... ومن ذلك إنشاد أهل المدينة وضربهم بالدف عند قدوم رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة الأمينة الى المدينة السكينة[٦] وقولهم:

طلع البدر علينا من ثنيات الوداع وجب الشكر علينا ما دعا الله[٧] داع[ج]

---

(١) في ا: فتاة (٢) في ث: اقبت (٣) في ا: كالسبج (٤-٤) في م: لا، وإن حسن الصوت مما أنعم الله تعالى به على صاحبه من الناس. كذا في نسخة خطية بمكتبة خدابخش ونسخة مطبوعة. (٥) في ث: جاء (٦) في ا: الكئيبة (٧) في نسختين: الله، والتصحيح من المستطرف

(ا) الرسالة القشيرية / باب السماع، راجع أيضا ابن ماجة - نكاح / الغناء والدف.

(ب) الرسالة القشيرية / السماع، وراجع أيضا حل الرموز / السماع نقلا عن القشيرية.

(ج) راجع المستطرف ٢/٢١٠ وحل الرموز / السماع وفيه تجد بقية الأشعار.

ومن ذلك حديث الربيع بنت معوذ[١]: دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم صبيحة عرسي وعندنا جاريتان تغنيان وتندبان أناسا قتلوا يوم بدر وتقولان[٢] فيما تقولان[٢]:-

وفينا نبي يعلم ما في غدٍ

فقال: أما هذا فلا تقولاه[٣]، لا يعلم ما في غدٍ إلا الله[١].

ومن ذلك ما رواه ابن ماجة عن أنس أنه عليه السلام مر ببعض أزقة المدينة، فإذا بجوار يضربن بدفوفهن ويتغنين ويقلن:

نحن جواري[٤] بني النجار[٥]   يا حبذا محمد من جار[٦]

فقال عليه السلام: الله يعلم أني لأحبكن[ب].

ومن ذلك[٧] من أنه عليه السلام لما رجع من بعض مغازيه، جاءت جارية سوداء فقالت: يا رسول الله إني كنت نذرت إن ردك الله سالما أن أضرب بين يديك بالدف وأتغنى، فقال: إن كنت نذرت[٨]، فاضربي، وإلا فلا، فجعلت تضرب. فدخل أبوبكر وهي تضرب، ثم دخل عمر، فألقت[٩] الدف تحت إستها ثم قعدت عليه. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن الشيطان ليخاف منك يا عمر، أو كما قال ــ وقال الترمذي حديث حسن صحيح، وأخرجه

---

(١) في ١: مسعود. (٢-٢) في نسختين: يقولان فيما يقولان والتصحيح من ابن ماجة (٣) في ابن ماجة: فلا تقولوه، (٤) في ابن ماجة: جوار (٥) في نسختين: البخاري (٦) في نسختين: جاري (٧) في ١: اضافة "ما رواه" (٨) في ١: نذرتي (٩) في ١: فقالت

(١) راجع ابن ماجة ــ النكاح/ الغناء والدف والشعر. راجع أيضاً أبا داود ــ الأدب/ الغناء والترمذي/ النكاح مع اختلاف يسير وكذا في مشكوة/ إعلان النكاح.

(ب) راجع ابن ماجة ــ النكاح/ باب الغناء والدف والشعر.

أبو داود في سننه.[أ] وقد أوضحت ما يتعلق به في شرح المشكوة.[ب]

ومن ذلك ما أخرجه البخاري ومسلم عن عائشة رض: أن أبا بكر دخل عليها وعندها جاريتان في أيام منى تدففان وتضربان والنبي صلى الله[1] عليه وسلم[1] متغش[2] بثوبه، فانتهرهما أبو بكر، فكشف رسول الله صلى الله عليه وسلم عن وجهه، فقال: دعهما يا أبا بكر، فإنها أيام عيد.[ج]

وذهب طائفة الى إباحة الدف مطلقا، وأصحابنا الحنفية خصّوا جوازه بنحو العرس لقوله عليه السلام: أعلنوا هذا النكاح واضربوا عليه بالدف. رواه الترمذي عن عائشة.[د] وقيّده بما اذا لم يكن فيه جلاجل، فإن الجلاجل بمنزلة الجرس فيطرد الملائكة، ولأن الدفوف في زمنه عليه السلام كانت ساذجة.

ثم اعلم أن الغناء على ثلاثة أقسام: قسم ساذج بغير آلة، فالجمهور على إباحته من غير كراهته مع أمن الفتنة والسلامة من المنكر في حالته، وهذا منقول عن جماعة من الصحابة الكرام والتابعين الفخام والمجتهدين العظام كأبي حنيفة ومالك والشافعي وأحمد وغيرهم، بل حكى الغزالي الاتفاق عليه.[هـ] وقد صنف فيه ابن حزم ونقل اجماع الصحابة والتابعين عليه، وقد نقله صاحب النهاية في شرح الهداية من الحنفية، وقال بعضهم إذا كان

(١-١) في ث: عليه السلام (٢) في ا: مغشى

(أ) الترمذي/ مناقب عمر رض، وفي أبي داود لم أجد هذا الحديث بتمامه، راجع كتاب الأيمان، راجع أيضا مشكوة/ مناقب عمر رض. (ب) راجع مرقاة المفاتيح ٥/٥٤٠

(ج) راجع البخاري/ عيدين، مسلم/ عيدين، ابن ماجة: نكاح/ الغناء والدف

(د) راجع الترمذي/ نكاح، ابن ماجة/ نكاح وفيها: الغربال مكان الدف

(هـ) راجع الاحياء ٢/١٥١

لدافع الوحشة عن النفس فلا بأس به وبه أخذ شمس الائمة السرخسي، واستدل عليه بأن أنساً صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يفعل ذلك.

ومن العلماء من قسم الغناء الى مباح ومستحب، وجعل من المستحب الغناء في العرس ونحوه فيما سوى ذلك، وقال الغزالي وغيره: سماع ما يحرك للأحوال السنية المذكرة للأمور الأخروية مندوب(أ).

وقال الجنيد رضي الله عنه: الناس في السماع على ثلاثة أضرب، العوام، والزهاد، والعارفون — فأما العوام فحرام عليهم لبقاء نفوسهم، وأما الزهاد فيباح لهم لحصول مجاهداتهم، وأما أصحابنا فيستحب لهم(ب) — وبهذا المذهب ذهب ابو طالب المكي(ج).

وقال السهروردي: المنكر للسماع إما جاهل بالسنن والآثار، وإما مغتر(١) بما منح من أعمال الأخيار، وإما جامد الطبع لا ذوق له، فيصر(٢) على الإنكار(٣)(د).

---

(١) أتيح له، كذا في العوارف (٢) في ا: فيصبر (٣) في ا: الافكار

(أ) الاحياء ٢/١٥٦، ١٧٢. (ب) في ارشاد المريدين والرسالة القشيرية أن هذا القول محكى عن ابي علي الدقاق. (ج) راجع قوت القلوب ٢/٦١. (د) عوارف المعارف: ١٨١، وقال مرة أخرى: ومن الذنوب سماع الغناء وما أباحه الا نفر قليل من الفقهاء، ومن أباحه أيضا لم ير إعلانه في المساجد والبقاع الشريفة والمشاهد المنيفة. راجع العوارف ص: ١٨٨ — وفي هامش الخطية نمرة ٢٥٦٩: وأما ما أحدثه بعض الصوفية المتصوفة في زماننا من ضرب الدف مع ذكر الله وسماته أو مع نعت النبي وصفاته وصلاته، فلا شك أنه من البدع المحرمة، لما فيه من خلط اللهو بالعبادة فهم من الذين خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا. على القاري في رسالة أخرى.

وقد قال بعض العارفين: السماع لمن[1] سمع له[2] كماء زمزم لمن شرب له، وفي الحديث: إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل امرء ما نوى[أ]. وهكذا سائر المباحات، فإنها تصير حسنات وسيئات بحسب اختلاف النيات وتفاوت الطويات، وما أحسن قول ابن حزم: أن من نوى بسماع الغناء ترويح القلب، ليتقوى[3] به لطاعة الله فهو مطيع، ومن نوى به التقوى على المعصية فهو عاص وإن لم ينو لا طاعة ولا معصية فهو لغو، معفو عنه كخروج الإنسان الى بستانه وجلوسه على بابه للتفرج انتهى — وينبغي أن يقيد هذا بما إذا كان المسموع قولا مباحاً، أما إذا كان شعر فيه صفة امرأة أجنبية معروفة، فيحرم عند كافة العلماء بخلاف إذا كان فيه وصف امرأة لا تعرف، ففيه اختلاف. والأحوط عدم جوازه — ويحمل على الشعر المباح ما ورد عن عمر بن عبد العزيز أنه كان يسمع من جواريه الغناء خاصة.

وروى الجاحظ في رسالته[ب] أنه ذكر الغناء وسماعه عند أبي حنيفة، فقال: وددت لو أن لي غريماً لازمني وحلف علي وأدخلني داراً أو موضعاً فيه سماع فأسمع[ج] — وحكى أيضاً عن أبي يوسف أنه كان ربما حضر مجلس الرشيد، وفيه الغناء فيبكي، وكأنه يذكر الجنة[د]. قال: وسئل الإمام مالك عن سماع الغناء، فقال: ما أدري إلا أن أهل الحجاز ببلدنا لا ينكرون ذلك ولا يقعدون عنه[4]، ولا ينكره إلا عامي أو جاهل أو غليظ الطبع غافل[ه] — قال: وقال

---

(١) في ولما (٢) ساقط من ا - (٣) في ا: ليقوى (٤) في ث: عنده

(أ) البخاري/ بدء الوحي، الإيمان، أبو داود/ طلاق - (ب) لم أعثر في أي رسالة ذكر الجاحظ هذه الأقوال، راجعت الى بعض الرسائل فلما أجد فيما أجد جهد بليغ - (ج) وفي المستطرف ٢١١/٢ قصة أخرى في سماع أبي حنيفة، (د) راجع المستطرف ١٠٩/٢ (ه) في قوت القلوب ٦٢/١: ولم يزل الحجازيون يسمعون

ابن عقيل في كتابه المسمى بالفصول: صحت الرواية عن احمد بن حنبل أنه سمع الغناء في بيت إبنه صالح[١]،

وروى الخطيب البغدادي في تاريخه عن داود الطائي أنه كان يحضر السماع، فيظهر منه وجد حتى ينتصب له[١] ظهره بعد أن كان قد إنحنى من الكبر[ب]،

حكى عن ابراهيم المزني قال: كنت مع الشافعي ومعنا ابراهيم بن اسماعيل، فمررنا بدار قوم وجارية تغنيهم شعراً، فقال الشافعي: ميلوا[٢] بنا نسمع، فملنا، فلما فرغت الجارية قال الشافعي لإبراهيم: أيطربك هذا؟، قال: لا، قال: فمالك حس[٣] ـــــ وسمع سفيان الثوري:

أحن الى الذي أضحى وأمسى	فؤادي يبتغيه ويرتجيه
تشاغل كل مخلوق بخلق	وشغلي في محبته وفيه

قال: فجعل سفيان يتواجد ويقول: نعم! الشغل بك لا بغيرك ـــــ وقال ذو النون المصري كان موسى عليه السلام في بني اسرائيل يعظهم، فزعق رجل منهم، فانتهره موسى عليه[٤] السلام[٥]، فأوحى اليه: ياموسى بطيبي صاحوا، وبحبي باحوا، وبوجدي فاحوا، وبقربي استراحوا، وفي ميدان المعرفة زادوا،

---

(١) ساقط من ا (٢) في ث: سعوا (٣) في ث: تضرع وزادي (٤-٥) ساقط من ا

السماع في أفضل أيام السنة وهي الأيام المعدودات، يذكر الله فيها، أيام التشريق من وقت عطاء بن أبي رباح الى يومنا هذا، ما أنكره عالم، وقد كان لعطاء جاريتان يلحنان فكان إخوانه يستمعون اليهما - (٢) في الاحياء ٢/١٥١ - فقال ابو القاسم حدثني البغدادي عن صالح بن احمد أن أباه كان يسمع قول ابن الخبازة (ب) راجع تاريخ بغداد ٨/٤٧ - لم أجد هذه الرواية في ترجمة داود في تاريخ الخطيب ذكرها في موضع آخر

فلِمَ تنكر على عبادي ؟[أ]

ومن هذا الباب ينكشف الحجاب عما ورد عن ابن مسعود رضـ: الغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل[١]، رواه ابن أبي الدنيا في ذم الملاهي وفي رواية البيهقي عن جابر الزرع بدل البقل[ب] ــــ ومنه قول الفضيل: الغناء رقية الزنا[ج] ــــ وكذا ما ورد عنه صلى الله عليه وسلم: ما رفع احد صوته بغناء الا بعث الله تعالى شيطانين على منكبيه، يضربان بأعقابهما على صدره حتى يسكت[د]، أو يحمل على ما اذا اقترن[٢] الغناء بالآلة جمعاً بين الرواية والدراية وأما سماع الغناء بالأوتار، وسائر المزامير فالمشهور من مذاهب الأئمة الاربعة

---

(١) في ا: ذم الملاهي (٢) في ا: اضافة: نه

(أ) راجع الرسالة القشيرية/السماع وارشاد المريدين/السماع مع اختلاف يسير في الألفاظ ــــ وفي هامش الخطية نمرة ٢٥٦٩ ــــ وروى عن ابن جريج أنه كان رخص في السماع، فقيل له: اذا أوتي بك يوم القيامة وتوتي بحسناتك وسيئاتك، ففي أي الجنبين يكون سماعك فقال: لا في الحسنات ولا في السيئات يعني أنه من المباحات ــــ وأما الشافعي فانه لا يحرمه ويجعل من العوام مكروهاً حتى لو احترف بالغناء او اتصف على الدوام بسماعه على وجه التلهي، ترد به الشهادة ويجعله مما يسقط المروءة ولا يلحقه بالمحرمات ــــ رسالة القشيري راجع باب السماع - (ب) رواه الخطيب نقلا من شعب الايمان للبيهقي عن جابر، راجع مشكاة/آداب/البيان والشعر. راجع ايضاً سنن البيهقي: شهادات الرجل يغني - (ج) راجع العوارف: ١٩١ ــــ هذه الأقوال والروايات الآتية قد ذكر الغزالي في احيائه وقدم تاويلات لهذه الروايات والأقوال ــــ راجع احياء علوم الدين ٢/١٦٠ - (د) راجع معالم التنزيل: ٦٩٦، الإحياء ٢/٢٠

ان الضرب بها وسماعها حرام، وذهبت[1] طائفة من الصحابة والتابعين الى الإباحة، ولعلهم ما وصل اليهم دليل الحرمة۔

وأما الشبابة وهي القصبة المثقبة[2]، فقال اصحاب المواسيق: انها آلة كاملة وافية بجميع النغمات، واختلف العلماء فيها، فالجمهور على تحريمها، وبه قال ابوحنيفة واصحابه وهو مختار النووي، وذهب الى اباحتها جماعة من الشافعية واختاره الغزالي[أ]، وتبعه الرافعي، وروى عن الصحابة الترخص في الراعي،

ومما يؤيد تحريم الشبابة حديث نافع عن ابن عمرؓ حين وضع إصبعيه في أذنيه وقد سمع زمارة راع، وعدل عن الطريق، ولم يزل يقول: يانافع أتسمع؟ حتى قلت: لا فأخرج إصبعيه من أذنيه وقال: هكذا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم صنع[ب]

وأما ما عورض بأن هذا الحديث يدل على الاباحة[ج] فمدفوع بأن[3] الواقعة من قضية الحال التي لا تصلح للاستدلال، فان ابن عمرؓ يحتمل أنه كان صغيراً دون البلوغ اذ ذاك، ولم يعرف[4] الراعي أنه كان مسلماً او عاقلاً قريباً منه او بعيداً عنه، على أنه يحرم الاستماع دون السماع بغير اختيار، فعلى تقدير بلوغه سومح في سماعه ليكون سبباً لاطاعة ——— والحاصل أنه عليه السلام أشار الى صنيعه أن استماعه حرام وسماعه خلاف الأولى في المقام الأعلى۔

(١) في ت: ذهب (٢) في ت: المنقبة (٣) في ا: فان (٤) في ا: اضافة "و"

(أ) راجع الاحياء ٢/١٥٨ (ب) راجع سنن ابي داود: ادب/ كراهية الغناء والزمر، مسند احمد بن حنبل: ٢/٨، ٣٨، مشكاة: اداب/ البيان والشعر؛ وفيها: قال نافع وكنت اذ ذاك صغيراً۔ (ج) استدل الغزالي وابن ... نائم المقدسي المتوفى سنة ٦٧٨ هـ على إباحة الشبابة بهذا الحديث ——— راجع الاحياء ٢/١٦١، حل الرموز/ باب السماع۔

وأما قوله تعالى: ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا[أ]، فقال مجاهد: يعني شراء المغنيات، ولعله أراد بها المغنيات بالآلات، لئلا يخالف ما تقدم من الروايات، وكذا ما روى أبو أمامة عنه عليه السلام أنه قال: لا يحل تعليم المغنيات ولا بيعهن وأثمانهن حرام[ب] ويؤيده ما روى أبو هريرة رض أنه عليه السلام نهى عن ثمن الكلب وكسب الزمارة[ج]، وقال مكحول من اشترى جارية ضرابة ليمسكها الغنا بضربها مقيما عليه حتى يموت، لم أصل عليه، ان الله تعالى يقول: ومن الناس من يشتري لهو الحديث الآية[أ] وعن عبد الله بن مسعود وابن عباس والحسن وعكرمة وسعيد بن جبير قالوا: لهو الحديث هو الغناء، والآية نزلت فيه، ومعنى قوله يشتري لهو الحديث[1] أي يستبدل ويختار الغناء والمزامير والمعازف على القرآن، كذا في تفسير البغوي[د]، وفي فتاوى قاضي خان: أما استماع الملاهي كالضرب بالقضيب[2] ونحو ذلك حرام ومعصية لقوله عليه السلام: استماع الملاهي معصية والجلوس عليها فسق والتلذذ بها من الكفر، إنما قال ذلك على وجه التشديد، وان سمع بغتة، فلا إثم عليه، ويجب عليه أن يجتهد كل الجهد حتى لا يسمع، لما روى أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أدخل إصبعيه في أذنيه[هـ]، وأما قراءة أشعار العرب ما كان فيها من ذكر الفسق والخمر والغلام مكروه، لأنه ذكر الفواحش[و] انتهى

(١-١) ساقطة من ا (٢) في م: القصب

(أ) القرآن ـ لقمان: ٦/٣١ (ب) راجع الترمذي: بيع/كراهية بيع المغنيات ابن ماجة/تجارات، (ج) راجع مشكاة المصابيح: البيوع/الكسب وطلب الحلال (د) راجع معالم التنزيل: ٦٩٦ (هـ) ابن ماجة: نكاح/الغناء والدف (و) فتاوى قاضي خان: ٤٠/٤/٣٦٤ (الحظر والاباحة .... بالضيافة)

وأما الرقص فهو من علامات النقص، وسئل الشبلي عن السماع فقال: ظاهره فتنة، وباطنه عبرة، فمن عرف الإشارة، حل له السماع بالبشارة، و إلا فاستدعى الفتنة وتعرض للبلية، وأعطى زمامه لداعي اللذة[أ].

وقال بعضهم: إنما السماع حقيقة ربانية ولطيفة روحانية، تسري[١] من السميع المسمع الى الاسرار بلطائف التحف والأنوار: يمحق من القلب ما لم يكن ويبقي فيه ما لم يزل، فهو سماع حق[٢] بحق من حق[ب]، كما يشير اليه حديث لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه وبصره في يسمع ويبصر[ج].

وأما الانزعاج الذي يلحق المتواجد، فمن ضعف حاله من تحمل الوارد، وذلك لازدحام أنوار اللطائف، وأسرار العوارف حول باب القلب الذي هو بيت الرب، فيلحقه دهش في جوانحه، فيبعث[٣] في جوارحه[٣]، ويسترع الى الصعقة والشهقة لغلبة وجده وقوة وارده، وأكثر ما يكون هذا الحال لأهل البدايات، وأما أهل النهايات، فالغالب عليهم السكون والثبوت لانشراح صدورهم واتساع قلوبهم الوارد عليهم والنازل لديهم، فهم في سكونهم متحركون وفي ثبوتهم متخلخلون[د]، كما قيل لأبي القاسم الجنيد: مالنا لانرى تحرك عند السماع حال الاجتماع، فقال: وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب[هـ] — وقال بعض أهل[٤] البشارات: العارف

---

(١) ف، ث: سرى (٢) ساقط من ث (٣-٣) ساقط من ث - (٤) خ، ث: أرباب

(أ) راجع الاحياء: ٢/١٦٢، والرسالة القشيرية وحل الرموز/ باب السماع (ب) راجع حل الرموز/ باب السماع (ج) راجع البخاري: رقاق/ التواضع (د ، ه) راجع حل الرموز/ باب السماع، وراجع أيضا القرآن - النمل: ٢٧/ ٨٨

من يسمع ألطف الإشارات من أكثف العبارات[١][٢]، روى أن علي بن أبي طالب كرم الله وجهه سمع صوت الناقوس، فقال لأصحابه: أتدرون ما يقول؟ قالوا: لا، قال: يقول سبحان الله حقاً حقاً، إن المولى صمد يبقى[ب]، ودخل أبو عثمان المغربي وواحد ليستقي الماء من بئر على بكرة، فتواجد هنالك، فقيل له[٣] في ذلك، فقال: إنها تقول: الله الله، أي ليس في الكون سواه[ج]، وقال أبو عثمان المغربي: من ادعى السماع ولم يسمع صوت الطيور وصرير الباب وتصفيق الرياح[٣]، فهو مفتر، مدعٍ متغتر[د]، ولله در من قال!

"وهل ناطقة في الكون تطربني"

ومر الشبلي يوماً بفقاعي، فسمعه[٤] يقول: ما بقي إلا واحد، فصاح، وقال: هل كان إلا واحد[٤]، وحكي[٥] أن بعض الصوفية سمع رجلاً يطوف وينادي: يا سعتر بري، فسقط، وغشي عليه، فلما أفاق، قيل له في ذلك: فقال: سمعته يقول اسع ترى بري، وجرى لغيره أيضاً مثله، فقال: سمعته يقول: الساعة ترى بري، فكأن الأولى كان في مقام المجاهدة والآخر في حالة المشاهدة[٥]، قد سمع بعضهم[ه] قائلاً يقول: الخيار عشرة بحبة، فغلبه الوجد هنالك فسئل عن ذلك، فقال: إذا كان الخيار عشرة بحبة، فما قيمة الأشرار[٦][ز] في مقام المحبة.

وحكي عن بعض المشائخ أنه قال: رأيت[٧] أبا العباس الخضر عليه السلام

---

(١) في نسختين: العبادات والتصحيح من حل الرموز (٢) ساقط من ث (٣) في ث: تصفيق
(٤) في ا: فسمعه (٥-٥) ساقطة من ث (٦-٦) ساقطة من ث (٧) ساقط من ث

(ا) راجع حل الرموز وفيه ان قائل هذا القول هو أبو عثمان المغربي. (ب) راجع الرسالة القشيرية / السماع وحل الرموز / السماع (ج، د، ه، و) راجع الرسالة القشيرية / السماع وحل الرموز / السماع (ز) راجع حل الرموز / السماع، والإحياء للغزالي: ٢/ ١٥٨

في المنام، فقلتُ: ما تقول في هذا السماع الذي اختلف أصحابنا، ووقع فيه النزاع؟ فقال: هو الزلال الصفاء الذي لا يثبت عليه إلا أقدام العلماء الأقوياء.[أ]

وحكي عن ممشاد الدينوري أنه قال:[1] رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في النوم فقلتُ: يا رسول الله هل تنكر من هذا السماع شيئاً، قال: لا، ولكن قل لهم يفتتحون قبله بالقرآن ويختتمون بعده بالقرآن.[ب] وفيه إشارة خفية وبشارة طيبة[2] أنهم ليحفظون فيما بينهما أو يكفر منهم ما وقع في أثنائهما، والحاصل أن السماع ينقسم إلى ثلاثة أقسام، منه ما هو الحرام، وهو لأكثر الأنام، لا سيّما من الشبان والعوام ممن غلبت عليهم شهواتهم وتمكنت فيهم لذاتهم وتملكهم حبّ الدنيا، حتى تركوا محبة المولى والدار الآخرة، واللذات العقبى. وتكدّرت بواطنهم وظلماتهم وفسدت[3] مقاصدهم ونياتهم فلا يحرك السماع منهم إلا ما هو الغالب عليهم وعلى قلوبهم من الصفات المذمومة المكتوبة لديهم، كما قيل: كل إناءٍ يترشح بما فيه. وقد قال الله تعالى: (والله[ع] مخرج ما كنتم تكتمون[ج])[ع]، وقال أبو سليمان الداراني: الصوت الحسن لا يدخل في القلب شيئاً إنما يحرك من القلب ما فيه[د] لا سيما في زماننا، هذا مع تكدر أحوالنا وفساد أعمالنا وكساد أقوالنا، فنسأل الله العافية في مآلنا.

ومنه ما هو المباح، وهو لمن لا حظ له إلا التلذذ بمجرد الصوت الحسن،

---

(1) ساقطة من ث (2) في ث: جليلة (3) ف ث: كسدت. (ع-ع) ساقطة من ا

(أ) راجع قوت القلوب: 2/62، الإحياء: 2/151، العوارف: 128، راجع إيضاً حل الرموز/ السماع (ب) راجع العوارف: 178، قوت القلوب: 2/62، الإحياء: 2/151، حل الرموز/ السماع. (ج) القرآن - البقرة 2/72 (د) راجع الإحياء: 2/154، القشيرية/ السماع.

واستدعاء السرور والفرح المستحسن كمن يتذكر به غائباً أو ميتاً صاحباً، فيثير حزنه، فيستريح بما يسمعه، وكذا إذا وجد ألماً، أو حسن[1] هماً وغماً ونحو ذلك، فيحصل له نوع فرح هنالك.

ومنه ما هو[2] المندوب، وهو لمن غلب حب الله[3] عليه والشوق إليه. فلا يحرك السماع منه إلا الصفات الحميدة والحالات السعيدة، ويستدعي[4] المقامات العلية، والكرامات السنية، والواردات الإلهية، والمواهب اللدنية

فقد روى عن عون الله بن عبد الله يأمر جارية له حسنة الصوت، فتغنى بصوت حزين حتى يبكى رضى الله تعالى عنه، قال ابن مهدى: ما كان بالعراق أحدٌ أعلم بالسنة من عون الله بن عبدالله، وقال خارجة[5] بن مصعب صحبت عون الله بن عبد الله أربعاً وعشرين سنة، فما أعلم أن الملائكة كتبت عليه خطيئة. وما غضب قط، وكان إذا غضبه أحدٌ قال له: بارك الله فيك ونادته أمه يوماً، فأجابها بأعلى صوته، فاعتق من أجل ذلك رقبتين. وكان لا يكري دوره[6] من المسلمين خشية أن يروعهم[7] عند طلب الأجرة، ولا شتم أحداً قط لا خادماً، ولا شيئاً.

وروى عن مسلم العباداني [أنه] قال: قدم علينا صالح المري و عتبة الغلام وعبد الواحد بن زيد ومسلم الأسواري، فنزلوا على الساحل، فهيأت لهم ذات يوم طعاماً، ودعوتهم إليه، فجاؤا. فلما وضعت الطعام بين أيديهم إذا [قائل][8] يقول رافعا صوته:-

وتلهيك عن دار الخلود مطاعم ولذة نفس حبها[9] غير نافع

(١-١) في ت: وأحسن هماً وغماً (٢) "ما هو" ساقطتان من ١ (٣) ساقط من ١.
(٤) في ١: يستدعى (٥) في ١: حارجة (٦) ساقط من ت (٧) في ت: يردعهم
(٨) كذا في الاحياء وفي نسختين: قائلا (٩) في الاحياء: غبها. (عم) اضافة من الاحياء

قال[١]: فصاح عتبة الغلام صيحة، خرّ مغشيا عليه، وبكى القوم، فرفعنا الطعام وما ذاقوا منه لقمة.[١]

وينبغى[٢] في السماع ثلاث خصال، يسقط الخلق عن سرّه، ويشغل لسانه بذكره وجارحة قلبه بفكره[٢] — ومحل الكلام في مقام المرام أن من سمع فظهرت صفات نفسه، وحضرت حكايات غده وأمسه، وذكرت حظوظ دنياه واستثار بسماعه وسواس هواه، واشغلته عن ذكر مولاه والاستعداد لزاد عقباه، فالسماع عليه حرام، ومن سمع، فظهر له ذكر ربه وخوف ذنبه، وتذكر آخرته، وتأمّل بدايته وعاقبته، فانتج له ذلك شوقا الى الله، وخوفا من مولاه، ورجاء لوعده، وحذرا من[٣] وعيده، فسماعه ذكر من الأذكار، مكتوب في صحائف الأبرار، والله أعلم بحقائق الأسرار ودقائق الأخبار.

وقد قيل إ لا يصلح السماع الا لمن له نفس ميتة، وقلب حىّ، فنفسه ذبحت لسيف المجاهدة، وقلبه حىّ بنور المشاهدة[ب]، وقد قال تعالى: إن في ذلك لذكرى لمن له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد[ج] — وهذا كله أذا لم يكن هنالك منكر[٤] من القول او الفعل والا فقد قال العلامة البزدوى فى فتاويه:

إن القول والرقص الذى يفعله الصوفية فى زماننا حرام، لا يجوز القصد والجلوس إليه وهو[٥] والغناء والمزامير سواء، ثم قال: وجوّزه أهل التصوف، واحتجوا بفعل المشائخ من قبلهم، قال: وعندى أن ما فعله أولئك غير ما يفعله هؤلاء، فان فى زمنهم ربما كان ينشد شعر فيه معنى يوافق أحوالهم

---

(١) ساقط من ا (٢-٢) ساقطة من ت (٣) فى ت: من (٤) ساقط من ت
(٥) ساقط من ا

---

(١) راجع الاحياء للغزالى ١٢٥/٢ (ب) القشيرية/السماع، حل الرموز/السماع.
(ج) القرآن — ق: ٣٧/٥٠

فمن كان له قلب رقيق إذا سمع كلمة توافق حاله، أو تدل على أمر هو فيه[1]، ربما يغشى على عقله، فيقوم من غير اختيار، ويخرج منه حركات إضطرابية، وذلك مما لا يستبعد أن يكون جائزاً، مما لا يؤاخذ به، ولا يظن بمشائخ السلف أنهم فعلوا مثل ما يفعل[2] أهل زماننا — قال الأستاذ نجم الدين عمر النسفي المعروف بأبي حفص الكبير في فتاويه إن سماع الغناء والضرب بالدف والتصفيق والرقص وتمزيق الثياب الذي يفعله المتصوفة وغيرهم، لا يعرف لمثل هذا في الشرع[3] جواز، وهو محظور شرعاً[4]. وهو من الملاهي التي توجب القدح في العدالة انتهى — وقد ورد النهي عن الغناء والاستماع إلى الغناء كما رواه الطبراني والخطيب بسند ضعيف عن ابن عمر رضي الله عنهما وأخرج الخطيب بسند ضعيف أيضاً عن علي أنه عليه السلام نهى عن ضرب الدف ولعب الصنج[5] وضرب الزمارة — ونقل الإمام القرطبي: أن أول من أحدث الرقص والتواجد أصحاب السامري لما اتخذ لهم عجلاً له خوار، قاموا يرقصون حوله.

وذكر بعض شراح الرسالة[6] المالكية كلاماً جامعاً لمذهب الأئمة الأربعة فقال: قالت الحنفية أن الحصير الذي رقصوا عليه لا يصلى عليه حتى يغسل، وقالت المالكية: من حضر هذا السماع المعهود يصير فاسقاً، وإن إعتقد حله، صار مرتداً، وقالت الشافعية: يجب على ولاة الأمور ردعهم، وقالت الحنابلة: ان الشاهد إذا حضر حضرهم، سقطت عدالتهم. انتهى.

والحق أن المسئلة مختلف فيها بين العلماء والمشائخ الصلحاء والاحتياط في عدم التكفير لمستحله لقوله عليه السلام: إدرؤا الحدود بالشبهات[1]

---

(١) ساقط من ا (٢) في ت: فعل (٣) في ت اضافة: "لا" (٤) في ا: محظور
(٥) في ت: الضبح (٦) في ت اضافة: من

---

(١) الترمذي: الحدود/ درء الحدود: إدرؤا الحد وما استطعتم الخ وفي ابن ماجة: الحدود/ دفع الحدود بالشبهات: إدفعوا الحد وما وجدتم له مخرجاً.

وقال الشافعي: إن الله لا يعذب على فعل اختلف العلماء فيه، وقد قال العلامة كمال الدين الدميري[1]: السماع على الصورة المعهودة منكر وضلالة، واستماع الدف والشبابة حرام. وقد قال جماعة من العلماء بتحريمه، ولم يقل الشافعي بإباحته. ومن زعم أنه يزيد في الذوق، فهو جاهل أو شيطان، وسئل الإمام مالك عن أهل الرقص من العوام على الطار والمزمار، قال: أهم[2] مجانين؟، قالوا: لا، قال: سحقاً، سحقاً، إنهم في النار، ولله در من قال:

لم يشرع المصطفى الهادي لأمته ... فعل المكاء ولا رقصاً ولا تصفيقاً

لو أن قلب الفتى للرقص يصلحه ... لأصبح القرد قطب الغوث تحقيقاً

وما أبعد من استدل على إباحة الرقص المعروف بالنقض بما ورد أنه عليه السلام قال لزيد بن حارثة: أنت مولانا، فحجل[3]، وقال لجعفر بن أبي طالب: أشبهت خلقي وخلقي فحجل[3]، وقال لعلي: أنت مني وأنا منك، فحجل[3] ومعنى الحجل[3] أن يرفع إحدى رجليه[1]، وأما ما نقل عن عبد الله بن جعفر ومعاوية وعطاء والشعبي وغيرهم من السلف أنهم سمعوا العود والأوتار، فمحمول[4] على عدم بلوغ النهي إليهم من الآثار والأخبار، أو كان ذلك باجتهاد منهم مخالف لاجتهاد غيرهم، واختلاف الأمة رحمة، والعبرة بعموم الأمة لقوله عليه السلام: لا تجتمع أمتي على الضلالة، ومن شذ شذ في النار، فعليكم بالسواد الأعظم[ب]، والله سبحانه أعلم.

---

(١) "ى" ساقط من ا (٢) "أ" ساقط من ت (٣) في نسختين وكذا في العوارف: فحجل، والتصحيح من سنن البيهقي ومسند أحمد بن حنبل (٤) في ا: فحول

---

(١) راجع مسند أحمد بن حنبل: ١٠٨/١، سنن البيهقي: شهادات/من رخص في الرقص، العوارف: ١٨١ (ب) في الترمذي: الفتن/لزوم الجماعة: عن ابن عمر أن رسول الله

قال سهل بن عبد الله التستري: كل وجد لا يشهد له الكتاب والسنة فهو باطل، والسماع مزلة قدم[1]، يجب حفظ الضعفاء عنه ــــ وقد قال الجنيد: رأيت إبليس في النوم، فقلت له: هل تظفر من أصحابنا بشيء[2]، قال: نعم، في وقتين، وقت السماع ووقت النظر، فإني أدخل عليهم به، فقال بعض الشيوخ[3] لو رأيته لقلت: ما أحمقك من يسمع منه اذا سمع وينظر اليه اذا نظر، كيف تظفر به، قال الجنيد: صدقت[4][أ].

ولا يخفى أن الجمع بين الشريعة والحقيقة هو مرتبة اهل الكمال في الطريقة، فلا يليق أمثال ذلك لمناصب الأكابر والقدوة هنالك، فان مباحات العوام سيئات الأبرار، وحسنات الأبرار سيئات المقربين الأحرار.

وحاصل الكلام المنقول عن المشائخ الكرام والعلماء الأعلام في السماع أنه أباحه من لا ينبغي لنا الاعتراض عليه، وانكره من نرجع في الفتوى الشرعية اليه، ثم اعلم أن ما يفعله بعض المتسببين الى المشائخ المتقدمين من الجمع بين الذكر والشبابة، او الدف والتصفيق، والترقيص، فمنكر عظيم في هذا الزمان، يجب الكره لمن قدر عليه، اما باليد او اللسان او الجنان، وذلك[4] أضعف الإيمان[ب] فنسأل الله العفو والعافية، وحسن الخاتمة وحصول الغفران، ووصول الرضوان، وسلام على المرسلين، والحمد لله رب العالمين.

---

(١) في ا: من له (٢) في ت: تطمع (٣-٣) ساقطة من ت (٤) في ت اضافة: من

مسلم قال: ان الله لا يجمع أمتي او أمة محمد على ضلالة ويد الله على الجماعة ومن شذ شذ في النار. وفي ابن ماجة فتن/السواد الاعظم: عن أنس بن مالك إن أمتي لا تجتمع على ضلالة، فاذا رأيتم اختلافاً فعليكم بالسواد الأعظم.

(أ) راجع العوارف: ١٧٧ - (ب) اشاربه الى قوله صلى الله عليه وسلم: من رأى منكراً فليغيره بيده، فان لم يستطع فبلسانه، فان لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان ــــ رواه مسلم. راجع مشكوة المصابيح: الاداب/الامر بالمعروف.

اعلام

ص ۳/س ۲: ابن حبان (... - ۳۵۴ھ)

/ : ابن حزم الظاهری (۳۸۴ - ۴۵۶ھ)

۵/۱: ابن رواحة (... - ۸ھ)

۱۳/۲: ابن سیرین (۳۳ - ۱۱۰ھ)

۹/۱: ابن عباس = عبدالله بن عباس (۳ق ھ - ۶۸ھ)

۹/۲: ابن عمر = عبدالله بن عمر بن الخطاب (۱۰ق ھ - ۷۳ھ)

۲/۱۵: ابن مهدی = لعله هو عبدالرحمن بن مهدی العنبری المصری (۱۳۵ - ۱۹۸ھ)

۳/۲: ابوامامة = لعله هو صدی بن عجلان الباهلی (... - ...) کان مع علی فی صفین وسکن الشام و توفی فی ارض حمص وهو آخر من مات من الصحابة بالشام. له فی الصحیحین ۲۵۰ حدیثا. (الاعلام ۲۹۱/۳، صفة الصفوة ۳۰۸/۱)

/ : ابوبکر صدیق (۵۱ق ھ - ۱۳ھ)

۱۱/۸: ابوحنیفه (۸۰ - ۱۵۰ھ)

/ : ابوسلیمان الدارانی = عبدالرحمن بن احمد بن عطیة العنسی (... - ۲۱۵ھ) زاهد مشهور من اهل داریا بالغوطة دمشق اقام ببغداد مدة، ثم عاد الی الشام وتوفی فی بلده. له اخبار فی الزهد. (الاعلام ۲۴۸/۱۰، السلمی: ۷۵)

ص ۴/س ۱: ابوطالب المکی = محمد بن علی بن عطیة الحارثی المکی (... - ۳۸۶ھ) واعظ، زاهد، فقیه، نشأ واشتهر بمکة، رحل الی البصرة فاتهم بالاعتزال. له قوت القلوب فی مجلدین فی التصوف (الاعلام ۱۵۹/۷)

۱۲/۱۳: ابوعثمان المغربی = سعید بن سلام (... - ۳۷۳ھ) من ناحیة قیروان، من قریة یقال لها: کرکنت. اقام بالحرم مدة وکان شیخه صحب ابا علی بن الکاتب وحبیبا المغربی واباعمرو الزجاجی ولقی غیرهم من المشائخ وورد بنیسابور ومات بها. (طبقات السلمی: ۴۷۹)

۵/۱۲: ابوهریرة (۲۱ق ھ - ۵۹ھ)

۱۷/۹: ابویوسف (۱۱۳ - ۱۸۲ھ)

۲/۳: احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱ھ)

۵/۲: اسماء بنت ابی بکر صدیق (... - ۷۳ھ)

ص٥/س١٥: أنجشة = أنجشة العبد الأسود (٠٠-٠٠) كان يسوق أو يقود بنساء النبي صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع، وكان حسن الحداء، وكانت الإبل تزيد في الحركة بحدائه (الاستيعاب ١/٥٤)

١٣/٧: أنس بن مالك (١٠ق هـ - ٩٣هـ)

/: البراء = البراء بن عازب (٠٠-٧١هـ) أبو عمارة قائد صحابي من أصحاب الفتوح، أسلم صغيراً وغزا مع النبي صلى الله عليه وسلم خمس عشرة غزوة، جعله عثمان في خلافة أمير على الري سنة ٢٤هـ روى له البخاري ومسلم ٣٠٥ أحاديث (الأعلام ٢/١٤)

٥/١٥: البراء بن مالك = البراء بن مالك بن النضر الأنصاري الخزرجي (٠٠-٢٠هـ) صحابي من أشجع الناس، شهد أحداً وما بعدها مع النبي صلى الله عليه وسلم (الأعلام ٢/١٥، حلية الأولياء ١/٣٥٠)

٢/١٣: البزدوي = علي بن محمد بن الحسين البزدوي (٠٠-٤٨٢هـ)

: البغوي = الحسين بن مسعود البغوي (٤٣٦-٥١٠هـ)

: البيهقي = أحمد بن الحسين البيهقي (٣٨٤-٤٥٨هـ)

٩/١٥: الجاحظ (١٦٣-٢٥٥هـ)

: جعفر = جعفر الطيار (٠٠-٨هـ)

ص٨/س٣٠: الجنيد = أبو القاسم الجنيد بن محمد البغدادي (٠٠-٢٩٧هـ)

: حذيفة = حذيفة بن اليمان (٠٠-٣٦هـ)

١٧/٤: حسان بن ثابت (٠٠-٥٤هـ)

٨/١٤: الحسن = الحسن بن علي (٣-٥٠هـ)

١/١٠: الخطيب = أحمد بن علي الخطيب البغدادي (٣٧٢-٤٦٣هـ)

: داؤد الطائي = داؤد بن نصير الطائي (٠٠-١٦٥هـ) أبو سليمان من أئمة المتصوفين أخذ عن أبي حنيفة وغيره ثم عاد من بغداد إلى الكوفة فاعتزل الناس ولزم العبادة إلى أن مات. (الأعلام ٢/١١، تاريخ بغداد ٨/٣٤٧)

١٠/١٠: ذو النون المصري (٠٠-٢٤٥هـ)

٩/١١: الرافعي = عبد الكريم بن محمد الرافعي (٥٥٧-٦٢٣هـ)

٨/٧: الربيع بنت معوذ (٠٠-نحو ٤٥هـ)

١٧/٩: الرشيد = هارون الرشيد (١٤٩-١٩٣هـ)

: زيد بن حارثة (٠٠-٨هـ)

٨/١٥: السرخسي = شمس الأئمة محمد بن أحمد بن سهل السرخسي (٠٠-٤٨٣هـ)

٤/٦: سعد بن أبي وقاص (٢٣ق هـ - ٥٥هـ)

١٨/١٣: سعيد بن جبير (٤٥-٩٥هـ)

٦/١٠: سفيان = سفيان الثوري (٩٧-١٦١هـ)

١١/٥: سلمة بن الأكوع = سلمة بن عمرو بن سنان الأكوع الأسلمي (٠٠-٧٤هـ)

كان من الذين بايعوا تحت الشجرة غزا مع
النبي الحديبية وخيبر وحنين وغيرها
له في الصحيحين ٢٧ حديثا (الاعلام ٣/١٣٣)

ص ٦/س ٣: سليمان بن يسار (٣٤-١٠٧هـ)

١/٩: السهروردي = شهاب الدين عمر
بن محمد السهروردي (٥٣٩-٦٣٢هـ)

١٧/٩: سهل التستري = سهل بن عبد الله
التستري (٢٠٠-٢٨٣هـ) احد ائمة
الصوفية وعلمائهم والمتكلمين في علوم
الاخلاص والرياضيات وعيوب
الافعال له كتاب في تفسير القرآن مختصر
وكتاب رقائق المحبين وغيرها ذلك.
(الاعلام ٣/٢١٠، طبقات السلمي ٢٠٦)

١/٥: الشافعي = محمد بن ادريس الشافعي
(١٥٠-٢٠٤هـ)

١٢/١٧: الشبلي = دلف بن جحدر الشبلي
(٢٤٧-٣٣٤هـ)

١٧/١٤: الشعبي = عامر بن شراحيل/شرحبيل
بن عبد ذي كبار الشعبي (١٩-١٠٣هـ)

١/٧: صالح بن احمد بن حنبل الشيباني
البغدادي (٢٠٣-٢٦٦هـ) نشأ في بيت
ابيه واخذ عنه وولي القضاء باصبهان
وتوفي فيها (شذرات الذهب ٢/١٤٩،
الاعلام ٣/٢٧٣، تذكرة الحفاظ ٢/١٨١)

١٦/١٥: الطبراني = سليمان بن احمد بن ايوب
بن مطير اللخمي الشامي (٢٦٠-٣٦٠هـ) كان
من كبار المحدثين، له ثلاثة معاجم في
الحديث وكتب في التفسير والاوائل و
دلائل النبوة، ولد بعكا وتوفي باصبهان
(الاعلام ٣/١٨١)

ص ٤/س ٥: عائشة (٩ق هـ - ٥٨هـ)

: عامر بن الاكوع = عامر بن سنان
الاكوع (... - ٧هـ) صحابي،
عاش الى يوم خيبر فضرب رجلا من
اليهود فقتله وجرح نفسه خطأ
فمات من جراحته (الاعلام ٤/١٨)

١٧/١٤: عبد الله بن جعفر = عبد الله بن
جعفر بن ابي طالب (١-٨٠هـ)

٢/٢: عبد الله بن عروة = عبد الله بن
عروة بن الزبير بن العوام (٣١-١٢٦هـ)

١٢/١٢: عكرمة = لعله هو عكرمة بن عبد
الله البربري المدني (٢٥-١٠٥هـ)

١٠/١٣: علي بن ابي طالب (٢٣ق هـ - ٤٠هـ)

٢/٦: عمر بن الخطاب (٤٠ق هـ - ٢٣هـ)

: عمر بن عبد العزيز (٦١-١٠١هـ)

١٠/١٦: عمر النسفي = ابو حفص عمر بن محمد بن
احمد النسفي (٤٦١-٥٣٧هـ)

١/١٥: عون بن عبد الله = لعله هو عون
بن عبد الله (... - نحو ١٢٠هـ) خطيب
راوية شاعر، كان من آداب اهل المدينة
رحل الى الكوفة فاشتهر فيها بالعبادة
والقراءة صحب عمر بن عبد العزيز في

خلافته (الاعلام ٥/٢٨٠)

٨/٦: الغزالي (٤٥٠ - ٥٠٥هـ)

: الفضيل بن عياض (١٠٥ - ١٨٧هـ)

١٢/١١: قاضي خان (... - ٥٩٢هـ)

ص ٢/١: قتادة = قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسي (٦١ - ١١٨هـ)

: القشيري = ابو القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري النيسابوري (٣٧٦ - ٤٦٥هـ)

: لبيد = لبيد بن ربيعة بن مالك العامري (... - ٤١هـ)

٨/١٢: مالك = الامام مالك بن أنس الاصبحي (٩٣ - ١٧٩هـ)

٢/١٠: مجاهد = ابو الحجاج مجاهد بن جبر المكي (٢١ - ١٠٤هـ)

١٧/١٢ معاوية = معاوية بن ابي سفيان (٢٠ ق هـ - ٦٠هـ)

ص ١٢/س ٦: مكحول = لعله هو مكحول بن ابي مسلم سهراب بن شاذل الهذلي (... - ١١٢هـ) فقيه الشام في عصره و من حفاظ الحديث استقر في دمشق وتوفي بها.

١٤/٥: ممشاد الدينوري (... - ٢٩٩هـ) كان من كبار المشائخ، احد فتيان الجبال كبير الحال، ظاهر الفتوة - طبقات السلمي: ٣١٦ صفة الصفوة ٤/٦٠

١٠/١١ نافع = نافع بن هرمز (... - ١١٧هـ)

٨/١١ النووي = ابو زكريا يحيى بن شرف النووي (٦٣١ - ٦٧٦هـ)

مؤلف الرسالة : الملا علي القاري، علي بن محمد بن سلطان الهروي (... - ١٠١٤هـ) نور الدين، المعروف بالقاري، فقيه حنفي، من صدور العلم وعصره، قيل: كان يكتب كل عام مصحفا وعليه طرز من القراآت والتفسير فيبيعه فيكفي قوته من العام الى العام و صنف كتبا كثيرة منها تفسير القرآن، الأثمار الجنية في أسماء الحنفية، شرح مشكاة المصابيح، وفتح الاسماع فيما يتعلق بالسماع من الكتاب والسنة و نقول الأئمة ــ ونظن أن هذه الرسالة التي قمت بتصحيحها ــ وغير ذلك ــ الاعلام ٥/١٤٤

رسالہ ادیبؔ الہ آباد

۱۹۱۰ — ۱۹۱۳ء



تعارف و انتخاب



از

عابد رضا بیدار

تعارف

ماہنامہ 'ادیب' جو الہ آباد کے انڈین پریس کی ملکیت تھا جنوری ۱۹۱۰ء سے اس کی اشاعت شروع ہوئی اور دستیاب شماروں کی رو سے جولائی ۱۹۱۳ء کا شمارہ آخری شمارہ تھا۔ اس تین سال سات ماہ کی مدت میں یکے بعد دیگرے اس کے تین اڈیٹر ہوئے: نوبت رائے نظر ایک سال پانچ ماہ یعنی جنوری ۱۹۱۰ء تا مئی ۱۹۱۱ء۔ پیارے لال شاکر نے جون ۱۹۱۱ء سے ان کی جگہ سنبھالی اور ایک سال سات ماہ تک یہ خدمت انجام دی۔ جنوری ۱۹۱۳ء میں خسیر عظیم آبادی ان کے جانشیں ہوئے اور آخری پرچے جون ۱۹۱۳ء کی اشاعت تک اڈیٹر کی حیثیت سے انہیں کا نام آتا رہا۔

یہ رسالہ ایک معروف پریس انڈین پرنٹنگ پریس الہ آباد نے نکالا تھا اور اس لحاظ سے کہ یہ ایک بڑے پریس کی باقاعدہ ملکیت میں تھا اس کی بنیادیں بہت سے دوسرے پرچوں سے زیادہ مستحکم تھیں پھر بھی اس کی زندگی مختصر رہی۔ اس کا سبب غالباً مالک اور ایڈیٹر کے مابین اختلاف رائے ہوا کرتا ہوگا، جس کے سبب اس قلیل مدت میں بھی تین ایڈیٹر بدلے۔ دوسرا سبب اس کا اعلیٰ معیار بھی یقیناً رہا ہوگا جس کو قائم رکھنے پر مالک یا ایڈیٹر اصرار کرتے ہوں گے اور تیسرا سبب اسی معیار سے جڑا ہوا ہے، یعنی آمد سے زیادہ خرچ رہا ہوگا کیونکہ کاغذ، کتابت اور طباعت کے لحاظ سے اردو دنیا کے اعلیٰ ترین معیار کے ماسوا اس میں تصاویر کی اشاعت کا اہتمام مزید خرچ کا باعث بنتا ہوگا۔ یہ امر کہ مالک و ایڈیٹر کے مابین کسی نہ کسی طرح کی آویزش کو بھی اس کی حیات مختصر کرنے میں دخل رہا، اس سے بھی عیاں ہے کہ ایڈیٹر پیارے لال شاکر نے اس کی حیات ہی میں مارچ ۱۹۱۲ء سے 'العصر' کے نام سے ایک ماہنامہ اسی معیار اور انداز سے نکالنا شروع کر دیا تھا۔

'ادیب' کے پہلے شمارے میں 'ادیب کے قواعد' کے عنوان سے اس کا مختصر تعارف اس طرح

۱- آخری پرچہ جو [illegible]

کرایا گیا ہے۔

"یہ باتصویر رسالہ جو اردو علم و ادب کی ترقی کا نمونہ ہے۔۔۔ مضامین کی نوعیت ایسی ہے جو ہر طبقے کے لئے دلچسپ ہو۔۔۔ تعلیم یافتہ مستورات کے لئے بھی۔۔۔ اس کی ضخامت ۸۰ صفحات ہیں اور ہر صفحہ میں دو کالم ہونے کی وجہ سے اس میں معمولی تقطیع کے ایک سو صفحات کے قریب گنجائش رکھی گئی ہے۔ اس کے علاوہ ہر ماہ کم از کم ایک رنگین اور چار ملکی تصاویر دی جاتی ہیں جس میں مشہور مصوروں کی مصوری کے نمونے، مشاہیر حضرات کے فوٹو، تاریخی عمارات کے نقشے اور دیگر دلچسپ واقعات کے مرقعے ہوتے ہیں۔ بعض تصاویر کے متعلق مشہور شاعروں کی نظمیں بھی حاصل کی جاتی ہیں۔۔۔ تصاویر کے ساتھ اس کی لکھائی چھپائی میں بھی اعلیٰ درجہ کا اہتمام کیا جاتا ہے۔۔۔ اس رسالہ میں مذہبی مباحث اور موجودہ پالیٹکس پر کوئی مضمون نہ چھاپا جائے گا۔"

پہلے شمارے میں 'ادیب' پر مخزن اپریل ۱۹۱۰ء میں شائع شدہ تبصرے کے تذکرے کے ذیل میں منجملہ دوسری باتوں کے لکھا ہے:

"اپریل سنہ حال کے مخزن میں۔۔۔ ہمارے دیرینہ عنایت فرما شیخ عبدالقادر صاحب بی اے بار ایٹ لا نے ناچیز ادیب کا پرجوش خیر مقدم فرمایا ہے۔۔۔ شیخ صاحب نے ادیب پر ریویو کرتے ہوئے مرحوم خدنگ نظر کو بھی یاد فرمایا ہے اور اسے ایک پرلطف گلدستہ کا خطاب دیا ہے۔ درحقیقت وہ ایک گلدستہ تھا لیکن تمام گلدستوں کی طرح اس میں محض ہم طرح غزلیات ہی نہیں ہوتی تھیں بلکہ اس کے پہلے ہی نمبر میں جو ستمبر ۱۸۹۷ء میں شائع ہوا تھا ایک قصیدہ چند قطعات اور ایک نثر مضمون بھی شامل تھا۔ عرصے تک اسی قسم کی ناتمام کوششوں کے بعد جنوری ۱۹۰۰ء سے اس کے ساتھ نثر مضامین کا مستقل سلسلہ شروع ہو گیا تھا جن میں بیشتر مضمون ملک کے مشہور جادو نگار مولوی عبدالحلیم شرر کے قلم سے لئے جاتے تھے نیز بعض نیچرل [illegible] نظمیں بھی جن کا زیادہ حصہ ہمارے نامور دوست منشی نادر علی صاحب نادر کے زور تخیل کا نتیجہ ہوتا تھا۔ اس کے سوا برس بعد اپریل ۱۹۰۱ء میں لاہور سے مخزن شائع ہوا اور جو کمی خدنگ نظر میں باقی رہ گئی تھی وہ شیخ صاحب کی نکتہ رس نگاہ اور اعلیٰ ذہانت نے پوری کر دی۔ 'خدنگ نظر' نے اردو رسالوں کو دو مفید تحفے دیے تھے۔ ایک عمدہ لکھائی چھپائی، دوسرا نظم و نثر کا مستقل الحاق جو اس سے بیشتر مفقود تھی۔ مخزن نے ان چیزوں کو نہایت اعلیٰ پیمانہ پر پیش کیا اور اس طرح ادبی دنیا کی ترقی شروع ہوئی۔ اس کے بعد بہت رسالے نکلے مگر

وہ مخزن کی کوشش پر کوئی اضافہ نہ کر سکے۔ اس صورت میں شیخ صاحب کا یہ فرمانا بہت صحیح ہے لیکن ایک شکایت ان سب سے رہی اور وہ یہ بھی کہ کسی نے کوئی نئی بات ایسی نہ نکالی جس سے ملک کو ایسا فائدہ پہنچا جو جو پہلے نہیں پہنچ رہا تھا۔ ادیب کی اشاعت میں یہی بات ملحوظ رکھی گئی ہے۔ یہ دو نئے 'مقصد' لے کر نکلا ہے۔ اوّل تو مصوری کو علم و ادب کی ضروری شاخ بنانا، دوم ایسا لٹریچر تیار کرنا جو مرد و عورت دونوں کے لئے مفید ہو۔۔۔۔ ہمارے ظباع دوست نے ادیب کے نام کی فرسودگی پر بھی توجہ فرمائی ہے اور اسے حیدرآباد کے مرحوم ادیب کا عمل تناسخ کا نتیجہ قرار دیا ہے۔ تعجب ہے کہ وہ ایک پرانے اور مشہور ادیب کو بھول گئے جو سید اکبر علی صاحب کی ایڈیٹری میں غالباً فیروزآباد سے شائع ہوا تھا۔ خوش قسمتی سے اس وقت 'خدنگ نظر' نکلتا تھا اور انہوں نے بھی اس کے تبادلہ میں اپنے قابل تعریف پرچے سے سرفراز فرمایا تھا۔ اس کی زندگی بہت تھوڑی ہوئی۔ مگر بارہ تیرہ سال کا عرصہ منقضی ہو جانے پر بھی اہل نظر اب تک اُسے نہیں بھولے ہیں۔

ادیب کے بارے میں دوسرے پرچوں میں جو رائیں، تبصرے اور مضامین آتے تھے کبھی نقلاً کبھی تذکرۃً اور کبھی محاکمۃً ادیب میں ان کا ذکر ہوتا تھا۔ 'زمانہ اور ادیب' کے عنوان سے مہیش پرشاد نے (یہ غالباً وہی مہیش پرشاد ہیں جو بعد میں غالب پر کام کے سلسلہ میں مشہور ہوئے) احمد علی شوق قدوائی نے اسی عنوان سے زمانہ میں جو کچھ لکھا تھا اس کا تجزیہ اور پھر دونوں پرچوں کا موازنہ کیا (جلد ۳۔ شمارہ ۵) اس سے اندازہ کیا جا سکتا ہے کہ مخزن کے علاوہ کوئی اور پرچہ اگر اس درجے کا تھا تو وہ زمانہ ہی تھا۔

دوسرے پرچوں میں ادیب پر جو ریویو نکلتے وہ یہاں نقل کئے جاتے تھے ایسے رسالے پرچوں کے نام ہم کسی دوسری جگہ گنوا دے رہے ہیں۔ یہاں الگ سے ایک تفصیلی ریویو کا تذکرہ کرنا ضروری ہے جو دلگیر اکبرآبادی نے آگرہ اخبار میں کیا تھا یہ ادیب کے جولائی ۱۹۱۰ء (=۱/۲) کے شمارہ میں نقل ہوا۔

انڈین پریس الٰہ آباد سے نوبت رائے نظر کی ایڈیٹری میں ۱۹۱۰ء کی جنوری سے ماہنامہ ادیب نکلنا شروع ہوا، جو اڑتالیس صفحوں پر مشتمل ہوتا تھا (ساتویں جلد کے چوتھے شمارے میں اعلان کیا گیا کہ اب چھپن صفحے کا ہوا کرے گا اور اس کے بعد آخری تین پرچے چھپن صفحے کے ہی نکلے)۔ جون ۱۹۱۱ء سے نوبت رائے نظر کے بجائے پیارے لال شاکر ایڈیٹر ہو گئے (مئی ۱۹۱۱ء کے پرچے میں مینیجر کی طرف سے اس امر کا اعلان ہو گیا) اور جنوری ۱۹۱۳ء سے ان کی جگہ حسین عظیم آبادی کو ایڈیٹر اور عربی و اسلامیات کے معروف فاضل ابوالفضل کو مہتمم مقرر کیا گیا (دسمبر ۱۹۱۲ء کے پرچے میں پیارے لال شاکر کا الوداعیہ ہے)۔

۱۔ پہلا ادیب لکھنؤ سے ۱۵ اکتوبر ۱۸۸۰ء کو شائع ہوا تھا۔ ایڈیٹر ہدایت رسول محوی تھے۔ دوسرا عظیم آباد کو زیر نگرانی نواب نصیر حسین خیال جاری ہوا [illegible] ۹۲

جنوری ۱۹۱۳ء کے شمارے میں 'مالک ادیب' کی طرف سے 'ادیب کا نیا دور' کے عنوان سے مندرجہ ذیل نوٹ درج ہے:

"اس مہینے سے ادیب کے چوتھے سال اور ساتویں جلد کی ابتدا ہوتی ہے... اب سے ادیب کے مہتمم ہمارے کارخانے کے لائق علمی مشیر اور مسلم الثبوت زباندان مولانا مرزا ابوالفضل صاحب بالقابہ ہوں گے جو انگریزی، سنسکرت، عربی، فارسی، اردو اور بنگلہ زبانوں پر یکساں طور پر حاوی ہیں۔ آپ سابق میں سرکار ہند کی طرف سے مستشرقی مجدد بھی رہ چکے ہیں۔ مذاہب عالم سے متعلق آپ کی تاریخی فلسفیانہ تحقیقات کافی معلومات سے مالامال ہیں۔ سب سے زیادہ آپکی تصانیف کی عام مقبولیت آپکے کمالات کے لئے کافی سند ہے۔

"اس کی اڈیٹری جناب مولانا میر حسین عظیم آبادی کے ہاتھوں میں دی گئی ہے۔ ممدوح نے سرکار ہند کی ماتحتی میں بہت سے علمی صیغوں میں کام کیا ہے۔ ایک زمانے تک آپ امپیرل لائبریری و ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ کے مستشرقی عہدوں سے متعلق رہے ہیں۔ آپ کلکتہ یونیورسٹی کے سند یافتہ ہیں۔ فائلولوجی یعنی علم السان کے اچھے ماہر ہونے کے علاوہ آپ ایک اچھے تجربہ کار ایڈیٹر ہیں۔ آپ کی شہرت محتاج تعارف نہیں...."

حسین کے عہد میں ادیب کے سرورق پر ایک مصرعہ کا مستقل اضافہ ہوا

"آزاد رہوں اور مرا مسلک ہے صلح کل"

(۲)

پہلے شمارے میں جو مشتملات ہیں ان کے تجزیے سے اس رسالے کے انداز کو سمجھنے میں مدد ملے گی۔ "چند الہامی کلمات" (رائے پربھودیال بی اے) "فلسفہ اور اس کی مراد" (شیوبرت لال ورمن ایم اے) ہندو مذہب فلسفہ سے متعلق ہیں: پہلا سوامی جی (رام تیرتھ !!) کے قیام امریکا کے دوران ان کے ارشادات کے بارے میں ہے، دوسرا عام فلسفہ پر بحث کر کے اسے ہندو فلسفہ کی طرف موڑ دیتا ہے ایک اور مضمون "مستورات ہند کی حالت" (پی-ایل-ٹھاکر = پیارے لال شاکر) موجودہ ہندو معاشرت میں مستورات کی جو زبوں حالت ہے اس پر روشنی ڈالتا ہے۔ خصوصاً صغر سنی کی شادی کے فلسفہ پر بحث ہے۔ ایک نظم "گوپی چند" (کندن لال شرر سہارنپوری) قدیم ہند کے ایک بادشاہ کے فقیر بننے کا واقعہ ہے اور ساتھ ہی اس کی تصویر بھی بنائی گئی ہے ایک اور رنگین تصویر مُہر تراشت اور دو دیدی کی ہے۔

یہ اس رسالے کا مذہبی اور تہذیبی رخ رہا۔ رسالے کا دوسرا واضح رخ ادبی ہے: ایک زندہ

شاعر اور اس زمانے کی ایک اہم سماجی شخصیت (جو بعد میں کانگریس کے صدر بھی ہوئے) پنڈت بشن نرائن در کی شاعری پر چکبست کا تفصیلی مضمون ہے (جو مضامینِ چکبست میں بھی آچکا ہے)۔

رسالے کا تیسرا رخ سائنس اور صنعت و حرفت کے بارے میں علمی اور اطلاعاتی مضامین کی اشاعت ہے۔ یہ رخ آگے چل کر زیادہ سائنسی مضامین کی شکل میں واضح ہوتا چلا گیا لیکن اس پرچے میں اس کی صرف ہلکی سی جھلک ہے۔ "نمائش گاہ لاہور" کے عنوان سے جے۔ آر۔ رائے نے لاہور میں منعقدہ نمائش کی تفصیلات زراعت، صنعت و حرفت اور سائنس جاننے والے کی حیثیت سے دی ہیں۔ ایک مضمون "عقلِ حیوانی" (سید راحت حسین بی۔اے) بھی سائنسی قبیل کا ہے کہ اس میں اس موضوع پر شہد کی مکھی کو سامنے رکھ کر تفصیلی گفتگو کی گئی ہے۔

چوتھا حصہ تنقید (کتب) پر ہے اور پہلے شمارے میں بکل کی "تاریخِ تمدن" مترجمہ منشی احمد علی بی اے مرحوم پر چار صفحے کے ریویو کی شکل میں ایک نمونہ پیش کیا گیا ہے۔ یہ تنقید منوہر لال زتشی کی ہے۔ اگلے پرچوں میں ریویو مختصر بھی ہیں طویل بھی (اداریہ کی طرف سے بالعموم مختصر) لیکن ریویو کا معیار قائم رکھا گیا ہے۔

پانچواں حصہ منظومات کے لئے وقف ہے۔ جس میں پہلے شمارے میں حسبِ منصف کا جو انتخاب ہے اس سے حصۂ نظم کے لئے رسالے کی روش کا اندازہ ہو جائے گا (اگرچہ یہ تناسب کسی قدر گھٹتا بڑھتا رہا)

پہلے شمارے میں مندرجہ ذیل سات نظمیں ہیں:

"فریادِ آدم" (درگا سہائے سرور جہان آبادی)، "گوپی چند" (کندن لال اشفتہ سہارنپوری)، "آہِ سرد" (علی حیدر طباطبائی)، "شاعر کی قبر" (نادر علی خاں نادر کاکوروی)، "لطفِ سحر، ایک قصیدے کی تشبیب" (محشر لکھنوی)، "قیسِ دیوانہ" (شیخ محمد افتخار علی جگر بسوانی)، "چند نصیحتیں" (سید غلام مصطفیٰ ذہین)۔ ان کے علاوہ ایک قطعہ (نوبت رائے نظر)، ایک سلام (پیارے صاحب رشید) اور دو رباعیات (پیارے صاحب رشید) بھی۔ اور کلام اکبر (الہ آبادی) کے عنوان سے چار قطعات اور ایک رباعی کے ساتھ ان کی دو غزلیں بھی ہیں۔ غزلیں بس صرف یہی ہیں۔

حصۂ تصاویر میں جیسا کہ کہا جا چکا ہے پہلے شمارے میں دو تصاویر تو قدیم ہندی تہذیب سے متعلق ہیں۔ دو تصویریں رسالے کے ادبی رخ سے وابستہ ہیں یعنی بشن نرائن در اور اکبر الہ آبادی کی تصاویر ہیں۔ ایک تصویر کا عنوان ہے "آدم و حوا" اور ایک تصویر ہے "دربار نمائش گاہ لاہور"۔

رسالے کے آخری حصہ میں نوٹس کے عنوان سے اور توضیح مقاصد کے ذیلی عنوان سے اداریہ ہے، جس کا عنوان اگلے پرچوں میں "ایڈیٹوریل" ہوگیا

(۳)

پریس کے مالک ہندو تھے۔ پہلے ایڈیٹر نوبت رائے ہندو تھے۔ دوسرے ایڈیٹر پیارے لال عیسائی تھے۔ لیکن ماضی قریب ہندو تہذیب میں جڑا ہوا تھا۔

قدیم ہندی فلسفہ تہذیب اور مذہب کا موضوع اس رسالے کے پسندیدہ موضوعات میں نمایاں حیثیت رکھتا تھا۔ اس موضوع پر معیاری علمی سطح کے جتنے مضامین یکجا اس رسالے میں مل جاتے ہیں اس کی مثال زمانہ کو چھوڑ کر کسی دوسری جگہ مشکل ہی سے ملے گی۔ واقعہ یہ ہے کہ ادیب اور زمانہ جیسے رسالوں سے ہندو مذہب پر مستند اور متعدد مضامین کے کئی معیاری مجموعے مرتب ہو سکتے ہیں۔ ان موضوعات پر لکھنے والوں میں رائے پربھو لال لطف، منوہر لال زتشی، تیرتھ رام، کشن پرشاد کول، شیو برت لال ورمن ایم۔اے، سورج نرائن مہر، رام چندر اور خود ایڈیٹر کے علاوہ عزیز مرزا، سید محمد اسد علی، فاروق شاہپوری اور محمد حسین بھی شامل ہیں۔ مزید برآں نواب رائے کے نام سے پریم چند نے بھی دویکانند کے ایک مضمون کو رہنمایانِ ہند کے عنوان سے اردو میں منتقل کیا، جو اس رسالے کے دوسرے شمارے میں چھپا۔

ہندو شعرا اور ہندو نثر نگاروں کی اتنی بڑی تعداد اُردو کے کسی دوسرے مرکز پر (زمانہ) کو چھوڑ کر کم ہی نظر آتی ہے۔

ادیب کے اولیات میں مزید جس امر کا تذکرہ ضروری ہے وہ یہ ہے کہ اُردو میں اس نے سب سے پہلے اپنی جلد مکمل ہونے کے بعد اس کے مشتملات کا ایک انڈکس یا اشاریہ نکالنے کا اہتمام شروع کیا (اگست ۱۹۱۱ء میں پہلی دفعہ ایک صفحہ کا ٹائپ میں چھپا پھر رفتہ رفتہ چار صفحے تک چھپنے لگے) نفیس کاغذ، نفیس کتابت، اعلیٰ طباعت، اشخاص و عمارات کی تصاویر اور اعلیٰ مصوری کے نمونے اس کی خصوصیات میں سے ہیں۔

دہلی دربار کے موقع پر دہلی کے بارے میں جیسا بھرپور اور معتبر شمارہ ادیب کا نکلا اُردو میں ایسی کوئی مثال نہیں ملتی۔ انگریزی کے کسی بھی معیاری اچھے پرچے کے مقابلے میں اُسے آسانی کے ساتھ پیش کیا جا سکتا ہے۔

ترتیب (ایڈیٹنگ) کا سلیقہ بھی جیسا ادیب میں نظر آتا ہے اور جو تنوع اس

میں رہتا تھا وہ دوسری جگہ نظر نہیں آتا اور مشتملات کا ایسا معیار رکھنے والے دو ایک پرچے اردو میں اس وقت اگر موجود تھے تو ان کا درجہ ادیب کے بعد ہی آتا ہے۔

توازن ادیب کی سب سے بڑی خصوصیت تھی؛ انتخاب مضامین میں بھی مضمون نگاروں کے بیچ میں بھی اور مشتملات کے مابین بھی۔ ہندو مذہب اور تہذیب پر اس پرچے میں اگر تفصیل سے کچھ مواد ملتا ہے تو اس کا خصوصی تذکرہ اس لئے ضروری ہوا کہ ادبی پرچوں میں دوسری جگہوں پر یہ اہتمام کم نظر آیا۔ لیکن توازن کا یہ عالم ہے کہ ساتھ ہی ساتھ علوم و فنون اسلامی، اور ثقافت اسلامیہ پر بھی اسی معیار کے مضامین شامل اشاعت ہیں۔

ادبی مضامین رسالے کا نمایاں فیچر ہیں لیکن ساتھ میں سماجی علوم، سائنسی علوم اور مصوری، فن تعمیر اور آثار قدیمہ پر بھی معیاری مضامین برابر آتے رہے۔ اردو ہندی کی آویزش کے سلسلہ میں بھی ادیب کا نقطۂ نظر دوسرے امور کی طرح متوازن رہا۔ اس سلسلہ میں ایک موقع پر (فروری ۱۹۱۱ء) اڈیٹوریل میں مندرجہ ذیل سطریں ہیں۔

"زمانہ کے جنوری نمبر میں ایک علم دوست "صاحب" نے آنریبل پنڈت مدن موہن صاحب مالوی کی اسپیچ کانگرس کے متعلق ہمارے اور مسٹر محمد علی صاحب کے بیانات میں تباین دکھاتے ہوئے ہم پر ہندی زبان کی حقارت کا الزام لگایا ہے۔ ایک مسئلے پر دو رائیں ممکنات سے ہیں۔ حالانکہ ادیب میں جو کچھ لکھا گیا ہے وہ محض اظہار واقعہ کی غرض سے اور اسے کسی پالیسی اور پارٹی فیلنگ سے ادنیٰ تعلق بھی نہیں۔ تاہم ایک خاص تقریب سے جو ہمارے خیال میں اپنے دعوے کے مطابق نہ تھی عام زبان کی حقارت کا نتیجہ اخذ کرنا اور ہندی پریس کو ہمارے خلاف اکسانا ان کی علم دوستی کی نہایت روشن دلیل ہے۔ ہمارے نزدیک اردو ہندی دونوں ملک کے لئے ضروری ہیں اور ہم دونوں کی ترقی کے یکساں خواہشمند ہیں۔"

••

فلسفہ :

تاریخ تکوین فلسفہ (مرزا سلطان احمد) ۵/۱ ؛ عقل حیوانی (سید راحت حسین) ۱/۱ ؛ فلسفہ اور اس کی مراد (شیو برت لال) ۶/۱ ؛ ڈیوڈ ہیوم کے علمی کارنامے (سید محمد فاروق) ۲/۱ ؛ حکیم سینیکا (ضیاء الدین برنی) ۵/۵ ؛ استمرار مادہ از ڈاکٹر لیبان (عبدالماجد بی اے) ۴/۶ - عادات، ان کا فلسفہ اور ان کی اہمیت، ۲/۷، ۴ ؛ ابن رشد (سید خورشید علی) ۲/۵ -

صنعت وسائنس :

سائنس (جے - آر - رائے) ۶/۵ ؛ ارتقائے انسانی (ولی الدین چشتی حیدر آبادی) ۶/۷ ؛ تکوین کی بابت مختلف روایات وخیالات (جے - آر - رائے) ۲/۵، ۴ ؛ ۲/۶ ؛ علوم تجربیہ (ایضاً) ۶/۶ ؛ ہکسلے کے خیالات (ایضاً) ۴/۵ ؛ عالم وما فی العالم (جے - آر - رائے) ۵/۲ ؛ ۶/۳ ؛ ۲/۴، ۳، ۴ ؛ علم کی حد (جے - آر - رائے) ۲/۷ ؛ استمرار مادہ اور ڈاکٹر لیبان (عبدالماجد دریا بادی) ۶/۴ ؛ مسئلہ مسالمات (جے - آر - رائے) ۳/۱، ۳، ۴ ؛ دمدار ستارہ (سید راحت حسین) ۱/۴ ؛ حیرت انگیز جدید علمی انکشافات (فیروز الدین مراد) ۵/۵ ؛ جزر ومد (سید راحت حسین) ۳/۶ ؛ آنکھ (شاکر) ۲/۲ ؛ آلات پرواز (تیرتھ رام) ۵/۴ ؛ تاریخ فوٹو گرافی (شاکر) ۲/۱ ؛ قطب نما (شہاب الدین مہدی) ۶/۲ ؛ دیا سلائی ۶/۶ -

نمائش : نمائش کی ابتدا (نظر) ۶/۲ ؛ نمائش کی تاریخ (جے - آر - رائے) ۲/۶ ؛ نمائش ممالک متحدہ الہ آباد (شاکر) ۶/۲ ؛ ۳/۳) نمائش گاہ لاہور (جے - آر - رائے) ۱/۱ ؛ نمائش پر ایڈیٹوریل (نظر) ۱/۳ -

معاشیات :- روپیہ کی قیمت گھٹ رہی ہے (سلطان احمد) ۶/۱ ؛ تبادلۂ اشیا (سلطان احمد) ۳/۲ -

سیاسیات :-

حب وطن (جے پال سکینہ) ۱/۲ ؛ فلسفۂ سیاست (ظفر عمر طیگ) ۴/۲، ۵ ؛ ۲/۶ : ۵/۶ ؛ نیشن (عالم علی) ۵/۳ -

تہذیب و تمدن :

تمدن (ناطق لکھنوی) ۴/۳؛ مشرقی اور مغربی تہذیب (پربھولال) ۲/۳؛ معاشرت و تمدن (سید شاہ ولی الدین) ۴/۴؛ تاریخ تمدن مصنفہ بکل مترجمہ منشی احمد علی بی اے : ریویو (منوہر لال زتشی) ۱/۱۔

تعلیمات :

اعلیٰ تعلیم کے لئے علی گڑھ کالج کے نمونہ پر پشاور میں اسلامیہ کالج کی تجویز کا خیر مقدم : ایڈیٹوریل (شاکر) ۶/۳؛ بنارس ہندو یونیورسٹی کے قیام کا خیر مقدم : ایڈیٹوریل (نظر) ۵/۳؛ تعلیم نسواں (آر۔ ظہور الدین) ۵/۴؛ جاپان میں تعلیم نسواں (زبیدہ خاتون) ۶/۴؛ جارج پنجم کی طرف سے بچوں اور عورتوں کے لئے ۵۰ لاکھ روپے کے عطیہ کا خیر مقدم : ایڈیٹوریل (شاکر) ۴/۵؛ دہلی میں ایک شاندار کالج کے قیام کی تجویز جس سے مشرقی علوم کی اشاعت ہوگی : اس کا خیر مقدم : ایڈیٹوریل ۷/۲؛ دیانند اینگلو ویدک اسکول دہرہ دون (چندی پرشاد) ۶/۳؛ مادری زبان میں تعلیم دیے جانے پر زور : ایڈیٹوریل (شاکر) ۴/۶؛ میڈیکل کالج لکھنؤ کے بارے میں : ۲۶ جنوری ۱۹۱۲ء کو افتتاح ہوا : ایڈیٹوریل (شاکر) ۵/۳؛ ندوۃ العلما : ایڈیٹوریل (شاکر) ۵/۳؛ ہندوستان میں تعلیمی ترقی کے بارے میں : ایڈیٹوریل (شاکر) ۵/۳؛ ہندوستان میں زنانہ تعلیم کا مسئلہ (تیرتھ رام) ۶/۲؛ ہندوستانی بچوں کی تعلیم (سید خورشید علی : عبداللہ یوسف علی کے انڈین ریویو کے مضمون کا ترجمہ) ۴/۲؛ فرانسیسی بچوں کی تعلیم (زبیدہ خاتون) ۶/۵؛ یونانیوں اور رومیوں کا قدیم طریقۂ تعلیم (تیرتھ رام) ۶/۷۔

ہندو تہذیب و مذہب :

ہندوؤں کے مذہب پر ایک عام فلسفیانہ نظر (پربھولال) ۱/۴؛ مکتی (ایضاً) ۲، ۱/۳؛ مقصد حیات (ایضاً) ۲/۴؛ چند الہامی کلمات (ایضاً) ۱/۱، ۲، ۳، ۶؛ ویدانت، سکھ دکھ (رام چندر) ۳/۴؛ مایا یعنی تعینات (پربھولال) ۵/۴؛ توحید (پربھولال) ۳/۴؛ ثمرۂ حیات (پربھولال) ۶/۲؛ مقصد حیات (پربھولال) ۲/۴؛ سری کرشن جی (محمد حسین) ۵/۳؛ دھرم کا خیال (شیو برت لال) ۶/۳؛ مندر سری رنگ جی واقع ترچناپلی (ک۔ م۔ ل) ۳/۴؛ مہاراجہ یدھشٹر اور دہلی کا سب سے پہلا شہنشاہی جشن (پربھولال) ۶/۵؛ قدیم ہند و فرمانرواؤں کے حقوق و فرائض (تیرتھ رام) ۱/۵؛ چند متفرق خیالات رام اور کرشن کے (پربھولال) ۱/۵؛ بسنت رُت (خبیر) ۲/۷؛ فلسفۂ سانکھیہ (سورج نرائن مہر) ۳/۱؛ فلسفہ اور اس کی مراد (شیو برت لال) ۱/۶؛ رہنمایان ہند (سوامی دو یکانند : ترجمہ از داب رائے) ۲/۱

ساوتری: تصویر کے ساتھ مختصر سوانح عمری (نظر) ۱/۴؛ ولادت شکنتلا: تصویر کے ساتھ مختصر سوانح عمری (نظر) ۱/۵؛ منگل بھٹ: گوتم بدھ کا ایک خطبہ (ترجمہ و تعارف: محمد عزیز مرزا) ۱/۵؛ رادھا سوامی پر: اڈیٹوریل (شاکر)؛ پرم ہنس سوامی رام تیرتھ مع تصویر: (رام چندر) ۱/۵؛ کیشب چندر سین (منوہر لال زتشی) ۲/۴؛ راجہ رام موہن رائے (ایضاً) ۱/۱؛ پنچ ذاتیں (کشن پرشاد کول) ۱/۵؛ ہندو مسلمانوں کی تفریق سطحی ہیں (تیرتھ رام) ۵/۰: شرائع ہنود و اسلام کی مماثلت (سید محمد اسد علی) ۳/۶؛ تلسی داس (فاروق شاہ پوری) ۲/۷۔

ہندوستان: تہذیب تاریخ:

(قدیم) اقوام ہند کی اصل اور ان کی تقسیم (سید علی بلگرامی) ۴/۴، ۶؛ تمدن (سید علی بلگرامی) ۱/۶؛ قدیم ہندوستان کی تہذیب (منوہر لال زتشی) ۵/۲؛ قدیم ہندوستان میں فن ہوا بازی (تیرتھ رام) ۳/۱؛ قدیم ہندوستان کی بحری تجارت (خلاصہ از ماڈرن ریویو) ۶/۲؛ قدیم ہندوستانی علم تیر اندازی (نظر) ۱/۵؛ قدیم ہندوستان میں کاشتکاروں کی حالت (تیرتھ رام) ۵/۰؛ قدیم ہندوستان کے جہاز اور جہاز رانی (تیرتھ رام) ۵/۵؛ ایلورا کے غار (امجد علی اشہری) ۲/۴؛ اجنتا کے غار (اشہری) ۴/۱؛ سانچی کے آثار قدیمہ (ارشد علی تھانوی) ۶/۳؛ یورپ اور ہندوستان کے درمیان تجارت کا آغاز (ام۔ ایل رلیا رام) ۵/۶۔

(متوسط) قطب مینار: ہندوؤں نے بنایا (تیرتھ رام) ۱/۵؛ قطب مینار: کس نے بنایا (لطیف الدین چشتی) ۱/۶؛ کوہ نور (محمد شفیع الدین خان) ۵/۱؛ دربار جہانگیر کا ایک فوٹو: کلاسن رو کی آمد پر ۵/۲؛ جامع مسجد آگرہ: فوٹو، مختصر نوٹ کے ساتھ ۲/۱؛ قلعہ آگرہ (عرش گیاوی) ۵/۴؛ روضہ ممتاز محل (شہاب الدین فیروز پوری) ۳/۱؛ مقبرہ اعتماد الدولہ ۴/۱؛ ٹیپو سلطان، ماخوذ مضمون (شاکر میرٹھی) ۳/۲؛ بیجانگر (حکیم سید شمس اللہ قادری) ۱/۶؛ ۴/۲؛ ۴/۳؛ شاہ عالم ثانی کا دربار مع مرقع ۳/۲؛ چاند بی بی (قطب الدین خان راقی) ۷/۱؛ جی جی بائی (قطب الدین خاں) ۷/۴؛ میر نظام علی خان آصف جاہ ثانی کے دربار کا مرقع: شخصیات پر لیفٹنٹ میمنت راؤ) ۵/۶؛ چار مینار (سید شمس اللہ قادری) ۲/۳؛ عبد الرزاق خاں لاری، تانا شاہ والیٔ گولکنڈہ کے عہد کی شخصیت (محمد یحییٰ تنہا) ۱/۳؛ سکہ جات سلاطین بیجاپور (شمس اللہ قادری) ۱/۵؛

ملکہ میری اور ہندوستان کی گزشتہ مہارانیاں اور شہنشاہ بیگمات (سید خورشید علی) ۱/۵؛

سرزمین دہلی (سید احمد دہلوی) ۲/۵؛ دہلی ۱/۵؛ اودھ میں آخری تاجپوشی (عشرت لکھنوی) ۱/۵؛ لکھنؤ کا قدیم تمدن (عشرت لکھنوی) ۳/۴؛ مصوران لکھنؤ (نظر) ۳/۳؛ صنائع لکھنؤ (نظر) ۲/۱؛ لکھنؤ کے قدیم نظارے (نظر) ۲/۲؛ اسلاف شاہان اودھ (مرتضیٰ حسین خاں) ۳/۴؛ ملکۂ زمانیہ (عشرت لکھنو) ۶/۶؛ اندور کا محرم (سید محمد فاروق) ۳/۳؛ اندور کا میلہ، دیوگڑا اڑیا (سید محمد فاروق) ۵/۳۔

تاج برطانیا:

انگلستان سے ہم کیا سیکھ سکتے ہیں (ایک اینگلو انڈین) ۴/۱؛ انگریزی حکومت کے برکات (امجد علی اشہری) ۱/۶؛ برٹش حکومت کی برکتیں (شاکر) ۲/۴؛ برٹش امپائر (شمیم) ۱/۵۔

تاریخ) ـــــ تاج انگلستان پر ایک مؤرخانہ نظر (محمد یحییٰ تنہا) ۲/۹؛ جارج اول سے جارج چہارم تک (سید محمد فاروق) ۵/۱؛ جشن تاجپوشی (سید محمد فاروق) ۴/۲؛ جارج پنجم کے ہندوستان آنے کا خیر مقدم (شاکر) ۴/۶؛ جارج پنجم کو مبارک باد: ایڈیٹوریل (شاکر) ۵/۱؛ جارج پنجم اور ملکہ کی آمد: اڈیٹوریل (شاکر) ۲/۵؛ حضور ملک معظم (جگت موہن لال رواں) ۵/۱؛ حضور ولیعہد بہادر پرنس آف ویلز: ایڈیٹوریل (شاکر) ۱/۵؛ دربار تاجپوشی (ندرت میرٹھی) ۴/۶؛ دربار شہنشاہ (سلطان احمد) ۱/۵؛ دربار دہلی (ناطق لکھنوی) ۴/۶؛ شہنشاہ ہند کا پیغام اہل ہند کے نام ۱/۶؛ ہمارے قیصر کی تاجپوشی (جے۔ آر۔ رائے) ۳/۶۔

خواتین:

مستورات ہند کی حالت (شاکر) ۱/۱؛ فرائض مستورات (آر ظہورالدین) ۵/۵؛ عورتوں کی شجاعت (سید خورشید علی) (انڈین ریویو، کے ایک مضمون کا ترجمہ) ۲/۳؛ جی جی بائی (قطب الدین خاں) ۷/۴؛ چاند بی بی (قطب الدین خاں) ۱/۷

اسلام و متعلقات:

اسلامی پردہ (سید محمد فاروق) ۱/۶؛ اعظم الکلام فی ارتقاء الاسلام، مصنفہ چراغ علی (سید خورشید علی) ۵/۶؛ ابن رشد (سید خورشید علی) ۵/۳؛ مستقبل اسلام (علی خانوف: ترجمہ اڈیٹر) ۵/۲

شرقِ اوسط :

قدیم عربوں کا علم الاصنام (سید شمس اللہ قادری) ۳/۴؛ قدیم عربوں کا فنِ تحریر (سید شمس اللہ قادری) ۱/۳؛ القدس الشریف (حسن نظامی) ۲/۵؛ رود نیل (شمس اللہ قادری) ۲/۴؛ نہر سویز کا نظارہ (آپ۔ لندن) ۱/۳؛ روزنامچہ سر طلبد جنگ (عرب دنیا کے بارے میں) مع تصویر مصنف ۴/۷

عربی، فارسی شاعری :

شعرم را بمدرسہ کہ برد (اعجاز میرٹھی) ۵/۴؛ طاہر وحید کی رباعی کو شوکت میرٹھی نے فیضی کی رباعی پر ترجیح دی تھی) حافظ شیراز (محمد اسلم جیراجپوری) ۱/۴؛ فیضی (محمد شفیع الدین مرادآبادی) ۶/۲؛ (احمد حسن شوکت) ۲/۴؛ امراء القیس (علی حیدر طباطبائی) ۲/۷۔

اُردو زبان و ادب :

ادب اردو کی طوائف الملوکی (ناطق لکھنوی) ۵/۲؛ اُردو ہندوستان کی قومی زبان کی حیثیت سے (ترجمہ از انگریزی: سید محمد فاروق) ۳/۵؛ ۱/۶؛ اُردو کیونکر پیدا ہوئی (حسیر عظیم آبادی) ۷/۴؛ زبان کی ترقی (شمیم) ۲/۷؛ صوبہ جات ہٰذا (ممالک متحدہ) کی انتظامی رپورٹ: کتب اُردو کی کمی پر افسوس کا اظہار: ایڈیٹوریل (نظر) ۳/۴؛ معاصر آریہ گزٹ نے اُردو کی توہین کی، اس کی مذمت: ایڈیٹوریل (نظر) ۲/۳؛ ہندوستان کی مشترکہ زبان: ایڈیٹوریل (نظر) ۲/۲؛ ماڈرن ریویو کی طرف سے بنگالی زبان کے بارے میں دعوے پر تنقید)؛ اخبار و اخبار نگاری (حسیرا ۱/۷)؛ اردو ایڈیٹر دربار میں: ایڈیٹوریل (شاکر) ۶/۳؛ دربار شاہی کے موقع پر اردو ایڈیٹروں کو مدعو کیے جانے پر خیر مقدم اور اس کے پیچھے جو راز ہے اس کی مخالفت)؛ بنگالیوں کی اُردو شاعری (حبیب الرحمٰن) ۲/۳؛ ایشیائی شعرا کا کمال (احمد حسن شوکت) ۱/۴، ۵؛ ایک یادگار مشاعرہ (چکبست) ۱/۴ (۱۳، ۴ سال قبل کے مشاعرے کی روداد) میر حسن: انتخاب دیوان نسخہ حیدرآباد (امین الحسن رضوی) ۵/۳؛ ڈاکٹر سید علی بلگرامی (ایم۔جان) ۶/۳؛ بلگرامی کی وفات (۳ مئی ۱۹۱۱ء در بمبئی) پر شذرہ (ایڈیٹر: نظر) ۵/۳؛ تاریخ وفات بلگرامی ۶/۳؛ اصطلاحات صوفیہ اور شاعری (بشمبھر ناتھ وشل) ۶/۵۔

شعرائے اُردو :-

آبر، پنڈت بشن نرائن در مع تصویر (چکبست) ۱/۱ ؛ خواجہ حیدر علی آتش لکھنوی ؛ عشرت لکھنوی ۴/۲، ۶/۴ ؛ ۴/۵ ؛ اختر، بمبر پرشاد مع تصویر (سید محمد اسد علی) ۲/۷ ؛ اسیر مغفور (عشرت) ۴/۱ ؛ امیر مینائی (اعجاز لکھنوی) ۷/۴، ۵ ؛ انیس لکھنوی مع تصویر (اعجاز لکھنوی)، ۲/۵ ؛ برق، جوالا پرشاد (تاریخ وفات از کیفی) ۴/۳ ؛ بقا، میر بادشاہ علی خلعت میر وزیر علی صبا، داماد دبیر : ایک نوٹ ۵/۴ ؛ شیخ امیر اللہ تسلیم (عرش گیاوی) ۵/۳، جلال لکھنوی (وفات پر) کچھ قطعات ۲/۶ ؛ علامہ جلال مغفور (اقبال لکھنوی) ۲/۱ ؛ جلیل مانک پوری کے تاج سخن پر ایک نظر (امین احسن رضوی) ۵/۲ ؛ مہتاب الدولہ درخشاں : اسیر کے شاگرد۔ واجد علی شاہ کے ساتھ وابستہ (طباطبائی) ۴، ۳/۲۔ (تھمتے تھمتے تھمیں گے آنسو + رونا ہے یہ کچھ ہنسی نہیں ہے۔ اس شعر کو اس مضمون میں مصحفی سے منسوب کیا گیا ہے۔ حضرت ریاض (عبدالرؤف عشرت) ۳/۱ ؛ تصویر ریاض (شاد دلگیر) ۵/۲ ؛ سرور جہاں پوری (شاکر) ۶/۲ ؛ سرور مغفور (نوبت رائے نظر) ۶/۷ ؛ شوق قدوائی پر ایک نظم (ارشد تھانوی) ۲/۵ ؛ شوق قدوائی کے عالم خیال کے چوتھے رخ پر تبصرہ (سید شبیر حسن) ۵/۴ ؛ رشید لکھنوی (عشرت) ۵/۳ ؛ کمال لکھنوی (تاریخ وفات) ۵/۳۔ میر نفیس لکھنوی (عشرت لکھنوی) ۶/۷ ؛ میر حسن، انتخاب دیوان حیدر نسخہ حیدرآباد (امین احسن رضوی) ۵/۳ ؛ نظیر اکبرآبادی شیکسپیر ہند (حسیر عظیم آبادی) ۳/۷ ؛ نظیر اکبرآبادی (ا- لکھنوی)۔

غالب :

تبصرہ بر شرح دیوان غالب مصنفہ حسرت (فضل الحسن) ایڈیٹر اُردوئے معلّٰی ۲/۶ ؛ دو ایڈیشن بیشتر شائع ہو چکے ہیں۔ مرزا غالب دہلوی (مع تصویر) غالباً (از شاکر میرٹھی) ۱/۶ ؛ غالب پر دو نظمیں (اقبال اور احمد علی شوق قدوائی)، فلسفہ، غالب (موہوم) ۱/۷ ؛ ایضاً (عبدالماجد) ۱/۷ ؛ نواب ذکی دہلوی شاگرد غالب اور ان کا کلام (فاروق شاہ پوری) ۳، ۲/۷ : غالب کی خود نوشت تحریر (بطور سند بنام ذکی مع مہر و دستخط) ۲/۷ ؛ شائع کردہ : فاروق شاہ پوری، مزار غالب (ادارہ) ۲/۴ ؛ مرزا حاتم علی مہر (عبدالرؤف عشرت) ۳/۶۔

نادر مرحوم :-

ناظرینِ 'ادیب' یہ حسرت انگیز خبر پڑھ کر ضرور غمگین ہوں گے کہ ۲۰ اکتوبر کو صبح کے ۹ بجے منشی نادر علی خاں صاحب نادر (کاکوروی) نے اس جہان فانی سے رحلت فرمائی۔ مرحوم عرصہ چھ ماہ سے علیل تھے۔ گلے میں خناق پک کر ذہر بادی اثر پیدا ہو گیا تھا جس کا تین جگہ آپریشن بھی کیا گیا مگر مشیت ایزدی سے کوئی چارہ نہیں۔

نادر مرحوم، اخباری دنیا میں ایک مشہور شخص تھے۔ 'ادیب' مئی ۱۹۱۰ء میں ان کی تصویر بھی شائع ہو چکی ہے۔ مرحوم کے چھوٹے بھائی نزع کی شب مصرعۂ ذیل پڑھا ع قفس میں مرغ بسمل کے تڑپنے کا مزا کیا ہے، تو انہوں نے فی البدیہہ دوسرا مصرعہ پڑھا ع نکل جان حزیں اس جسم خاکی میں دھرا کیا ہے! اس کو مرحوم کی شاعری کا آخری نمونہ کہنا چاہیئے۔ مرحوم کی تصانیف ان کے بھائی مولوی شاکر علی صاحب جمع کر رہے ہیں۔ نادر مرحوم نے دو خورد سال بچے چھوڑے ہیں، جو ماں کے سایۂ عاطفت سے پہلے ہی محروم تھے۔ اللہ تعالیٰ اپنے رحم و کرم سے ان بدنصیبوں کی نگہبانی فرمائے۔ (نومبر ۱۹۱۲ء)

دُرگا سہائے :

اسی طرح منشی دُرگا سہائے صاحب سرورؔ نے بھی 'ادیب' کو دلچسپ بنانے میں خاص سرگرمی ظاہر کی تھی، جو افسوس کہ موت کے ہاتھوں قائم نہ رہنے پائی اور اسی ماہ میں وہ ہم سے ہمیشہ کے لئے جدا ہو گئے (دسمبر ۱۹۱۰ء)

اقبال :

دمدار ستارے کا طلوع و غروب (۲/۳) اس عنوان سے مع تصویر کے 'دمدار ستارے پر ایک تفصیلی مضمون ہے۔ اس کے نمودار ہونے کا وقفہ ۷۵ سال ہے۔ ۱۸۳۵ء کے بعد ۱۸ ویں بار ۱۹ اپریل ۱۹۱۰ء یہ تاریخ پڑی۔ اس مضمون کا الگ سے تذکرہ کرنے کی ضرورت اس لئے پڑی کہ اقبال نے اسی زمانے کی ذاتی ڈائری میں، جو STRAY REFLECTIONS کے نام سے جاوید اقبال نے شائع کی ہے؛ اس واقعہ کا ذکر کیا ہے (تاریخوں میں فرق البتہ قابل توجہ ہے: "۵ مئی ۱۹۱۰ء۔ کل ۴ بجے کے قریب میں ہیلی کا کومٹ دیکھا۔ ۷۵ سال میں ایکبار یہ ہمارے آسمانوں پر نمودار ہوتا ہے۔ اب اسے میرے بچوں کے بچے ہی دیکھ سکیں گے۔ اب میں اسے کبھی نہیں دیکھ سکوں گا! کبھی نہیں!! ایکدم ذہن میں اس تکلیف دہ حقیقت کا خیال آیا کہ میں کتنا محدود ہوں، کتنا معمولی! اور کچھ دیر کے لئے تو میری ساری توانائی سارے حوصلے جیسے شل سے ہو کے رہ گئے"۔

ادبائے اُردو :-

میاں کن موں : خود نوشت مع تصویر (رٹے پر بھولال صاحب بی اے) ۳/۱ ؛ مولوی کا سید احمد دہلوی (کشمیر و فتوی) ۳/۴ ؛ فرہنگ آصفیہ ؛ ریڈیو ۱/۲ ؛ سید احمد دہلوی کے دو مضمون : آزادی ۱/۴ ؛ گہنے کا رواج ۲/۴ ؛ سید حسین بلگرامی (پادری جان مکم، حیدرآباد) ۶/۳ ؛ سید علی بلگرامی (تاریخ وفات از ماہر کنتوری) ۶/۳ ؛ علامہ شبلی نعمانی (پادری جان ملکم، حیدرآباد) ۴/۱ ؛ شبلی کو پنجاب یونیورسٹی کا انعام : ایڈیٹوریل (شاکر) ۶/۴ ؛ (شعرالعجم پر ڈیڑھ ہزار کا انعام) ؛ مولوی عزیز مرزا مرحوم : ایڈیٹوریل (شاکر) ۲/۵ ؛ مولانا نذیر احمد (ایڈیٹر) ۵/۶ ؛ حاذق الملک حکیم محمد اجمل خاں دہلوی۔ مع تصویر (خلیق دہلوی) ۷/۴ ؛ پنڈت بشن نرائن در۔ مولوی ذکاء اللہ مرحوم (سید فاروق) ۳/۱ ؛ چُپ کی داد : آپ بیتی (بترتھ رام) ۶/۴ ؛ ڈاکٹر سید علی بلگرامی (رام - جان) ۶/۳ ؛ بلگرامی کی وفات (۳ مئی ۱۹۱۱ء) ہمدرد دہلی) شـ[illegible] (ایڈیٹر) ۵/۳ ؛ تاریخ وفات بلگرامی ۶/۳ ؛ محمد حسین آزاد : وفات ۲۱ جنوری ۱۹۱۰ء (ایڈیٹوریل) ۲/۱ ؛

پریم چند : اردو زبان اور ناول، (۲/۲) کے عنوان سے ایک مضمون اور چند افسانوں کے علاوہ قیم نے **ادیب** کے انتخاب میں شامل کر لیے ہیں (خوف رسوائی، دھوکے کی ٹٹی، کیفر کردار، سگ لیلی، بڑی بہن، بیز خوش بخت) پریم چند کی مندرجہ ذیل تحریریں ان پرچوں میں محفوظ ہیں : رہنمایانِ ہند (سوامی دویکانند کی ایک تحریر کا ترجمہ) ۲/۱ : ہندو فن حکمت (سرجری وغیرہ) ۵/۴ : کلابھون (ریاست بڑودہ کے صنعتی کالج) ۷/۱ ——

جدید مطبوعات کے ذیل میں ح ع لکھنوی نے منجملہ دوسری کتابوں کے "جلوہ ایثار، مصنفہ نواب رائے، انڈین پریس الہ آباد" پر بھی ایک نوٹ لکھا ہے (۱/۶) جو مندرجہ ذیل ہے۔

جلوہ ایثار (مصنفہ منشی نواب رائے، انڈین پریس الہ آباد۔ قیمت ۱۲) :

یہ دلکش اور پر معنی ناول منشی نواب رائے کے زور قلم کا نتیجہ ہے اور اس میں محض حسن و عشق کے جھگڑوں سے گذر کر ایثار اور حب الوطنی کے عشق کی تعلیم دینے کی کوشش کی گئی ہے۔ ناول کا جو کچھ حاصل ہے اس کی جھلک پہلے ہی صفحہ سے نظر آتی ہے۔ جب سیاما دیوی جی سے سپوت بیٹا مانگتی ہے جو اپنے دیس کا اپکار کرے۔ پرتاپ اور برجن کی محبت، برجن کی دوسری شادی ہونا اور اپنے دل کی امنگوں کو اپنے فرض پر سے قربان کر دینا، پرتاپ کا کاشی کی تعلیم حاصل کرنے کے بعد ہمالیہ کے مہاتماؤں سے روحانی تعلیم حاصل کرنا، یہ تمام داستان نہایت بے ساختہ اور دلکش پیرایہ میں بیان کی گئی ہے۔ ہاں ناول میں ایک نقص ضرور ہے اور وہ

کو پرتاپ کے ایثار کا قصہ اور دیشی کے ایکار کی داستان کو اس قدر مختصر کر دیا ہے کہ وہ گویا نہ ہونے کے برابر ہے جس کام کے لئے ۲۶ فصلوں اور ۱۰۸ صفحوں میں تیاری کی گئی ہے اس کو دو تین صفحوں میں مجمل طریقہ سے ٹال دینا فنِ ناول نویسی کے اصول کے خلاف ہے۔ پڑھنے والے کو یہ انتظار ہے کہ جس کام کے لئے ایسی ایسی تیاریاں کی گئیں وہ جب ہوا تو کیا ہوا اور کیونکر ہوا؟ منشی نواب رائے صرف اس قدر بتلاتے ہیں کہ بالاجی نے گئوشالا اور ارجن سبھائیں قائم کیں اور بس۔ اس مصنف کے دل میں درد اور قلم میں زور ہے اور یہ ابتدائی کوشش بتلاتی ہے کہ اگر اصول سے کام لیا گیا اور اپنے حسن و قبح کو خود جانچنے کی کوشش کی گئی، تو تجربہ اور مشق ان چند نقائص کو جلد دور کر دے گا جو بہت سی خوبیوں کے ساتھ "جلوۂ ایثار" میں پائے جاتے ہیں۔ (جولائی ۱۹۱۲ء)

ماہ ملک : مولانا عبدالحلیم شرر کی تازہ تصنیفات ہیں۔ یہ دوسرا ناول ہے جو پچھلے مہینے میں پریس سے نکلا ہے۔ اس کا سین غور میں واقع ہے اور اس ملک کے پایۂ تخت سفید کوہ کے نہایت دلچسپ حالات درج ہیں، جو عام تاریخوں میں نہیں مل سکتے جس کے لئے حضرت مصنف کے تاریخی تجسس کی داد دینا چاہیے۔ ناول کا ہیرو بارہویں صدی عیسوی کا مشہور فاتح شہاب الدین غوری ہے، جو اپنے بھائی سلطان غیاث الدین کی طرف سے کشور کشائی کی خدمت پر مامور تھا۔ شہاب الدین کی فتوحات میں سب سے زیادہ مشہور اور نمایاں فتح ہندوستان ہے جس کا ذکر اگرچہ بہت احتیاط سے کیا گیا ہے، تاہم تاریخی تفرقت سے خالی نہیں ہے (اگست ۱۹۱۰ء)

ذکاء اللہ : سیاسی تغیرات کیساتھ اس ماہ میں ادبی سانحات بھی قابل ذکر ہیں جن میں شمس العلما مولوی ذکاء اللہ صاحب دہلوی کا انتقال جو ۸ نومبر کو واقع ہوا ہے، خاص اہمیت رکھتا ہے۔ آپ ہندوستان کے ان چند بزرگوں میں تھے، جنہوں نے اردو زبان کی ترقی میں عملی کوشش کی ہے۔ آپ کی تصانیف ڈیڑھ سو کے قریب ہیں اور آپ نے اپنی حیات میں ایک لاکھ صفحات سے زائد تحریر فرمائے ہیں، جن میں علمی اور ادبی ہر قسم کی تصنیفات اور مضامین شامل ہیں۔ آپ نے تصنیف اور تالیف کے کام کو روزمرہ کی ضروریات میں داخل رکھا اور آپ کی زندگی صحیح معنوں میں علمی زندگی تھی جس کی مثال مشکل سے مل سکے گی۔ اردو اخبارات اور رسائل آپ کی قلمی امداد کے خاص طور پر مشکور رہے اور آپ نے حتی الامکان کوئی ادبی فرمائش مشکل سے مسترد کی۔ اگرچہ آپ نے عمر طبعی پائی اور ایک طولانی زمانہ دیکھا، تاہم آپ کی وفات اس لحاظ سے قابل افسوس ہے کہ بزم ادب میں اب ایسی نورانی شمعیں مشکل سے روشن ہو سکیں گی۔ (نومبر ۱۹۱۰ء)

مضامین :-

آزادی (سید احمد دہلوی) ۱/۴ ؛ آرزوئے شہرت (شاکر میرٹھی) ۵/۲ ؛ اخلاقی تعلیم (منشی لال ماتھر) ۱/۲ ؛ اخلاقی دلیری (شاکر) ۱/۴ ؛ برسات اور جنگلی پھول (سیف الدین شباب) ۲/۶ ؛ پھولوں کی زندگی (سید راحت حسین بی اے) ۳/۵ ۔ تکلم (سلطان احمد) ۷/۳ ؛ تزکیۂ اخلاق (آنند) ۳/۴ ؛ تخت و تاج (سلطان احمد) ۶/۳ ؛ چند متفرق خیالات (پربھولال) ۵/۱ ۔ جو ہو چکا سو ہو چکا (حکم چند کمار بی اے) ۵/۲ ؛ حسب و نسب (مرزا عبدالرحمن) ۶/۳ ؛ خلوص جلوت (امیر احمد انصاری) ۵/۷ ، دوستوں کی نسبت مغربی قدما کے خیالات (سید جمشید علی) ۵/۷ ؛ سچائی میں آزادی (ڈپٹی لال نگم) ۲/۶ ؛ سادگی اور آزادی (ڈپٹی لال نگم) ۵/۷ ؛ سیف و قلم (سلطان احمد) ۴/۴ ؛ صاف گوئی (مرزا محمد عبدالرحمن) ۵/۱ ، 'میں' کی فلاسفی (سلطان احمد) ۵/۷ ، علم و عمل (سید ظہیر علی) ۵/۳ ، تقسیم علم ادب (نظام الدین حسین) ۳/۴ ؛ نینی تال : ایک انشائیہ (علی محمود) ۲/۱ ؛ ضبط طبیعت اور خوشی (ڈپٹی لال نگم) ۳/۵ ؛ قومی یادگاریں (سلطان احمد) ۳/۱ ؛ فن کتاب نویسی : چور کو کے کتاب تصنیف کرنے پر (محمد یحییٰ تنہا) ۴/۱ ؛ قاعدہ (سلطان احمد) ۵/۳ ؛ لازوال خوشی (ڈپٹی لال نگم) ۵/۴ ؛ مجموعۂ موشیل : ہندوستان کی مفتوح اقوام کے واسطے ایک ضرورت (سلطان احمد) ۳/۱ ؛ میں نے کیا دیکھا (سلطان احمد) ۶/۴ ، موت اور اس کی یاد (عابد حسین) ۵/۳ ؛ مسلم المبادی الاخلاق (ظفر) ۵/۲ ؛ ۶/۴ ؛ نفرت (ایک طالب علم) ۵/۱ ہتازہ ترین لٹریچر میں انقلاب : ولیسٹ منسٹر ایبے میں ایک مکالمہ (محمد یحییٰ تنہا) ۳/۲ ؛ وضعداری کی کہانیاں (محمد واحدی) ۵/۵ ؛ وقت (سید اسد علی جعفری) ۲/۲ ؛ نظارۂ بہشت و دوزخ : دانتے کی نظم پر تبصرہ (پیر تھرام) ۶/۶ ؛ خیالات شاعری کا موازنہ (شوکت میرٹھی) ۶/۵ ۔

افسانے :

احمد حسین خاں منصف : تلافی ۵/۱ ؛ جیسی نیت ویسا پھل ۲/۲ ؛ شاکر میرٹھی : امتحانِ محبت (ایک ہندی کہانی سے ماخوذ) ۴/۳ ؛ سید اللہ بخش جہدی : پیکرِ وفا (ٹینی سن کی نظم ڈورا کے پلاٹ پر) ۵/۲ ؛ فیروز الدین مراد : جوع الارض (ٹالسٹائی کے ایک افسانے سے ماخوذ) ۵/۷ ۔ ش ۔ ج : غریب دولت ۲/۷ ؛ ج ۔ د ۔ عالی : شہیدِ وفا کی تربت ۴/۱ ؛ پریم چند : بڑی بہن ۴/۱ ؛

بیوفوف محسن ۲/۳ ؛ خوف رسوائی ۱/۳ ؛ دھوکے کی ٹٹی ۵/۶ کیفر کردار ۱/۶ ؛ سنگ لیلی : انگریزی سے ماخوذ ۱/۴ ؛ تیر تھ رام : آزمائش ۱/۶ ۴) نواب سید نصیر حسین خیال عظیم آبادی : خلاؤں کا مارا آغا ۷ /۱-۳

غزلیں :-

آباد عظیم آبادی ، آثر لکھنوی (بشن نرائن در) ، ارشد (آغا غلام حسین) ، اقبال ، امین الحسن رضوی ، ثاقب لکھنوی ، چکبست ، حسرت موہانی ، حسن امام ، رشید لکھنوی ، رنجور (محمد یوسف جعفری) ، سرور جہان آبادی ، سکھدیو لال ، شاد عظیم آبادی ، شاگر میرٹھی ، شباب (سیف الدین) ، شبلی ، شوکت میرٹھی ، صفی لکھنوی ، طالب (سعید الدین احمد خاں) طالب میرٹھی (منظر الاسلام) ، عرشی (ابو الاعجاز) - عزیز لکھنوی ، عسکری (سید حسن) ، فضا (شیخ محمد) کوثر خیر آبادی (حکیم محمد عابد شبلی) لطیف ، ڈ ، ریل ماہ عظیم آبادی ، ماہر کنتوری محب دریا بادی محروم ، محشر لکھنوی ، مضطر خیر آبادی (خان بہادر سید افتخار حسین) ندرت میرٹھی ، نذیر احمد ، نظم طباطبائی ، دفا (محمد عمر) ، ولی الحق ، یاس عظیم آبادی (مرزا واجد حسین)

نظمیں :-

اثر لکھنوی ، ارشد تھانوی) ، اشرف ، اشہری (امجد علی) ، افسر میرٹھی ، اکبر الہ آبادی ، اقبال ، انجم (ندوی) ، اوج گیاوی (حافظ محمد یعقوب) بلدر بدر الزماں برق دہلوی ، بسمل سہسوانی (محمد عبد الرحمن) بسمل سلامی ، بسمل ہوشیار پوری (عبد الحکیم) ، بنت حفیظ اللہ ، تنہا (محمد یحیی) ، ثاقب لکھنوی ، جگر ، جلال ، جلال الدین (قاضی) جمیل بیگ پوری ، چکبست ، حبیب عظیم آبادی ، حفیظ (حفیظ الکریم) ، حمید میرٹھی ، خلیق دہلوی ذکی ، سید غلام مصطفی ، ناتو ، سلطان رشید (پیارے صاحب) رواں (جگت موہن) سحر (اقبال احمد) سرور ، سلام (خواجہ معین الدین) شاد عظیم آبادی ، شاد (کشن پرشاد) ، شاکر میرٹھی ، شباب (سیف الدین) ، شرر سہارن پوری ، شفق عماد پوری ، شمیم ، شوق (احمد علی) ، شوکت میرٹھی ، شمیم فتح پوری ، (مولانا) محمد اسمٰعیل ، صبر دہلوی ، صفی لکھنوی ، ضبط (جگل کشور) طور ، طباطبائی ، عارف لکھنوی ، عزیز لکھنوی ، عشرت لکھنوی ، علی احمد قرشی ، فاروق شاہ پوری (سید محمد) فراق (منشی لال چند) ، قیصر (سید محمد یوسف) ، کوثر خیر آبادی (حکیم سید محمد کوثر) ، کیفی دہلوی (دتاتریہ) ک ع خ لکھنوی - لاابالی (فضل ستار) ، ماہر کنتوری ، محب دریا بادی (منشی برج موہن لال) ، محروم ، محشر لکھنوی ، محمد حسین ،

محوی لکھنوی، مسلم عظیم آبادی، ممتاز جون پوری، مہر (سکھدیو پرشاد)، میرا (؟)، شیخ محمد علی نادر کاکوری، نظر، نظم طباطبائی، منہال عظیم آبادی، صادق حسین، واصف آبادی، سید مقصود حسین اور انیس و دبیر کی رباعیاں:

تذکرہ (عام) تازہ:

جنرل ولیم بوتھ اور مکتی فوج: ایڈیٹوریل (؟)، کرنل البگزنڈر ہیلٹن پیری مع تصویر (برجناتھ شرفی) ۵/۳؛ مسٹر ولیم اسٹیڈ مع تصویر (جے۔آر۔رائے) ۱/۶؛ آصف جاہ میر محبوب علی خاں غفران مکاں (سید خورشید علی) ۴/۴؛ انقلاب وزارت دکن، کشن پرشاد شاد کے استعفیٰ مورخہ ۱۲ جولائی کے بعد سالار جنگ ثالث صدر اعظم ہوئے۔ عماد الملک ان کے مشیر ہوئے ۵/۶؛ سالار جنگ اعظم (سید فاروق) ۶/۳؛ سالار جنگ ثالث ۳/۴ مع تصویر؛ مہاراجہ کوچ بہار، مہاراج پرتاپ چند، مونو گرام مع تصویر (تیرتھ رام) ۱/۸؛ رمیش چندر دت (واسدیو شاستری) ۳/۱؛ مسٹر حیدری بی۔اے، ہوم سکریٹری دولت آصفیہ حیدرآباد (حافظی) ۶/۷؛ مسٹر بی۔ایم مالاباری (مرحوم) پر ایڈیٹوریل نوٹ (؟) ۱/۶؛ مسز سروجنی نائیڈو (آمسند) ۶/۴؛ بیگم صاحبہ جنجیرہ ۲/۲؛ ایک مسافر لندن کی روانگی: رائے بریلی کے سید محمد عابد کے فرزند محمد زاہد (ممتاز جونپوری)؛ مسٹر روزویلٹ کی تقریر ایپریس سائیں (علی محمود۔مترجم) ۲/۳؛ راجہ رام موہن رائے (منوہر لال زتشی)؛ مسز سروجنی نائیڈو۔ مع تصویر (سید خورشید علی) ۳/۷۔

اخبارات و رسائل:

'ادیب' پر جن اخبارات و رسائل نے تبصرے کیے یا جن کا نوٹس ادیب میں بطور اطلاع یا ریویو کے لیا گیا (۱۹۱۰ء تا ۱۹۱۳ء) ان کے نام ابجدی ترتیب میں اس طرح ہیں، جن پر تبصرہ ہوا ہے ان کے لیے نمبر کا حوالہ بھی دے دیا گیا ہے۔

— آرمی نیوز اخبار (لدھیانہ)؛ آریہ گزٹ (لاہور)؛ آگرہ اخبار (آگرہ)؛ اتحاد، ڈاکخانہ بہار ضلع پٹنہ (۵/۷)؛ اخبار عام: ایڈیٹر۔ بند سہائے جی: — کچھ دنوں سے انہوں کے حواس ہو گئے تھے۔ اتفاق سے ایک روز مقدار میں زیادتی ہو گئی، ۱۶ مئی کی شام کو انتقال کر گئے (۵/۴)؛ ادب، مصطفیٰ خاں بی اے (۴/۰)؛ اردوئے معلّٰی: حسرت موہانی؛ استری، درپن:

زنانہ ہندی رسالہ، الہ آباد (رامیشوری نہرو) جو ۱۹۱۰ء سے عورتوں کو اخلاقی تعلیم دے رہا ہے (۴/۱)؛
انڈین کرسچین میسنجر (لکھنو)؛ **انڈین وٹنس** اخبار (کلکتہ)؛ **اودھ اخبار** (لکھنو)؛ **ایڈووکیٹ**
(لکھنو)؛ پٹنہ اخبار، ہفتہ وار ۸ ص (۵/۷)؛ **پرکاش** (لاہور)؛ **پیسہ اخبار** (لاہور)؛ **تمدن** (شیخ محمد اکرام)
توحید، ہفت روزہ (میرٹھ)؛ ایڈیٹر حسن نظامی۔ اب تک چھ نمبر نکلے (۵/۷)؛ **ٹریبیون** (لاہور)؛
خاتون (علی گڑھ)؛ **راجپوت گزٹ** لاہور؛ **روشنی**: ایڈیٹر پروفیسر رتن لال؛ **زبان** دہلی (دہلی)؛ ناز رقم
الہ آباد، کاام (۱)؛ زمانہ (کانپور)؛ **سرسوتی بھنڈار**: اس نام کا ایک ماہوار رسالہ زیر ایڈیٹری
بابو شیوبرت لال ورمن ایم۔اے لاہور سے شائع ہونا شروع ہوا ہے۔ جس کا مقصد ہندو فلسفہ کی اشاعت
اور علوم سنسکرت کا احیا ہے، جیسا کہ اس کے نام سے ظاہر ہے۔ اس رسالہ کے ہر نمبر میں کسی خاص سبجکٹ
پر ایک مکمل کتاب پیش کی جاتی ہے (۲/۲)؛ **سول اینڈ ملٹری گزٹ** (لودیانہ)؛ **صلائے عام** (دہلی)
(۲/۲)؛ **الصنعت** (لاہور) ۳/۳؛ **عصمت** (شیخ محمد اکرم)؛ **العلم** (لکھنو) (ابو العلا سعید احمد
ناطق لکھنوی) ۴/۴؛ **علی گڑھ انسٹی ٹیوٹ گزٹ** (علی گڑھ)؛ **فتنہ** (گورکھپور)؛ **فوجی اخبار** (لاہور)؛ **القلم**:
حکیم سید ابو العلا سعید احمد ناطق لکھنوی (۴/۷)؛ **کشمیری میگزین** (لاہور)؛ **لیڈر** (الہ آباد)؛
مارننگ (لاہور)؛ **مارواڑی** (کلکتہ)؛ **مجمع عالم** (مراد آباد)؛ **مخزن** (لاہور)؛ **مخزن مسیحی** (الہ آباد)؛ **مذاق** (شیخ محمد اکرام)
مرحوم عبد الرشید الخیری (اپریل ۱۹۱۱ء سے جاری) ۴/۱؛ **مساوات** (الہ آباد): ایڈیٹر
مولوی نذیر احمد علیگ، **دار السلطنت** صوبہ متحدہ میں کوئی اُردو اخبار نہ ہونا تعجب خیز
بات تھی (۵/۷)؛ **مسلم ریویو** (الہ آباد)؛ **مشرف** (گورکھپور)؛ **مشیر صحت** (ایڈیٹر مشکرداس) اکتوبر
۱۹۱۲ء؛ **المضمون** بنارس: محمد انصر الدین بیخود (۴/۷)؛ **مورخ** مدراس (محمد کمال الدین) دسمبر ۱۹۱۲ء
۴/۴؛ مورخ ہند؛ **مورخ دلگیر** (بدیع الدین فاروقی)؛ **الناظر**، لکھنو (۴/۱)؛
نظام المشائخ (دہلی)؛ **نقاد**: ایڈیٹر شاہ دلگیر اکبر آبادی (آغاز جنوری ۱۹۱۳ء)
نور افشاں، اخبار (لودیانہ)؛ **نیر اعظم** مراد آباد؛ **ہندوستان ریویو** (الہ آباد)؛
ہندوستان (لکھنو)؛ **ہیرو**، لاہور (کرشن نمبر)؛ **ہیرو سدھار** (کلکتہ)

متفرقات:

امپیریل لائبریری کا ضمیمہ۔ المؤمن) ۵/۳۰؛ سلاجقۂ روم کے ترکی سکہ جات (سید شمس اللہ قادری) ۵/۲۰؛ امریکہ حاضرہ کے قدیم جنگلات (ابراہیم خاں نجمی) ۴/۴؛ میکسیکو کی تباہی (علی حیدر طباطبائی) ۵/۱؛ مرحوم شہنشاہ جاپان اور جاپان کی ترقی (ایڈیٹوریل) ۲/۶ : ویسٹ منسٹر ایبے (حبیب پال سکینہ) ۳/۱؛ جہاز ٹائی ٹینک کی تباہی اور ڈیڑھ ہزار سے زائد بندگانِ خدا کی غرقابی: ایڈیٹوریل (شاکر) ۵/۵؛ فرانس کے اخبارات (شوکت میرٹھی) ۳/۴؛ تنقید کتب (سید القلم) ۲/۶؛ ۵-۶؛ تنقید تاریخ تمدن، (منوہر لال زتشی) ۱/۱؛ بکل کی کتاب مترجمۂ محمد احمد علی پر طویل تبصرہ۔ رسم بت پرستی پر حکیمانہ نظر (ایک طالب علم) ۱/۶؛

——— یورپ میں مشرقی علوم و فنون و تمدن و آثار وغیرہ کی تحقیقات کے لئے کوپن ہیگن میں ایک علمی محکمہ قائم ہے۔ کبھی کبھی اورینٹل کانفرنس کے اجلاس بھی وہاں ہوا کرتے ہیں۔ حال میں ہماری گورنمنٹ نے بھی ایک ایسی ہی کانفرنس کے انعقاد کی ضرورت محسوس کی جو ۱۲ اور ۱۳ ماہ حال کو شملہ میں منعقد ہوئی۔ گورنمنٹ ہند کے مشیر تعلیم مسٹر بٹلر اس کے میر مجلس تھے۔ ۱۸ ماہرانِ علوم کو اس میں شرکت کی دعوت دی گئی تھی، جن میں ۹ یورپین ۵ ہندو اور ۴ مسلمان تھے۔

بحث و تحقیق کے لئے حسب ذیل مضامین تجویز کیے گئے:

(۱) مشرقی علوم اور مشرقی زبانوں کی ترقی۔ (۲) تاریخی آثار قدیمہ کی تحقیقات (۳) مشرقی علوم کی امداد اور مغربی علوم حاصل کرنے کے لئے وظائف دینے کی عملی تدبیروں کو وسیع پیمانہ پر کس طرح اختیار کرنا ممکن ہے؟ (۴) اہل ہند کو ایسی تعلیم دینا جس سے وہ محکمۂ آثار قدیمہ کے عہدے حاصل کرنے کے قابل ہو سکیں۔ (۵) ہندوستان میں مشرقی علوم کی قدر و منزلت کیوں کر زیادہ ہو سکتی ہے۔ (۶) مشرقی زبانوں کے طریقۂ امتحان جاری کرنے کے لئے کیا کیا تدبیریں اختیار کی جائیں؟

یہ تمام مباحث نتیجہ خیز اور سود مند ہیں اور اگرچہ ان کے نتائج پر رائے زنی کرنا ہنوز قبل از وقت ہے، مگر اس میں شک نہیں کہ ان تجاویز کے لئے اگر کوئی صورت بھی نکالی گئی تو ملک کو بے انتہا

فوائد حاصل ہوں گے! اخبار میں جو مختصر کیفیت اس کانفرنس کی شائع ہوئی ہے اس سے واضح ہوتا ہے کہ قدیم مشرقی علوم کے کتب خانے قائم کرنے اور قلمی کتابوں کی فہرست تیار کرنے کی ضرورت پر بہت زور دیا گیا ہے۔ نیز یہ بھی قرار پایا ہے کہ گورنمنٹ سے سفارش کی جائے کہ کلکتہ میں مشرقی علوم کی تعلیم کے لئے ایک درس گاہ قائم کی جائے۔

(جولائی ۱۹۱۱ء)

کتابیں :۔

احمد حسن شوکت: حل قصاید خاقانی، حل نکات بیدل مسید احمد دہلوی: تسخیر شوہر، انشائے ہادی النسا، راحت زمانی، مہرافروز بیگم کا قصہ، کنز الفوائد، (کوچہ پنڈت دہلی) تفصیل کے لئے دیکھئے ۴/۱؛ محاکمہ زبان اُردو ۴/۶ ۱۰ انشائے اردو (سید محمود علی کے خطوط تیمرا یڈیٹر الحجاب کے نام) اشوک کی سوانح عمری (مانک راؤ وٹھل راؤ) ۴/۳؛ بچے کی تندرستی (عبدالعزیز نظمی کی عربی تصنیف کا ترجمہ: از محمد علیم انصاری)؛ بوستان آصفیہ (مانک راؤ وٹھل راؤ) ۴/۳؛ بیاض ارشد (تھانوی)؛ بھگت کبیر صاحب (ہادی احمد شاہ پھلواروی)؛ بہارستان الجزبنگ (گردھاری لال سکسینہ): صوبجات ہذا کی انتظامی رپورٹ بابت سال گزشتہ میں سارے صوبہ میں صرف دو کتابیں قابل تعریف سمجھی گئیں یہ اور شعر العجم؛ پولیس مین (ظفر عمر)؛ تفریح الحیات (مانک راؤ وٹھل راؤ) ۴/۳؛ حسن تخیل (مجموعہ کلام ارشد تھانوی)؛ سل و دق کا علاج والسداد (منشی ہرگووند پرشاد نگم (دہلی) رُود بینی (مانک راؤ وٹھل راؤ)؛ اخلاقی نصائح ۴/۳؛ کلام فیروز (حکیم فیروزالدین طغرائی امرتسری) ۴/۳؛ (باہمی ہندو مسلمان کا نفاق مٹانے کی غرض سے ایک نظم گنگ و زمزم بھی شامل ہے)۔ تمدنی زندگی (جیمس ایلن: ترجمہ لالہ رگھوبیر دیال میرٹھ) قران السعدین (راجہ راجیشور راؤ اصغر حیدرآبادی) تذکیر و تانیث پر؛ نور روح (قاضی جلیل الدین حسن حافظ پیلی بھیتی): نعتیہ دیوان محاکمہ مرکز اُردو۔ پرستان فلک (ادے بی پیکلے کی فیری لینڈ آف سائنس کا ترجمہ۔ از لالہ جیارام آنجہانی۔ تصحیح و ترجمہ از حاکم علی)؛ منشی شرف الدین احمد: (مندرجہ ذیل چھوٹے چھوٹے انگریزی رسالوں کا ترجمہ):- جہنم سے پہلا خط ("جس میں قوت ایمانی کا شاندار جلوہ دکھا کر بتایا گیا ہے کہ انسان اپنی کمزوریوں اور ناشائستہ عادات و اطوار سے کس طرح اپنے آپ کو تو جہنم بنا لیتا ہے")

۲۔ مارکوئیس آئیٹو (جاپان کے نامور مدبر کے حالات) ۳۔ مارشل یاماگاٹا (جاپان کا جنرل)

نپولین کی ماں ("نپولین" کا قول ہے کہ مجھ کو میری ماں کی تعلیم و تربیت سے یہ عظیم الشان مرتبہ حاصل ہوا ہے)۔ حسن تخیل: مصنف رشید احمد ارشد (سید محمد فاروقی) ۲/۶/۴۔ بوستان آصفیہ: مصنف مانک راؤ (ایڈیٹوریل) ۱/۱ ، دیوان وحشت ۱/۵؛ آئینۂ عبرت ۵/۴، شعر العجم ج ۲/۱۴؛ پرستان حکمت، مقالات شبلی، اخبار نویسوں کے حالات، مضامین حسن نظامی وغیرہ (تنقید کتب ۶/۶)؛ آئینۂ عظمت ہند (قدماء کے سیاحت نامہ ہند کا خلاصہ) ملک راج شرما ۶/۶؛ اتالیق بی بی (از چودھری محمد علی) ۱/۶؛ اقوال بدھ (دھمپد کا ترجمہ) از پنڈت مانک راؤ وٹھل راؤ، انڈین پریس الہ آباد ۱/۶؛ امثال (اردو پنجابی ضرب الامثال) از مرزا سلطان احمد ۱/۶؛ العین (از حکیم عبد العزیز کامل) ۲/۶؛ اوراق ماتم تسلیم (مرثیہ صبر رامپوری) ۲/۶؛ بھیشم پتاما (از ٹھاکر سکھ رام داس چوہان) ۱/۶؛ پنج پرکاش (بزرگوں کی آرا کا مجموعہ: از لالہ گنیش داس) ۲/۶؛ تاریخ جنگ ٹرکی و اٹلی حصہ اول (مولوی محمد شفیع الدین) ۲/۶؛ تاریخ جنگ طرابلس (قاضی عبد اللطیف) ۶/۶؛ تحقیق سخن (اصلاح سخن اور مذاق شاعری پیدا کرنے کے لیے۔ از شفق عماد پوری) ۱/۹؛ تلاطم ایران (شیکسپیر کے ایک ڈرامہ کا ترجمہ، سرزمین کی تبدیلی کے ساتھ۔ از سہراب جی پستنجی کانگا) ۶/۶؛ ترجمۂ مثنوی منظوم طرابلس (کریما پر مصرع لگا کر نظم کیا ہے۔ از حاجی محمد اسمٰعیل صبر) ۶/۶؛ حدائق البیان (عبد الغفور فاروقی محمد آباد گہنہ، اعظم گڑھ۔ فن مسائل پر: اس سے پہلے ان کی تصنیف مصباح الکلام فی طریق الاسلام) دفتر خیال (دیوان امیر اللہ تسلیم) ۱/۶؛ رہنمائے تعلیم (انگریزی سے ترجمہ ۲/۶)؛ جاماسپ نامہ (جاماسپ کی پیشگوئیاں، ترجمہ ملا داحدی) ۶/۶۔ سوانح عمری شہنشاہ جارج پنجم (از پنڈت اودے نرائن باجپئی) ۱/۶؛ اخبار نویسوں کے حالات (محمد الدین فوقی) ۶/۶؛ اسلام کا انجام (توفیق بکری کا ترجمہ حکیم محمود علی خان صاحب ماہر اکبر آبادی۔ یا حسن نظامی) ۶/۶؛ اسرار: (ذکر الاسرار، مصنفہ بہار السلطان ترجمہ حسن نظامی) ۶/۶؛ طالبان حق (احکیم سینکا وغیرہ از شفیع الدین صاحب ۲/۶)؛ طلوع و غروب (سوانح عمری سلیم از صبر رامپوری) ۱/۶؛ علاج الطیور (ڈاکٹر صدیق احسن بریلوی)؛ غنچۂ نوبہار (رباعیات از شفق عماد پوری) ۱/۶؛ فن گھوڑی سازی (ترجمہ رام خیرو زیوری) ۶/۶؛ کاشت زعفرانی (مراد آباد میں تجربہ (مصنفہ بابو کنج بہاری لال)

۶/۲؛ گلِ صد ورق (رباعیات - از محمد یوسف رنجور عظیم آبادی) ۱/۶؛ علاج بلا ڈاکٹر (تیرتھ رام فیروز پوری) ۶/۶؛ انگریزی محاورات؛ ۲ جلد (تیرتھ رام) ۶/۶؛ میلیریل فیور، یعنی موسمی تپ (ڈاکٹر محمد شریف خاں ہوشیارپور) ۶/۱؛ مرقع دربار (قصیدہ: از محمد عبدالکریم خاں صبر دہلوی) ۲/۶؛ خاکۂ نادر (راجدھانی دہلی و شہر کلکتہ، از نادر علی وکیل) ۳/۶؛ مضامین خواجہ حسن نظامی) ۶/۶؛ موتیوں کی کان (بزرگوں اور مشائخ کے نصائح — از بدرالنساء، لدھیانہ) ۶/۶؛ پادری ڈاکٹر سلیور نوس اسٹالی:- لڑکوں کا رہنما - نوجوانوں کا رہنما شوہر کا رہنما ۲/۶ (ترجمہ) پنجاب ریلیجس بک سوسائٹی؛ تاریخ احسن معروف بہ معین الطلبا (مولوی محمد عبدالحکیم، حاجی پور، مظفرپور) ۴/۷؛ تناسخ کی تردید (سیتارام، لاہور) ۳/۷ - شبلی نعمانی نے لکھا ہے عمر خیام تناسخ کا قائل تھا حالانکہ خیام خود کہتا ہے:

در باب تو این یک دم وقتت که نہ اوست — آن ترہ کہ بدرود و دیگر روید
تو زر نہ اے غافل نادان کہ ترا — در خاک ہند و باز بیرون آرند
گر جملہ رنگان یکی نامہ باد — "می خور کہ بدین جہان نمی آیی باز"

بچوں کے لئے مفید ونصیحت آموز کہانیاں (اشرودھے پرکاش دیو، لاہور) ۲/۷؛ ملک ہند کے زوال کے بواعث (پنڈت شیونا تھ شاستری کی بنگلہ سے ترجمہ) ۱/۷؛ مرشد کے قدموں کی برکت (الکینی مقدمہ: مسز اینی بسنٹ) تھیوسوفیکل سوسائٹی، بنارس) ۳/۷ — رسول کی عیدی (حسن نظامی) بچوں کے لئے ۳/۷ - مآثر الکرام (سید شمس اللہ قادری) یہ اس کتاب کا تعارف کراتے ہوئے لکھا ہے کہ آزاد بلگرامی نے دبستان مذاہب کا مصنف مرزا ذوالفقار موبد کو قرار دیا ہے۔

تصاویر :-

آزاد (محمد حسین) ۱/۳؛ اخبار نویسان لاہور ۲/۱؛ آل انڈیا اُردو کانفرنس: گروپ ۴/۳؛ ابر لکھنوی، لچھمن نرائن در ۵/۵؛ اجمل خاں ۷/۴؛ اسیر (سید مظفر علی) ۱/۴؛ اکبر الہ آبادی ۱/۱؛ امیر مینائی ۳/۷؛ امیر بدایونی، سکریٹری اردو کانفرنس ۲/۶؛ بقا (خلف صبا لکھنوی) ۴/۵؛ برق (لالہ پرشاد) ۴/۳؛ ٹیگور ۴/۵؛ جاوید لکھنوی (سید عبدہ، کاظم) ۳/۵؛ جلال لکھنوی (تصویر بتوسط سردار امرتسری) ۲/۱؛ جے۔ آر۔ ڈا ۳/۲؛

خلیق دہلوی (منشی عبدالخالق) ۶/۵ ؛ چراغ حسلی ۶/۵ ؛ ذکاؤ اللہ (۲/۴) ؛ ذوکی دہلوی ۷/۳ ؛ رشید لکھنوی (پیارے صاحب) ۲/۵ ؛ ریاض خیرآبادی (۲/۳) ؛ راحت حسین ۲/۳ ؛ سروجنی نائیڈو ۷/۳ ؛ سلطان احمد خان بہادر، مرزا ۳/۳ ؛ صفدر علی خاں صفدر رامپوری ۶/۱ ؛ سید احمد دہلوی ۴/۳ ؛ شاد (کشن پرشاد)، ۵/۵ ؛ شبلی ۴/۱ ؛ شرر ۱/۴ ؛ شاہ عالم ثانی کا دربار (ایک مرقع) ۲/۳ ؛ شوق قدوائی ۵/۲ ، شوکت میرٹھی ۶/۶ ؛ عثمان علی خان نظام دکن ۴/۴ ؛ عزیز لکھنوی ۴/۳ ؛ عزیز مرزا ۵/۳ ؛ عماد الملک ۶/۳ ؛ عثمان علی خاں مع اسٹاف : افسر الملک، شاد، احمد حسین وغیرہ ۶/۴ ؛ فتح حیدر پسر اکبر ٹیپو سلطان ۳/۲ ؛ کرامت حسین (جسٹس) ۵/۴ ؛ کیفی (پنڈت برجموہن دتاتریہ) ۶/۴ مع داڑھی فرنچ کٹ ۶/۴ ؛ غالب ۶/۱ ؛ ماہ عظیم آبادی (سید امجد حسین) ۶/۶ ؛ محبوب علی خاں نظام دکن ۴/۴ ؛ محروم (تلوک چند) ۵/۵ ۔ محشر لکھنوی (مرزا کاظم حسین) ۳/۴ ؛ مہر (حاتم علی) ۶/۳ ؛ مغل بادشاہ : گروپ ۵/۱ ؛ مغل بیگمات ۵/۱ ؛ نادر کاکوری ۱/۵ ؛ نذیر احمد ۵/۶ ؛ نظم طباطبائی ۳/۲ ؛ ندوۃ العلما : گروپ ۵/۳ ؛ نظام علی خاں آصف جاہ ثانی کے دربار کا ایک مرقع ۶/۵ ؛ نوابانِ اودھ (گروپ) ۵/۱ ؛ ہنس راج بی اے ۔ (پرنسپل ڈی اے وی کالج، لاہور) : دو تصویریں : ۱۸۸۶ء ۱۹۱۱ء (۵/۳) ۔ سالار جنگ ثالث، یوسف علی خان ۶/۳ ؛ سالار جنگ (میر تراب علی خاں) ۴/۰ ؛ بعض مشاہیر مصوروں کے نمونے ۱/۱، ۲ اور بقیہ اکثر شمارے ۔

نوبت رائے نظر لکھنوی

(ولادت ۱۸۶۴ء وفات ۱۹۲۳ء)

جگر بریلوی نے اپنی کتاب "یادِ رفتگاں" میں نظر کے بارے میں قیمتی معلومات فراہم کی ہیں جو دوسری جگہوں پر دستیاب نہیں ہوتیں۔ اس کے ضروری اقتباسات درج ذیل ہیں:

"لکھنؤ کی سرزمین بھی عجیب سرزمین ہے۔ .... آپ کا نام نوبت رائے تھا سکسینہ کایستھوں کے گھرانے میں آنکھ کھولی۔ فارسی تعلیم میں ڈالی گئی۔ کچھ دنوں بعد مولوی صاحب نے مکتب کی رسم ادا کی۔ تھوڑے عرصہ میں خاصی استعداد بہم پہنچائی۔ انگریزی بھی لکھنے پڑھنے کے قابل سیکھ لی.... شعر کہنا شروع کیا..... ۱۸۸۴ء میں آغا مظہر کے شاگرد ہوئے جن کا سلسلۂ شاعری مصحفی تک پہنچتا ہے..... بڑی عزت و وقار کے ساتھ زندگی بسر کی لیکن معیشت کی طرف سے بے فکری کبھی نصیب نہ ہوئی۔ وہ شاعر تھے، ادیب تھے۔ قلم پر ان کی معاش کا انحصار تھا۔ ۱۸۹۷ء میں انہوں نے اپنا مشہور رسالہ "خدنگ نظر" نکالا، جو سات سال بعد مالی مشکلات کے باعث بند کرنا پڑا.... خدنگ نظر' میں ابتداءً غزلیں ہی شائع ہوتی تھیں' جن کے لئے خاص طور سے مشاعرے کئے جاتے تھے۔ کچھ دنوں بعد خدنگ نظر میں مضامین نثر کا اضافہ ہونے لگا تھا۔

..... ۱۹۰۵ء میں منشی دیا نرائن نگم ایڈیٹر رسالہ 'زمانہ' نے آپ کو کانپور بلایا اور 'زمانہ' کے اسٹاف میں شامل کر لیا۔ ۱۹۱۰ء میں آپ انڈین پریس الٰہ آباد میں چلے گئے۔ وہاں سے 'ادیب' کا اجرا کیا ڈیڑھ سال بعد ۱۹۱۱ء میں وہاں سے مستعفی ہو کر لکھنؤ چلے آئے۔ تھوڑے دنوں بعد پھر کانپور آ کر 'زمانہ' کے اسٹاف میں شامل ہو گئے۔ اب کی مرتبہ اخبار 'آزاد' کی ترتیب اور نگرانی بھی جو 'زمانہ' کے ہی دفتر سے ہفتہ وار نکلتا تھا . . . .

. . . . آپ کے سپرد ہو گئی۔ ۱۹۱۴ء میں پھر لکھنؤ چلے آئے۔ ظاہر ہے غربت کا زمانہ ناساز گار رہا۔ لکھنؤ میں راے بہادر منشی پراگ نرائن بھارگو، مالک مطبع نولکشور' اودھ اخبار' کی قدردانی سے اخبار 'تفریح' کی ادارت آپ کے سپرد ہوئی۔ تھوڑے دنوں بعد لکھنؤ کے سب سے قدیم اور مشہور اخبار "اودھ اخبار" کی ادارت بھی آپ کو مل گئی۔ 'اودھ اخبار' میں آپ نے اس قدر تن دہی اور دماغ سوزی سے کام کیا کہ آپ کی

صحت خراب ہوگئی اور اس سے تعلق منقطع کرنا پڑا۔ اس کے بعد پنڈت برجناتھ شرما ایم۔ اے ایل، ایل بی کی تحریک سے اخبار خادم ہند سے وابستہ ہوگئے، غالباً ۱۹۱۵ء میں۔ یہ اخبار امن سبھا کی طرف سے نکلتا تھا۔ نظر نے اس پرچے کو پسندیدہ اور معتبر پرچہ بنا دیا۔ لیکن یہ اخبار آپ کی قابلیتوں کے اظہار کے لئے تنگ اور ناموزوں میدان تھا۔ اہل ملک جانتے ہیں امن سبھا کس ڈھونگ کا نام تھا۔ اس کے صحیفے کو چلانے کے لئے نظر کو آزادی تحریر کا کتنا خون کرنا پڑا ہوگا اور طبیعت کے قدرتی بہاؤ کو کس قدر دبانا اور بدلنا پڑا ہوگا۔

نظر دبلے پتلے میانہ قد بزرگ تھے۔ رنگ گندمی تھا۔ لباس میں سادگی تھی، مگر مزاج میں بے انتہا صفائی اور نفاست تھی۔ تصنع اور بناوٹ سے بہت دور تھے۔ کسی قسم کی نمود و نمائش نہیں پسند کرتے تھے۔ طبیعت بہت غیور، خود دار اور متین تھی۔ اخلاق بڑا شگفتہ تھا۔ ہر بات میں حسن اور لطافت مدنظر رکھتے تھے۔ یہی حسن و لطافت کا جوہر شاعری، مصوری اور خوش نویسی میں کمال بن کر چمکا۔ شاعر تو تھے ہی، تصویر بڑی چابکدستی سے کھینچتے تھے، خط نہایت پاکیزہ اور روشن تھا۔ چوسر اور گنجفہ کا شوق تھا۔ شطرنج تو خوب ہی کھیلتے تھے۔

فکر معیشت سے کبھی نظر کو نجات نہیں ملی جیسا کہ لکھا گیا۔ صحت بھی کچھ اچھی نہ تھی۔ دمہ کا مرض گھن کی طرح لگا تھا، جس نے آخرالامر جان لے کر پیچھا چھوڑا۔ خانگی صدمے بھی ایسے ایسے پہنچے کہ کلیجہ پاش پاش ہوگیا۔ کوئی لڑکا تو آپ کا تھا نہیں۔۔ ہاں تھیں ایک بیٹی تھی اور ایک نواسہ۔ یہی نواسہ آنکھوں کا نور، تمناؤں کی کھیتی، زندگی کا سہارا اور روح کی راحت تھی۔ پہلے نواسے ہی کو اجل آئی۔ نظر کا کلیجہ پھٹ گیا، کمر ٹوٹ گئی۔ نگاہوں میں دنیا تاریک ہوگئی۔ اس سانحہ پر ایک نوحہ آپ نے لکھا جو واقعی دل ہلا دینے والا ہے۔ اپنی حالت کا بالکل سچا نقشہ کھینچا ہے، لکھتے ہیں:

تھمو تھمو کر اس اجڑے مکاں کا تھا یہ چراغ   بہار پر تھا اسی نونہال سے یہ باغ
نہ ہوگا اب مجھے حاصل کبھی جہاں میں فراغ   تمام عمر دلِ ناتواں ہے اور یہ داغ

فغانِ بلبلِ جاں دل کے پار ہوتی ہے
نظر کے باغ سے رخصت بہار ہوتی ہے

اور یہ امر واقعہ ہے کہ 'نظر' کے باغ سے ہمیشہ کے لئے بہار رخصت ہوگئی۔ لیکن قدرت کو ترس نہ آیا، تھوڑے دنوں بعد ماں کا انتقال ہوا، لکھتے ہیں:

اشک خونیں بارہا ٹپکے تھے آنکھوں سے مگر اتنی سرخی نہ تھی خونِ تمنا میں کبھی
ہو گیا آغوشِ مادر بھی جدا آج اے نظرؔ اب ملیگی ایسی راحت پھر نہ دنیا میں کبھی

لیکن صدموں کی ابھی انتہا نہیں ہوئی تھی۔ آپ کے بھائی کے داماد منشی ماتا پرشاد آپ کے پڑوس میں رہتے تھے۔ ان کا ایک چار سال کا بچہ تھا۔ نظرؔ اپنے کھوئے ہوئے نواسہ کو اس بچہ میں دیکھنے لگے اور اپنے زخموں کا مرہم اس کی محبت میں حاصل کرنے لگے۔ بیشتر اسے اپنے پاس رکھتے۔ بڑے لاڈ و پیار سے کھلاتے پلاتے اور پاس سُلاتے۔ تھوڑے دنوں بعد اجل نے اسے بھی تاکا۔ دفعتہً ایک روز چھت سے گرا، چار دن بعد جان نکل گئی۔ ایسے روح فرسا سانحات کی کون تاب لا سکتا ہے۔ جتنے دن جئے آزردہ جئے۔ آخر خود بھی یہ کہتے ہوئے ایک روز دنیا سے رخصت ہو گئے:

اے انقلابِ عالم تو بھی گواہ رہنا کاٹی ہے عمر ہم نے پہلو بدل بدل کر

حضرت محشرؔ لکھنوی نے تاریخ کہی:

کلکِ محشرؔ نے لکھا سالِ وفات شاعرِ کامل نظر سے چھپ گیا

آپ کی انشا پردازی کے متعلق منشی دیا نرائن نگم ایڈیٹر زمانہ کے جُبلی نمبر میں لکھتے ہیں:

"گو انگریزی میں اسکول کا معمولی کورس بھی ختم نہ کیا تھا لیکن دقیق سے دقیق مضامین کا بخوبی ترجمہ کر لیتے تھے۔ . . . . آپ کی پہلی تنقید نقاد لکھنوی کے نام سے جون ۱۹۰۵ء کے زمانہ میں مثنوی گلزارِ نسیم کے متعلق شائع ہوئی تھی۔ اس کے بعد آپ کی اکثر عالمانہ تنقیدیں شائع ہوتی رہیں۔ میر شکوہ آبادی، داغ دہلوی، رجب علی سرور پر آپکے مضامین اپنا جواب نہیں رکھتے۔ زمانہ میں ایک سلسلۂ مضامین اُردو رسالوں کے حصۂ نظم کی تنقید کا بھی شروع کیا گیا تھا۔ یہ نظرؔ صاحب ہی کا لکھا ہوا ہوتا تھا۔ خطوطِ اکبر پر آپنے ایک آزاد اور عالمانہ تنقید زمانہ میں لکھی تھی۔"

پیارے لال شاکرؔ میرٹھی

ولادت ۱۸۸۰ء۔ وفات ۱۹۵۶ء

پیارے لال شاکرؔ کے حالات دو ماخذوں سے درج کئے جاتے ہیں۔ پہلا تذکرہ خمخانۂ جاوید اور دوسرا ان کا اپنا خاندانی ماخذ۔ خمخانہ، ج ۴، اشاعت ۱۹۲۶ء میں مندرجہ ذیل فروری

اطلاعات ملتی ہیں :

"باشندہ میرٹھ مقیم لکھنو۔ شاگرد حضرت شوکت میرٹھی۔ مذہباً عیسائی مگر زبانِ اُردو کے اچھے ماہر اور انشاء پردازی کے دلدادہ ہیں۔ پہلے مختلف رسالوں میں مضامین نظم و نثر ایک مدت تک شائع کرتے رہے؛ پھر رسالہ 'ادیب' الٰہ آباد میں دو سال کے قریب ایڈیٹر رہے۔ جب رسالہ بند ہو گیا تو خود لکھنو سے 'العصر' نامی ایک باتصویر رسالہ جس کو 'ادیب' کی نشانی کہا جائے شائع کرنا شروع کیا۔ وہ بھی دو برس سے زیادہ نہ چلا۔ رباعیات لکھنے کی خوب مشق کی ہے۔ کلام میں شوخی اور متانت دونوں موجود ہیں... مدتوں منشی نوبت رائے نظر سے دوستی اور رفاقت رہی اور کلام میں بھی ان سے مشورہ کرتے رہے۔"

مسٹر رائے ڈبلو تھامس خویش پیارے لال شاکر کے ذریعہ فراہم کردہ اطلاعات کے مطابق پیارے لال شاکر کی پیدائش میرٹھ میں بتاریخ ۱۳ مارچ ۱۸۸۰ء ہوئی اور ۲۰ فروری ۱۹۵۶ء کو اس دنیا سے کوچ کر گئے۔ ان کی قبر مسیحی قبرستان پہاڑ گنج میں ہے۔ مرحوم انگریزی، سنسکرت اور ہندی زبانوں کے ماہر اور اردو کے دلدادہ تھے۔ آپ نے اُردو میں ان زبانوں سے کئی کتابوں کا ترجمہ کیا۔ 'میگھ دوت' کا ترجمہ ان کی یادگار ہے۔ آپ نے رسالہ 'دکن ہند' اپنی ادارت میں جاری کیا تھا جو بعد میں بند ہو گیا۔ آپ نے 'زندگی' نام کا رسالہ بھی جاری کیا جو بعد میں بھی چلتی قبر سے جناب مسیح والی کی ادارت میں نکلتا رہا۔ مشہور اداکارہ مرحومہ مینا کماری آپ کی نواسی تھیں۔

شاکر نے بہت لکھا اور اپنے رسالوں کے علاوہ اپنے عہد کے اکثر معیاری رسائل میں ان کا کلام نظم و نثر کثرت سے شائع ہوتا رہا۔

شاکر کے چند اپنے بیانات :

—— "۱۸۸۷ء میں لکھنؤ سے بھی اسی نام سے ایک رسالہ مولوی ہدایت رسول کی ایڈیٹری میں جاری ہوا تھا... فیروز آبادی 'ادیب' ۱۸۹۹ء میں جاری ہوا تھا... حیدر آبادی 'ادیب' اب تک جاری ہے۔" (العصر، مارچ ۱۹۱۳ء)

—— "الٰہ آباد کا نامور رسالہ 'ادیب' جو اپنی ظاہری اور معنوی خوبیوں کے لحاظ سے دنیائے ادب میں چوٹی کا رسالہ سمجھا جاتا تھا اور جس کے علمی اور لٹریری کارنامے مدت تک ارباب ذوق نہیں بھول سکتے افسوس ہے جولائی ۱۹۱۲ء سے بند ہو گیا اور تشنہ کامانِ ادب کو اپنی یاد میں لذت کش حسرت چھوڑ گیا۔ اس کے بند ہو جانے کا افسوس گو تمام بہی خواہانِ اردو کو ہے، لیکن جو صدمہ ہم کو یا حضرت نظر لکھنوی کو محسوس ہو سکتا ہے وہ اور ہی ہے۔ اصل یہ ہے کہ اردو میں صرف 'ادیب' ہی پہلا رسالہ تھا جو یورپ اور مصر و قسطنطنیہ کے ذریں رسائل کے مقابلہ میں فخریہ

پیش کیا جاسکتا تھا۔ اس نے ظاہر کردیا تھا کہ نفاست طبع اور مذاق سلیم کا احساس ابھی ہندوستان کے افراد سے مفقود نہیں ہوا ہے۔ اس گلشن ادب کی آبیاری کا فخر اولیں جناب نظر کو حاصل رہا۔ موصوف نے ایک برس چار ماہ اس کو ایڈٹ کیا۔ ان کے بعد ہم ایک برس آٹھ ماہ تک اپنی امکانی کوشش سے اس کی خدمت کرتے رہے ہمارے بعد میر حسیر چھ ماہ 'ادیب' کی خدمت گزاری اور اپنے فرائض ایڈیٹری کی ادائی میں مصروف رہے، لیکن افسوس ہے کہ اس تیسرے دور کا مستقبل جس قدر شاندار بتایا گیا تھا، اسی قدر نامبارک ثابت ہوا۔

'ادیب' کو دیگر اردو رسائل کی طرح عام ناقدر دانی کی شکایت کبھی نہیں ہوئی بلکہ پبلک نے جس فراخدلی سے ادیب کی قدر افزائی فرمائی اتنی کسی دوسرے رسالہ کو مشکل سے حاصل ہو سکتی ہے۔ ہمارے زمانے میں وہ ۱۵ سو چھپتا تھا اور تقریباً ۱۴ سو اس کے خریدار تھے۔ ہمعصر مئید (لاجد) کا یہ قیاس بالکل خلاف واقع ہے کہ 'ادیب' کو مالی مشکلات یا خسارہ نے اس ناخوشگوار انجام کے لئے تیار و آمادہ کیا، اور بیان ہم بھی ہمعصر موصوف کا نہایت بیجا اور غلط ہے کہ ملک کے بہترین رسالے اردو داں پبلک کی لا پرواہی بدمذاقی اور ناقدر دانی کے سبب بے موت مر گئے ہیں اور جو زندہ ہیں وہ بھی کچھ بہت اطمینان بخش حالت میں نہیں ہیں۔ اس کے بند ہو جانے کا سبب اردو پبلک کی ناقدر دانی اور بدمذاقی ہرگز نہیں ہے، بلکہ وہ اسباب اور ہی ہیں جن کا اظہار یہاں کچھ بے ضرورت اور غیر مفید معلوم ہوتا ہے .... (العصر اگست۔ ستمبر ۱۹۱۳ء)

میر حسیر عظیم آبادی

ولادت ۱۸۸۲ء - وفات ۱۹۲۲ء

میر حسیر عظیم آبادی کے بارے میں 'ندیم' بہار نمبر ۱۹۴۰ء میں حسب ذیل اطلاعات مذکور ہیں:

"بہار کے ان باکمالوں میں جو وقت سے پہلے دار آخرت کو چل بسے اور دنیا ان کے حالات سے روشناس نہ ہو سکی سید محمد قاسم رضوی حسیر عظیم آبادی بھی ہیں۔ یہ اردو کے اچھے انشا پرداز اور شاعر تھے۔ مختلف علمی رسالوں (ادیب الہ آباد وغیرہ) کے ایڈیٹر رہے۔ نقاد اور دوسرے بلند پایہ رسالوں میں ان کے مضامین شائع ہوتے تھے۔ امپیریل لائبریری کلکتہ میں فہرست سازی کی خدمت بھی انجام دی۔ وفات ۱۹۲۲ء میں ہوئی۔ عمر چالیس سے زائد تھی۔

غلطنامہ

رسالہ "ادیب" الہ آباد: تعارف و انتخاب

صفحہ/سطر	غلط	صحیح
۹۰/۵	حسیر	حسیر
〃/〃	جاشین	جانشین
〃/۹	راکے	رائے
۹۱/۲	نوعبت ایسی	نوعیت ایسی
〃/۹	مخزن	مخزن
〃/۱۶	شر	نشر
۹۲/۱۵	رسالے	سادے
〃/۲۰	آخر	آخری
〃/حاشیہ	جولائی ۷...	جولائی ۷، ۱۸۹ء میں
۹۳/۱۳	آزادر	، آزادہ رو
۹۵/۱۵	(زمانہ)	زمانہ
〃/۱۸	صفوکا ٹائپ	صفو ٹائپ
〃/۱۹	عمارت	عمارات
〃/۲۳	نظر آتا ہے اور جو تنوع	نظر آتا ہے اور جو تنوع
۹۶/۱۲	زمانہ	"زمانہ
〃/آخری سطر کے بعد پڑھا جائے:	"ادیب کا موضوع وار اشاریہ ملاحظہ ہو"	
۹۹/۳	مسوہر	منوہر
۹۹/۱۰	تعلم	تعلیم
〃/۲۱	سمنت	ہیمنت
۱۰۰/۱۰	تاریخ	"تاریخ
〃/۱۳	۵/۲	۲/۵
۱۰۱/۷	تقی)	تقی)؛
〃/۱۲	صوبہ جاش	صوبہ جات

صفحہ/سطر	غلط	صحیح
〃/۱۹	میر حسن	؛ میر حسن
〃/۲۱	ہردونی	ہردوئی
۱۰۲/۵	جوال	جوالا
〃/۷	..کی	تاریکی
〃/۹	تجھے	(تجھے
〃/۱۰	گیا ہے	گیا ہے)؛
〃/۱۵	حیدر نسخو	نسخہ
〃/۱۶	لکھنوی)-	لکھنوی) ۶/۶
۱۰۳/۷	بجائی نزع	بجائی نے نزع
۱۰۳/۱۲	سہارے:	سہارے سرور:
۱۰۴/۷	در-	در (چکبست) ۱/۱
〃/۹	شذدہ	شذرہ
۱۰۵/۸	میں - یہ	میں یہ
۱۰۶/۲	آر..ے	آرزوے
〃/۱۴	سلم دمبادی	علم مبادی
〃/۱۹	تلاقی	تلافی
۱۰۷/۱۰	رمیل ماۃ	رمیل، ماۃ
〃/۱۷	سید غلام مصطفیٰ	(سید غلام مصطفیٰ)
〃/۲۳	حسین،	حسین
[illegible]		[illegible]
〃/۱۳	اپیرس	، پیرس
〃/۲۱	مبند	گوبند
۱۰۶/۱۰-۱۱	الفقم ... ۱۲/۸	پوری عبارت قلمزد کی جائے

صفحہ/سطر	غلط	صحیح
۱۰۹/۱۳	مختبر	مخبر
〃/۱۸	الناظر	النّاظر
۱۱۰/۲	سلاجعہ	سلاجقہ
〃/〃	نوادری	قادری
〃/	حبدر	حیدر
〃/۱۷	اثار	آثار
۱۱۱/۶	بیدل	بیدل؛
۱۱۲/۲۱	سلیم	تسلیم
۱۱۳/۱۰	باب.. ذمہ	یاب... دمہ
〃/	درخاک ہند	درخاک سرہند
〃/۳	متوسط	بتوسط
۱۱۴/۷	۶/۳ مع	مع
۱۱۶/۱۳	اخر	آخر

غلطنامہ: انتخاب ادیب

صفحہ ۵/سطر ۲۱ مرزا غالب کو مزار غالب پڑھا جائے

لکھنے والوں کے تعارف میں: عرش گیاوی کی تاریخ وفات ۱۳ جولائی ۱۹۲۶ء پڑھی جائے؛ اور حکیم عبدالکریم برہم فتح پوری کے بارے میں صرف اتنا کہ ۱۹۲۷ء تک زندہ تھے۔

awakned—and those who are intoxicated and fallen come back to their senses—Give up all talks of those who are long dead—They would come back to life and become busy with their works.)

In conclusion I would like to indicate a number of terms that occur in the marginal notes without citation of their contexts: *Tajalli-i-zuhur-i-Tā'āt* (illumination, manifestation or beatific vision of the Divine Essence); *'ināyat wa ghairat-i-Ḥaq* (divine favours and a nice sense of honour); *iradat* (discipleship); *kashf* (revelation); *Fanā wa Baqā* (antihilation and subsistence); *muḥāsabah* (stock-taking of oneself; self-introspection); *mushashadah* (contemplation of the Divine Essesnce, or vision); *mukashafah* (intuition or ecstatic contemplation of supersensory realities); *Murāqabah* (contemplation or meditation); *zikr* (remembrance of the name of God); *zuhd* (abstinence); *Taqlid* (knowledge gained through tradition); *waṣl* or *ittiṣāl* (union); *ma'rifat* (gnosis); *Tawakkul* (trust in God); *riza* (submission); *tammat* (vain glory); *Tā'at wa muharramat* (acts of devotion prohibited things); *Himmat wa ṭalab* (aspiration and quest); and *Ḥurriyat* (independence).

•

(Fraternity, they say, means that you direct to your own use the wealth and possessions of others just as an owner disposes of them. He does not require permission to do so.)

Tafakkur na anast kih sar dar gariban nihad wa andūh-i-khurdan wa pūshidan-i-gardan gīrad, ya dar khwab rawad. (f. 190)

(Consideration does not mean that one should be thoughtfully sorrowful or be in an anxious mood about diet and dress, and fall asleep in such a state. f. 190)

Tafakkur dar khubthha-i-nafs-i-khud wa tafakkur dar ni'matha-i-khudawand ast. (f. 101)

(One should meditate on the blemishes of one's lower self and, at the same time, on the gracious boons of God. f. 101)

Tajrīd az 'ala'iq wa khala'iq buwad wa tafrīd az khud. (f. 106)

(*Tajrīd* is divesting oneself of all attachments, all creatures or people, while *Tafrīd* (leading a solitary life on accout of devotion) implies separation from one's lower self. f. 106)

Khudawand khwast kih ṣun'-i-khud ra ẓahir kunad, 'alam afrid; wa khwast kih khud ra ẓahir kunad, Ādam afrid. (f. 106)

(God wished to display His inventions and, therefore, He created the world. He wanted to manifest Himself and so He created Adam. f. 106)

Dar biyaban-i Hindustan ba-tan-i barahnah wa ba-shikam-i gursnah dawanidan athar-i qahr wa gharamat ast dar nihayat (f. 38)
(To make ill-clad or bare-bodied hunger-striken men run in the wilderness of Hindustan is to invite the vestiges of severe calamity—a debt which will have to be paid.)

'Ulama-i su' Kasi Kasmi ra guyand kih ru-i ishan janib-i dunya bashad wa pusht-i ishan ba-janib-i 'uqba. (f. 174b)

[Bad or false scholars (theologiaus) are those whose face is towards this world and back is towards the future state of life to come.]

Hasil zi Sama' khuftah bidar shawad, Wa mast buwad fatadah hushyar shawad: Bugzar hadith-i murdah-i dirinah, zindah shawad az sama' wa dar kar shawad.

(The gain from *Sama'* is that those who are asleep are

all veils from his heart and he becomes confirmed in the divine realities. But he is deficient in handling worldly affairs and does not realize that such matters have their own effects. Except for his own tastes and inclinations towards the fruits of worldly affairs that occupy his attention, he does not observe what is obligatory.)

Chūn kashf wa karamat-i-khwīsh nagah bar khalq izhar kard. . . .ū ra dar dunya nabayad būd, mībayad murd, zīrakih agar ū manad fitnah qa'im shawad. (f. 123)

(Anyone who suddenly makes manifest his secrets or miraculous feats in front of God's creatures, shouldn't remain in this world. If he were to live on, a hidden calamity would break forth. These were the blessed words of the Master of the World. f. 123)

Ta sagi ra yar ast, sangi ra dīdar ast, mara ba naumīdi chih kar ast. Ilahi! in kar ghayat ast. warna az sagi wa sangi chih ja-i-ḥikayat ast. (f. 250)

(So long as there is a dog as a friend and a stony cave in sight, I have no reason to feel any despair. O God, this affair is of extreme significance. Otherwise, what is to be said about a dog or a stone ? f. 250)

Mu'jib kasi ra guyand kih kar wa hal-i khud ra ba-nazar-i khush wa pasandidagi binad.

The word *mu'jib* (one who is pleased with and admires himself) is applied to one who views with pleasure and appreciation his own actions and conditions, (transactions aud situation.)

Maḥabbat anast kih anchih ba'ist-i-tū bashad chūn dunya wa ghair-i-an, ba'd az wujūd dast az way baz darī, Ḥaqq ra gīri.

(*Maḥabbat*, affection, means that whatever you deem to be necessary for yourself such as the world and things other than that, except for your own existence you would withhold your hands from them and adhere to God.)

Chahar chīz 'ujub, chaplūsī, parsa'ī, 'adl wa inṣāf, babīnī 'ajab ast.

(It would be astonishing if you were to see self-admiration or conceit, flattery or fawning, together with justice and equity.)

Ukhuwwat anra guyand kih taṣarruf kunī dar mal wa imlak-i-digari chūn ṣaḥib-i-taṣarruf azan najūyad

dawām-i-ta'at bar āyad maghrūr ast wa az 'ālam-i-ma'rifat dūr ast.

(whoever imagines that certain affairs of his are the outcome of his plentiful acts of worship and constant devotion, is an arrogant individual who is very far from real knowledge—f. 38.)

Ān wahm kih man būdam, andar maidān-i-aḥdīyat rasīdam. Ānchunān nabūd balkih maḥḍ wahm būd.

(It was a false conception to say that one has existed and arrived in the arena of unity. This was not the case. It was sheer conjecture ! f. 64)

Dīgrān kih 'aṭsah mī-kunand al-ḥamdu li'llāh guyand ba-i'tibār-i-ānkih dar ḥālat-i-ṣiḥḥat āmad, pas ba-i'tibar-i-ṣiḥḥat al-ḥamdu li'llāh guyand.

(As regards others who, when they sneeze, utter "Praise be to the Lord", the reason is that there is no sneezing in a state of sickness. One is seized of such an action only when one is in a healthy condition. Hence people exclaim, "God be praised" ! f. 12)

Muqallid rā bar andāzah-i-īman taqlīdi, mustadrik rā bar andāzah-i-īmān istidlāli wa 'ārif rā bar andāzah-i-īman mushāhadati.

(A follower, if measured by his faith, becomes an imitator; a man of understanding possesses the capacity to grasp facts mentally and becomes argumentative on the strength of his convictions; while a knower of divine secrets is endowed with contemplation (the vision of future or invisible things) in proportion to the good faith he possesses. f. 96).

Har kirā ṣifat-i-'ijz ast ūrā bar qudrat-i-qadir ast. Har kirā jihl ast ūrā ba 'ilm-i-'alim rah nist.

(He who is possessed of the quality of humility has the way opened towards the power of the Omnipotent God; while one who is foolish or ignorant has no access to the knowledge of the learned ones. f. 140)

Majdhūb ānast kih suluk nadarad, amma Ḥaqq ta'ālā ḥijāb az dil-i-ū bar-giriftah bāshad, wa ḥaqā'iq-i-yaqīn bar way ẓāhir kardah; ammā dar ṭarīq-i-mu'āmalah muqṣir bāshad; wa nadānad kih mu'āmalah ra atharatast. Pas ū baja-i-ḥaẓ kih bar khurdar gashtah bashad wa dar ṭariq-i-a'mal juz ba farīḍah mashghūl nashawad.

(A *Majdhūb* (attracted) is he who does not follow any rule or institution (*Sulūk*), yet God Most High lifts him up and takes away

money, furniture, clothes and effects, estates or possessions, conveyances and cattle. All five serve as so many veils.)

Bidān kih tamāmat-i-ḥarakāt wa sakanāt-i-makhlūqāt-i bā khudā'i bi-khudā'i-nist. (f. 83 a)

(Know that all movements, gestures and postures of creatures are ordained by God and are not beyond or apart from His directing grace.)

Qaḍā wa qadr dū ḥukm-i-bārī ta'ālā ast, ammā qaḍā ḥukm-i mujmal ast wa qadr hukm-i-mufaṣṣal ya'nī qadr 'ibārat az tartīb-i-ba'ḍī asbāb bar ba'ḍī. (f. 133 a)

(Fate and predestination are both divine decrees. Fate is an all-embracing mandate, while predestination is a particularized, diffused decree, arranged according to causal relations of one thing to another.)

Bā man būd har chih būd, bā man buwad har chih buwad. (f. 83 a)

(It was with me, no matter what happened : it will be with me, no matter what might happen.) It should be noted that these observations, especially the last, which appears to be a Persian version of the Arabic expression, *bi mā kāna* and *bi mā yakūn*, refer to orthodox Ash'arite views, and were also in accord with those of the Sufis about the concept of God as being the real Executor as well as the Redeemer, everything being contingent upon God's will. An eighteenth-century Urdu poet has put the same idea thus :

Nā ḥaq ham majbūron par hai tuhmat khud mukhtārī ki; Jo bhī karain hain āp kare hain, hamko 'abath badnām kiya !

(Without justification, we have been charged with volition :

whatever He does is His very own yet, absurdly, we are blamed !) Here are some more short, pointed sentences and expressions.

Qaḍā wa qadr bar dū nau' ast. Qaḍā-i-mu'allaq wa qaḍā-i-mubram. Ammā dar qaḍā-i-mu'allaq radd-i-balā ba du'ā wa ṣadqah rawā bāshad, ammā dar qaḍā-i-mubram du'ā wa ṣadqah hīch sūd nakunad. (f. 229 a, f. 248 a)

(Fate is of two kinds, suspended and inevitable. The former is dependent upon attempts to avert the calamity by prayer and alms, but, in the latter, they are of no avail.)

Har kirā gumān īnast kih in kār ba kathrat-i-'ibādat wa bar

or even blood of anyone, and abstains from all such things. There is a note on f. 164 which says: "If someone takes possession of the goods and effects of a Sufi without his permission, the Sufi withholds his tongue from putting forward any claim. He considers such an occurrence as a right of God (to punish), and he does not bring up any intermediary. As the Sufis have no demand for *Qiṣāṣ* (retaliation), they do not take *diyat* (compensation for man-slaughter). This is called *Ḥadar* (impunity concerning murder).

A question was put to the Master (f. 32b) as to whether the verses in *The Letters* were those of the holy sheikhs, or if they were the compositions of poets. He replied that some of them were the composition of holy Sheikhs, while others were the effusions of poets. But, although the poets composed many verses, their import was not fixed or certain, and everybody, according to his own understanding, proposed a particular meaning or interpretation. Some of these meanings are true expressions of the facts and circumstances and are useful; while others, though elegant in form, are metaphorical rather than real.

Thus this unique manuscript is important from many points of view, the most significant of which are its textual accuracy and its profuse marginal notes. It deserves a close and detailed study by a more competent person, one deeply learned in Sufic lore. The thought-patterns of a great and learned Sufi of the Firdausi order come into contact with those of another. It would be interesting to find out the impact of the original propounder on the mind of the expounder.

Sufism had already attained its full development during the previous centuries and, therefore, one might not get new thoughts in one or the other; but the way of giving shape and form to the philosophy of mystical and theological matters was their own-while leaving to others the task of making a comparative study of Sufi thought, principles and practices as found in fourteenth-century Bihar with earlier practitioners in other lands,

I would like to conclude this paper, which has already become too long, with a few pithy statements which appear to have come from the pen of Maulānā Muẓaffar Balkhī.

Dunyā 'ibārat az panj chīz ast. Nuqūd, 'Urūd, Mamālik, Marākib, Mawāshī. In har panj chīz ḥijāb ast. (f. 238 a)

(The world signifies or consists of five things : sums of ready-

There is a note on Khashm (anger) on f. 58b. "At times the Prophet of Islam appeared to be furious and looked red in the face. That fury, however, was for the sake of the faith and not on account of anything personal. It was quite different from the indignation of common people. When angry, a person should not exceed the bounds of religious law, and when seized by passion, they should not indulge in abuse and reproaches, nor should they inflict bodily injury on the wrong-doer. There should be no scratching, tearing or grazing.

We come across an interesting note on the four tendencies or dispostions of man on f. 71b.

Tā Kasī az chihār ṭab' fārigh nagardad ṣuḥbat-i-Ḥaq rā nashāyad. Shūkhī yaksū nihad dīl pīsh burad. bukhl yaksū nihad Jawānmardi pish burad. kāhili yaksū nihad jān bar miyān bandad, kundi yaksū nihad jaldī pish burad. (f. 71b)

(So long as one does not free oneself from these four habits or dispositions, one cannot be worthy of the company of, or communion with, God. One should put aside petulance and cultivate the heart; put aside avarice and evince manly generosity; remove laziness and be ready to stake one's life; abandon all dullness and take recourse to speed and swiftness.

When the traveller reaches the highest point of absorption, whatever he utters is truth or reality, whether it be *Subḥānī* (glory to Me, the Most Holy), or *Anā'l-Ḥaq* (I am the creative Truth or God). The utterance of *Anā* or *anānīyat* (self-worship) comes to the stage of *Fana* (annihilation of self in God). *Fana* means, first of all, passing away from *khalq* (people) and then from self i.e. the vanishing of one's separate existence. Lastly, there is the vanishing of the "passing away" itself, leaving not the faintest trace of the sense of annihilation. (f. 8)

Sharī'at (law) is a compelling conviction of divinity (*Rubūbīyat*) and *Ḥāqīqat* is the *Mushāhadah* (contemplation) of this divinity. Whatever is exoteric is Law, and all that is esoteric is Path (*tariqat*). When the outward or apparent as well as the inner aspect (*ẓāhir-o-bāṭin*) of things becomes purified and polished, the picture of the earthly and the super world (*'Ālam-i-siflī wa 'ulwī*) becomes quite clear. This is the stage of *Ḥaqīqat*. (f. 83b)

With reference to an Arabic expression occurring in the text and which means that a *Dervīsh* has no claim upon the goods, effects

the case of prophets and saintly personages was different. They could fix their hearts on God and yet deal with people, but for others it was not possible to be with *Ḥaqq* and *khalq* (God and creatures) at one and the same time.

In the note of ff. 251-2 and elsewhere, the problem of *Ruḥ* (soul) has been discussed. Summing up the view of the official or orthodox section of Islam the writer says that views about the soul were of three categories. According to one view, the soul has the same significance as life, for the body of man remains alive because of it and also becomes possessed of perception and is capable of performing dignified deeds and actions. According to this view, the soul was a reflection or *'Arḍ* (breadth, choice or accident). The second view, which is that of learned men and scholastics (*Mutakallimin*) is that the soul is a fine, delicate, body within a dense or opaque body which is that of man, just like oil in milk. They bring Quranic verses and traditions in support of their contention. Then comes the third view that of some of the scholastics of Islam. They say that the soul is incorporeal or immaterial, stripped of accidents or lowly infirmities (*'Ara'iḍ*). It is neither within nor outside the body, nor is it which joined to it or separated from it. Of course it 'adheres' to the body, or 'tags along' with it.

On f. 238a Khwājah Ḥaddād, may, God have mercy upon him, is referred to as an authority for saying that wise people have categorized the world into eight divisions: *Ḥasratābād* (abode of frustration); *Mihnatābād* (that of striving or effort); *Shahwatābād* (that of lust and pleasure); *Ṭa'atābād* (that of devotion); *Ghaflatābād* (that of negligence); *Ftna'ābād* (that of mischief or sedition); and *Rāḥatābād* (that of rest or repose). These abodes have been ascribed respectively to the indolent, faithful believers, profligates, votaries of God, the ignorant, pagans or infidels, wicked scoundrels and pious ascetics.

An interesting note on f. 259 defines *Riyāḍat* (austerity) as purifying of self by discarding reprehensible qualities and that it is accomplished by a reduction in eating, speaking, and sleeping. Sanctification (*Tazkiyah*) signifies cleaning or obliterating the blameworthy habits of self. Austerity implies bringing the excessive and predominant qualities within the bounds of moderation and that consists of four elementary qualities in man which are cited as the mother of all essential or fundamental principles and virtues. They are : vigour of intellect; vehemence of anger or wrath; the force of carnal appetite; and the causes contained in the three.

as are *'Ulamā-i-sū* (bad or evil-minded scholars) who have set their faces towards this world and have turned their backs upon the one to come. These people acquire knowledge for the sake of this world only, and have nothing to do with the one to come.

On ff. 63-64 the question of the respective places of saints and prophets has been brought under discussion. The revered saint, may God protect him!, said that anyone who says that the position of a saint is superior to that of a prophet talks erroneously, for this can never be admitted. Apostles enjoy absolute supremacy, while saints enjoy only restricted excellence. Heretical atheists (*Mulḥidān*) put forward the faulty argument that the saints are all the time engaged in devotion to God, whereas the prophet has to spend part of the time in preaching. This is a fallacy. If pre-excellence depended on place and position, any planet would have been more lustrous than the sun. But it isn't so! Saturn, for example, is in the seventh heaven, while the sun is in the fourth. Similarly, the planets Jupiter, Mars, Venus and Mercury should all be brighter than the moon, but this is not so.

On f. 102 there is a note on fasting (*ṣaum*) which implied abstention from eating and drinking and sexual intercourse and similar things throughout the day. Another type of fasting is to restrain all one's bodily senses and limbs from sinning. Another special type of fasting is to restrain the heart from low and ignoble thoughts, worldly anxieties and, indeed, from everything other than God. This type of fasting is observed by apostles, faithful witnesses of truth, and religious men, for they are nearest to God.

The Sufi practice of observing forty days of seclusion for prayer and austerities has become the subject of a fairly long note on f. 318. *Chillah*, as the practice is called, is spelt *Jihilah* (both come from *Chihil*, the Persian word for forty). A question was put to the Master about the sincerity that was needed to be observed during the 'forty-day retreat'. "He, may God Most High protect him, said that sincerity of purpose would arise only when anything other than God, including wife, sons and so on, is abandoned and the heart becomes absolutely free from all apart from God. I, the invoker of benediction upon him, humbly enquired whether a person who has a family whom he has to support could make a sincere forty-day retreat. The Master replied that absolute sincerity could not be expected, for he has attachments. Again, the invoker of blessings said that a person who is lacking absolute sincerity might not deserve to have insight into divine secrets. The Master said, in reply to this fresh question, that

pleted his ritual prayer, said "Praise be to God for His grace!" and, "May God pardon me for my sins!" His wife burst out saying, "I thought you were a unitarian, but you still appear to be a polytheist!" When she was questioned, she added; "Ritual prayer has become your attribute, and need not belong to the true faith :

(one who sees self does not see God.)"

On f. 71 reference has been made to the three categories to which the word 'Sufi' may be taken to be applicable' and the Master is puoted as having said "Nowadays no Sufis [in the full sense of the word] are to be found. It is the *mutasawwif* [pseude-Sufi] who remains. More accurrtely, It is the *mutashabbih* (one who resembles a Sufi), rather than the pseudo-Sufi, who has survived. "Khud-bin haqq-biru nist"

On f. 138 we read of the three degrees of knowledge. One of these is *ma'rifat-i-'ilmi* [insight into dogmatic mysteries]. This involves reflection about where a person was, and whence he has come. Proceeding from the loins of his father, living in the womb of his mother, a mere drop of water given a form, consisting of eyes to catch sight of things with, ears to hear with, a tongue for speaking, hands for touching. Upon understanding and appreciating the qualities of his own being he grasped the reality of it all that this creature had a Creator. Whoever knows himself, knows God. This is called scientific or doctrinal knowledge pertainiug to truth or fact.

On f. 173 knowledge (*'Ilm*) is treated from the two-fold points of view : one that leads a person towards God because of his acts of devotion; and the other which takes him far away from God, i. e. all acts of disobedience or sin. One is obliged to have a thorough knowledge of both these kinds of actions. It is a matter of grave importance. There is also the knowledge of the vital parts of the body, (*'Ilm-i-a'dā*), with which the heart is closely associated. This is also of two kinds : those of nearness (*Taqarrub*), which leads a person towards God, such as repentance, piety, fear of God, trust in Him, acquiescence, resignation and similar things; while the others are the 'counted' attributes (*Mu'tad*), which drag a person away from God, such as love of worldly things, of wealth and position, envy, jealousy, malice, pride, avarice and of other similar things. A little later we read: "Worldly knowledge is that which takes you to the doors of kings, nobles and lords, or which leads to your appointment as *qādī* judge), or *Mufti* (expounder of the Law). Knowledge of *'Ibādat'* ()divine worship) and of *Mu'āmalāt* (human affairs) are also mentioned

in *mulk-i-bālā*, (up-country) as distinguished from *farudast*, a name given to Bengal by the inhabitants of the western upper reaches. *Dar mulk-i-bala 'adat in ast. Shutr ra mi-parwaranand wa danah-i bisyar mi-Khwuranand, ba'dahu waqt-i bismil kardan tamam shahr mi-gardanand bara-t tafakhur, ba'dahu bismil Kunand. Ham-chunin Haqq Subhanuhu Ta'ala Kafiran dar istidraj mi-kunad, awwal anchih ura husn mi-bayad mi-dihad ba'dahu ura ba'adhab mi-girad.*

"The animal, a-camel-to be sacrificed was cherished and well fed with grain and much care was taken to fatten it. Before sacrificing it, they paraded it throughout the town and vied in boasting and bragging. Similarly, God the Holy and Glorious One provided all kinds of facilities, all that leads to elegance, ease and affluence, to the infidels, before subjecting them to punishment (the fires of hell)."

The selection of subjects treated depends on the writer's value judgements and patterns of thought, as well as upon his capacity as an observer. A few of the notes indicative of mystical, renunciatory and ethical ideas may be noticed. On f. 52 we find the following, under the title *Taqrir-i-khidmat-i-Shaikh* (from the speech of the Revered Sheikh). *Khudī 'ibārat ast az jumlah-i-Ḥarakāt wa sakanāt wa aqwāl wa af'āl kih az ādamī dar wujūd āyad bar ḥasb-i-'ādat wa hawa-i-basharīyat az khurdan wa khuftan wa shanīdan wa dīdan wa ikhtilāt kardan wa mānand-i-ān magar ānch azīn jumlah ba-waqt-i-ḍarūrat buwad; ḍarūrat ānastkih agar ān nakunad az Ḥaq dūr uftad gūyad kih tā sar-i-mū-i az wujūdi bāqī ast ḥijāb bāqī ast. Taqrir-i-khidmat-i-sheikh. (Conceit or egotism (khudi), exemplified through all kinds of movements and pauses, words and deeds, comes to light within a man due to his habitual practice and the carnal desires of human nature such as eating, drinking, sleeping, hearing, seeing, indulging in intercourse and such-like things. All these things are however, quite legitimate in their proper and needful place. Anyone who does not behave in a fitting manner in such matters, falls far away from God. As long as self-conceitedness remains, even if it be but a hair's breadth, the veil is still there.)*" A note on f. 138 says: "Whoever thinks that he has been engaged in devotion to God and, on account of his acts of worship, has come very close to Him, negates the effects of service. He has fixed his gaze on service and devotion, but remains blind to God. This is polytheism and ascribing partners to God."

While illustrating the questions to such ascription during peayer, the case of a *Dervish* has been quoted on f. 176 who, having com-

These were the blessed words of the Master of the World....On this occasion, may God protect him, he said....)

The writer of the marginal notes sometimes styles himself as *Bichārah* (this helpless one), but more often as *Bandah-i-Ḍa'if Dā'ī* (this weak slave). Such words and expressions follow the accepted usage of the age.

Some of the marginal notes contain references to people as being commoners or nobles, dead or alive, and also to things which are a reflection on the conditions, practices and usages of the time. A long note on f. 149 ends with the expression "On Min wa 'An naṣīḥat-i-tāmmah Sayyid Jalālu'ddīn uchch Quddisa Sirruh'ul-'Azīz. (based on the excellent counsel of Sayyid Jalālu'ddīn of Uchch, may God sanctify his secrets.)" This Bukhārī Sayyid, grandson of his namesake, Sayyid Jalal Surkhposh, died in 1383. He represented a branch of the *Suhrawardi* order which contributed much to the religious and political life of Sind and Gujarat. He had received a copy of *The Hundred Letters* and devoted a number of days to a thorough study of the letters. On f. 88 we are told something about Sheikh Jalālu-'ddīn, the brother of The Master of the World (i. e. Sheikh Sharafu'ddīn), who had accompanied him to Delhi. He had paid a visit to the house of Nūru'ddīn, the brother of Qāḍi Shamsu'ddīn (of Chausa), the recipient of the hundred letters. The following passage, on f. 155, deserves careful consideration : *Khwajah Hamidu'ddin saudagar dar Dehli raftah budand pish-i darwazah-i qissah Khwani. Qissah-i mihtar-i Yusuf salawatu'llah 'alaihi shash mah har ruz mi-quftand taham in qissah tamam na-shud wa Khalq har ruz bara-i shunidan-i an qissah jam' mi-shudi, Kasi shash gani Kasi dahkani mi-dadand.*" (Khwaja Ḥamidu'ddīn, the merchant, had gone to Delhi (from Bengal) and had set himself up in front of the story-telling gate. He continued to narrate the story of the grand prophet Joseph, may God shower His benediction upon him, every day for six months, yet he did not manage to finish his story. People thronged to the place each day to hear his story. Some gave him *shash gāni*, others offered *Dakhani* (a silver coin), and they listened to the story with rapt attention.)

Khwāja Ḥamidu'ddīn has been mentioned in the *Letters* of Maulānā Muzaffar as a *bazzāz* (dealer in cloth). In Delhi, he began to earn his livelihood by conducting a religious *katha* session like that of the Hindus.

Elsewhere, on f. 38, we get a reference to a practice prevailing

ordinary men. Such things were likely to cause misunderstanding and possible misgivings and, on this account, should not be shown to such people. The compiler of *The Twenty Eight Letters*, whose name is not given, wrote in his preface that the letters were only a small portion of a much larger number of letters received by the Maulānā from Sheikh Sharafu'ddīn over a period of twenty-five years. According to his will, all the rest were buried along with him in his own grave. The whole purpose of this was to keep "hidden" the "divine secrets".

If the ascription to the Master of thirty-nine letters which contain fine expressions about *Ḥaqq* (Reality), *Khalq* (the phenomenal world of creation) and many others, be given any weight, then we can understand why the learned and lovable saint felt shy about "thinking aloud", so to say, on such topics, and laid stress on the adage, *Tukallimu'nnasa 'alā qadr-i-'uqūlihim.* (*Talk with people according to their capacity to understand.*)

The marginal notes provide us with ample evidence of the close and deep relationship between the writer and the Sheikh, his spiritual guide. For example, Sharfu'ddīn knew that Muẓaffar was commenting upon his letters. This is clear from folio 311 :

The Master graciously said : "Take down this quatrain ! It is not found in the letters. ("In rubā'i Makhdūm-i-Jahān farmudad Bi-navīs khārij-i maktūb ast.) :

When a saint is seized by the mysteries of Eternity,
All this chatting and babbling will turn to naught.
The head of the lord of wisdom blushes,
And the expounder of the Law becomes tongue-tied."

On f. 22 we find the following instruction, written in red ink: *"Chun sirr-i-azal ṭīnat-i-abdāl shawad, In jumlah-i-qīl-o-qāl pāmāl shawad; Ham khwājah-i-'aql rā jigar khūn gardad, Ham muftī-i-shar' rā zubān lāl shawad." "Dar kitāb in ḥāshiyah rā dākhil kunīd."* (Incorporate this gloss in the margin of the book!) We find frequent use of such initiatory expressions as : "Bar bandagi makhdum-i Jahan sallamahnltah ta'ala 'ard-dasht kard. Makhdum-i Jahan farmudand sallamahullah ta'ala lafz-i mubarak makhdum-i Jahan in bud, ham darin mahall farmudand Sallamahullah ta'ala."

(I submitted to the Revered Master of the World, may God keep him safe!.... The Master of the World said, may God keep him safe!....

sing Maulānā Khwājah, who was also sitting there, the Sheikh said : "You are also a Bihari ! Tell me truthfully, where have you learned the practice to which the Biharis appear to have become accustomed?" The writer felt dismayed at the time, but was shortly afterwards quietened, for the Sheikh added that he had found it recorded in the discourses of Sheikh Farīdu'ddīn that whenever anyone came to him empty-handed he was asked if he had failed to find even a green herb or a blade of grass along the way. The note goes on to say that Sufis are under the shade of God's protection and were not actuated by any mundane motives. Whenever anybody brought anything to them, whether it be a tray of bread or a pot of sugar, it could also be used for auguring or foreboding. The note concludes with a reference to Muḥammad Shāh (Tughluq). He had asked his attendants how far the day had progressed. One suggested that it was beginning to decline. At this Mnḥammad Shāh exclaimed, "*Lā zawāl ba umarā zawāl ast* (there is no declining except for the nobles) !" The note further says that a certain leader of the congregational prayer used to recite the Quranic verse, (*Tabbat yadā abi Lahabin*) "May the hand of Abū Lahab be broken", during the first genuflexion, and the verse (*Idhā Jā'a Naṣru'llāh*) "when Victory is from God" during the second; but, being a wise man, he recited the latter verse during both, and this augured well. This reference is itself a commentary on the capricious Tughluq Sulṭān, and is quite in keeping with what we find in Barani's contemporary chronicles.

A note on f. 42 says that once the Master referred to the story of Sulṭān Maḥmūd (of Ghaznah) and his favourite, the handsome Ayāz, and spoke about the anxiety shown by the former at the sudden sickness of the latter. After making his observation on the love which is *jadhbātī* (emotional) rather than *ḥissī* (sensual), as between a *Muhibb* and *Maḥbūb*, (lover and beloved), he uttered *astāghfirullah!* (May Gcd forgive me). This was one of the many cccasions on which the great saint besought God's forgiveness and mercy. On f. 63 there is a significant reference to some of the letters written by the Master to the writer of the notes, Maulana Muẓaffar. We read : "Har bar ki az maktubat-i da'i Farigh shudand astaghfirullah gufstand muttasilan."

(i. e. Every time the revered saint finished his letters to me, this invoker of blessings upon him, he would immediately exclaim, "I seek pardon from God"). This serves as a reminder that, in some places in the letters of both Sharafu'ddīn and Maulānā Muẓaffar, certain references occur which would be beyond the comprehension of

transcribed both the text and the marginal notes, Husain Mu'izz Balhi, was himself a most gifted and learned man, who has left behind his own *Letters, Discourses* and a collection ef his own verse.

Negatively, I believe that it would be difficult for a scholar to adduce any telling argument against the evidence on which my assertion is made. It should be added that it is extremely rare to find a manuscript surviving in the climate of Bihar for close to six centuries—an added indication of the care it has received.

There are some personal references, recollections and anecdotes in the manuscript, as well as titbits of historical and cultural interest. Even men who are deeply religious have their environmental problems and experiences to cope with, and these should be studied in the light of their social milieu. Maulānā Muẓaffar, for example, makes a short but interesting observation on what Sheikh Sharafu-ddīn had written about the stages leading to paradise (f. 121). It is interesting from the linguistic point of view. Makhdūm Sallamahu'llāh ta'ālā ba zabān-Hinduī farmūdand *Junānj* (*chunanchih*) az *jokath* (*chaukhat*) ba jokath bi-rawad. Ān raftan-i jokath ba jokath pānsadgān sālah rāh farq bāshad ba dar-i dīgar." (The Revered Master, may God Most High protect him, said in the Hindavi tongue, that as one has to proceed from one door-way to another by travelling, which takes time, so too it takes five hundred years to reach the door of paradise). On f. 60 there is a reference to *Bhat Khushka* i.e. boiled rice, and *Bālā-i-Bhat* i. e. over and above the rice Once the Master said that there were three categories of food : what is essential, what is needed, and what is superfluous. It is necessary to take food such as 'bhāt khushkah' (boiled rice) and there is nothing to take exception to for doing so, for therein lies the stability of *nafs* (the self) of a person. Next comes food that is needed in order to perform the obligatory prayers. Finally is food which is really the object of greed. This is over and above boiled rice and is *Nākhurish bālā-i-bhat* (food that remains sticking to the bottom of a pot). The first two categories of food are quite lawful, but when people start picking and choosing what they will eat they have entered the category of superfluity and become sinners.

The writer, in a long note on f. 178, describes himself as "*Du'ā gū-i-Ḍa'īf* (a weak invoker of blessings) who had carried some clay for the washing of the Revered Master's hair." The Master entered into a dialogue with him and those present in the assembly. Addres-

of self-conceit. Often, during discussions, he burst out with, "I dont' agree !" (*Lā nusallim*) Later on, we find him somewhat chastened, and referring to himself as, "This helpless one", or as "This weak servant", while he refers to his spiritual guide as "The Venerable Master", The Revered Sheikh" and so on (Makhdūm-i-Jahān, Khwājā-i-'ālam) The compilers of the various collections of the discourses of Sheikh Sharafu'ddīn, Zain Badr 'Arabī, Ashraf Rukn Balkhi, Ṣalāḥu'ddīn Mukhlis-Khānī, Hālifi or anybody else, no matter how devoted to the Sheikh, could not arrogate to themselves such familiarity as to go beyond phrases like '*Azzamahu'llah* ! (May God glorify him, and write *Sallamakallāh*! (May God protect you) and *Sallamahullāh Ta'ālā ila yaum-il-Mī'ād* (May God keep him safe till the Day of Reckoning). There are many references to 'ba zabān farmudand' (The Master said) and 'Lafẓ-i-Mubārak-i-Makhdūm-i-Jahān" (The blessed word of the Master of the world). These give us a clear indication of a personal, living, contact between the author of the marginal notes and that of *The Hundred Letters*. Maulānā Muẓaffar alone could freely make use of such words and expression as are used as a blessing for a living person, Others would be restricted to benedictory expressions, such a 'Matta'allah-ul-Muslimin bi ṭūl-i-baqāihi wa adām 'alā'l Muminin ni'matahū (*May the Lord enable the Muslims to reap the advantages of his long life, and may true believers have the perpetual blessing of benedictions*).

In no fewer than a dozen places the Master is represented as a living purson, while in two, the expression *Haḍrat-i-Shaikh Quddisa sirruhū* (the Revered Sheikh, may God sanctify his secrets !) is used, indicating that he was dead. (The expression is traditionally used for dead persons of eminence). The natural inference is that the marginal notes were largely written during the lifetime of the Master, but a few were definitely added after his death. In a number of places we get definite indications of a personal contact and relationship between the two men. e.g. "Badahu ba-zuban-i mubarak farmudand (f. 113); badahu banda-i da'if 'arda dasht (f. 186); lafz-i mubarak-i makhdum-i Jahan (f. 125); in sukhan az Zuban-i mubarak Shunid" (f. 131).

'*Afterwards he brought it on his blessed lips and said........... Afterward this weak slave submitted......He said......These were the blessed words of the Master of the world......I heard this from the blessed tongue of the Master......*)

It should be noted that the man who, in my opinion, actually

notice how neatly and accurately the text had been copied and is of a far higher standard than the general run of copyists !

In evaluating the marginal notes there are many other points which demand consideration, such as the authorities quoted, the passages cited, as well as references to men and matters of some historical or cultural interest given. In order to develop, elucidate or interpret various points in the text of *The Hundred Letters*, we find, in addition to various collections of the discourses of Sheikh Sharafu'ddīn, such as *Ma'din-ul-Mā'ānī*, *Baḥr-ul-Ma'ānī* and some other unnamed ones, an imposing list of works on Sufism, exegesis, traditions, lexicography, biography, scholasticism and the epistolary works, often referred to in an abbreviated form e.g. '*Awārif*, *Lawā'iḥ*, *Tawāli' Tawāriq'*, *Maṣābiḥ*, *Kifāyah*, *Madārik*, *Zāhidi*, *Hidāyah Sharḥ-i-Ḥidāyāh*, *Ta'arruf*. *Sharḥ-i-Ta'arruf*, *Mirṣād-ul-'Ibād*, *Uṣul-i-Ṣighār*, *Salah-al-Jinan Ṣalāt al-jinān*, *Minhāj.ul-'Ābidīn*, *Sharḥ-i-Nafā'is Qūt-ul- Qulūb*, *Risāla-i-Māṭlūb*, *Lubāb-ul-Akhbār*, *Baiḍāvi*, *Dhakhīrah-i-Ma'ād*, *Fuṣūl Risalah i-Aḥmad Ghazzāli*, *Risāla-i-Makki* (Perhaps *Futūḥāt* of Ibn 'Arabī), *Kalimāt-i-'Abdu'l KarīmQuraishī*, *Kalimāt-i-Sheikh 'Abbullāh Anṣārī*, *Kalimāt*, *Maktūbāt* and *Tamhīdāt* of 'Ain-ul-Quḍāt Hamadānī, *Mafātiḥ-us-Sa'il*, *Ṣurāḥ*, *Adāb-ul-Murīdin*, *Sharh-i-Ādāb-ul-Murīdin*, *Kalimāt-i-Nakhshabī* and *Tadhkiratu'l Auliyā*. The multiciplicity of marginal notes, found on almost every page, consists not only of quotations, citations and references to other works but, much more, of explanations and reflections of their author. They throw a good deal of light on his understanding of many Sufi terms, e. g. self, station, state, *Tajrīd*, and *Tāfrīd*, emanation, spiritual exercises such as *Dhikr* (rememberances of God), *chillah* (forty-day retreat), *Samā'* (muscial gatherings), *khauf* (fear) *Zārī* (weaping) and many others commonly encountered in the works of the Sufis.

At this stage I wish to sum up my findings, leaving it to others to judge the validity of my statemencts. Some facts have already been mentioned. The manuscript belongs to the Balkhi family; it is written in simple naskh script; the marginal notes are all the works of the same mind, that of the erudite scholar, Maulānā Muẓaffar Shams Balkhi, who was remarkably well-versed in all branches of Muslim learning. This assertion needs some elaboration. It is a fact that Sheikh Sharafu'ddīn Maneri always referred to Muẓaffar as "Maulānā Mūẓaffar" or "Imām Muẓaffar", both terms indicative of appreciable scholarship. Initially, the Maulānā had been quite full

The identification of the writer of the marginal notes with the transcriber of the text itself may be problematical for some, but I have every reason to believe that, while the notes and annotations were the composition of Maulānā Muẓaffar Shams Balkhī, it was his nephew, Ḥusain Mu'izz Balkhī, who wrote out both the text and the notes, although he used a slightly smaller style of writing for the notes. The only clue to the fact that it was Ḥusain and not Muẓaffar himself who actually transcribed this copy of the text and wrote the marginal notes, is found in a quatrain on f. 263.

Qalandarī wa Kharābati az pay-i-tū Shudam,
Ḥadīth-i-'ishq-i tū dīdam kih az bayā'ī nist;
Ḥusain az dar-i-himmat gada-i kū-i tū Shud,
Kih hīch salṭanati Khushtar az gadā'ī nīst.

"I have become a wanderer and tavern-goer in quest of You; Yet, Your love is not experienced simply by invitation ! Ḥusain has entered through the door of high resolve, as a beggar in Your lane ; For there is no royalty more joyous than that of beggary"! As Ḥusain was with Maulānā Muẓaffar until his death in 1400, and as it was he who inherited his guide's books, it would seem that there was no need for him to transcribe a copy for himself if he had inherited that of his guide and teacher. Hence, he had probably made the copy for his own personal use, while Muẓaffer was still alive (i. e. prior to 1400).

The copy itself is in a fair, easily legible, Arabic Naskh script, but without any pretensions to elegance. Dots have been employed freely. Almost invariably we find, at the end of a note whose source has not been mentioned, a sign of authorship—a flowered form resembling the Arabic figure five, while below it, in red ink, two (sometimes three) *Mims* (i. e the Arabic 'm'), an indication of their having been composed by Maulānā Muẓaffar.

Some orthographical peculiarities which give a further indication of the antiquity of the manuscript may also be noticed in passing. We notice the unusual way of spelling words and the use of contracted forms such as *Junānj* for *Chunānchih*, *Tāk* for *Tākih*, Ānj for *Ānchih*, *zirak for zīrākih* (bidānk) and so on. The undotted *Sīn*, the fifteenth letter of the Persian alphabet, is usually distinguished from the *Shīn-i-Mu'jamah* (or *Manqūt*, dotted), by three dots on the top; but in the present copy it has a sign like a crooked nail in place of the three dots. These and other seeming peculiarities were in accord with accepted usage in earlier centuries. We also

annotations, it is only now, three decades afterwards, that the manuscript is being presented to a wider public. This was occasioned when I mentioned to Father Paul Jackson, whose translation of *The Hundred Letters* has been recently published by Paulist Press, New York, about the existence of such a manuscript. He immediately contacted its present owner, Ḥakīm 'Alīmu'ddīn, and secured permission to check his translation against the Balkhī manuscript and also to have a photo taken for a frontispiece for his translation. It is his enthusiasm that prompted me to write this present article.

Before going into details and discussing the special features which emerge from a close and careful scrutiny of the marginal notes, which pertain to, and run parallel with the text itself, it might be good to describe the manuscript itself. It is written on old, white paper of moderate thickness, browning with age, in fading ink, with some edges of folios worn away and numerous old paper pastings, large and small, specially in the last portion, and consists of 334 folios containing 17 lines to a page. Unfortunately, one or two pages at the beginning as well as a few at the end are missing. There is neither fly-leaf nor colophon to provide us with information about the date of transcription and the name of the scribe. Letter-headings, most of the Quranic verses, and lines of poetry are in red ink, as is also the table of contents. At some places, such as f. 9 and f. 52, there are significant suggestions about giving careful consideration to, and of reflecting frequently upon, what has been written, e.g. "Taḥriṣ-dar Muṭāli'ah wa, Ta'ammul-i-īn maktūb karrāt-o-marrāt"; "Taḥriṣ-dar Muṭāli'ah-i-īn binā bar Kathrat-i-Fawā'id". Under some words and expressions, between the lines, meanings are given in small, neat Naskh script, such as "Ḥiyal Kunindagān sū-i-bāṭil i.e. "dealers in deceit who seduce people to follow the wrong path" and "Malāhidah : Qaume Ki 'Ālam ba Sun'-i-Ḥaq ta'ālā namī gūyand i.e. "the people who deny that the universe is the workmanship (Creation) of God Most High"; and *Mu'attalah & Ibahatiyah* i. e. "A sect whose members deny or would abolish the Creator, and who regard divine institutions and ordinances as vain" and "A sect who permit licentions acts". Except for twelve notes written in Arabic—ff. 36, 91, 127, 125, 149, 259, 262, 226, 208, 189 and 260—all marginal notes are in Persian. No apparent reason can be adduced for the somewhat strange manner in which the marginal notes have been written, sometimes parallel to the text, or at right angles to it, or even upside down, or obliquely to it.

Upon coming to know in pre-partition days that there was a good collection of valuable manuscripts on Islamic mysticism (Sufism), especially of the *Firdausi* order of Bihar, in the Futūḥa Khānqāh of Ḥakīm Shāh Taqi Ḥasan Balkhi, I undertook a journey to the place. Unfortunately, my brief visit did not provide me with enough time to study any of them. Some time after partition, when Ḥakīm Ṣāḥib had reasons to transfer his residence to Patna, I had the good fortune of being able to examine, at my leisure, the most outstanding manuscripts of the Futūḥa collection. This name possibly goes back to that of a personal attendant of Sheikh Sharafu'ddīn Maneri, the founder and greatest saint of the *Firdausi* order in Bihar. The attendant is named in the last collection of the discourses of the saint. It was the late lamented Ḥakīm Ṣāḥib (may his soul rest in peace !) who drew my attention to an old manuscript which he justly claimed to be the family's most treasured heirloom. It should be pointed out that Ḥakīm Ṣāḥib was the direct descendant of Mu'izz Balkhi, and his more important son, Ḥusain Mu'izz Balkhi (d. 1440), who was the nephew and spiritual successor of Muẓaffar Shams Balkhi (d. 803/1400), who was himself the spiritual successor of Sheikh Sharafu'ddīn Maneri (d. 1381). The book was none other than Sheikh Sharafu'ddīn's renowned *Maktūbāt-i-Ṣadi*, (The Hundred Letters), dating from 1346-47, and compiled by Zain Badr 'Arabī, one of his most distinguished attendants. Except for two in the name of Qāḍī Ṣadru'ddīn, the rest of these letters are addressed to a disciple in-charge of Chausā, Qāḍī Shamsu'ddīn.

This manuscript came as a pleasant surprise to me. My gaze moved on from the text of the original letters to the multitude of marginal annotations, largely of mystical import, which appeared to have emanated from the pen of a like-minded, equally learned *Sūfi*, who was closely associated with the Master, *Makhdūm-i-Jahān*, (The Master of the World, is the term used for Sheikh Sharafu'ddīn in the marginal annotations). Evidence was not lacking of the antiquity of the manuscript, for the text and notes had both been penned by the same hand, and the annotations had largely been written during the saint's life-time (i. e. pre-1381) Only in two or three places the Master is referred to as dead. It is to be regretted that, even after the discovery of a manuscript of such priority in point of time and intrinsic value on account of the accuracy of the text and the relevance of the observations, elucidatory notes and

Prof. S. H. Askari

Discovers, and presents his findings regarding the Balkhi manuscript of Maktubat-i Sadi, the Hundred letters, composed by the Makhdum of Bihar, Sh. Sharafuddin Ahmad Maneri (d. 782/1380).

The Balkhi manuscript, according to his findings, contains copious marginal notes by his successor, the learned Muzaffar Shams Balkhi (d. 803/1400) in the handwriting of the nephew, Husain Mu'izz Balkhi (d. 1400 A.D.) These marginal notes are being introduced and analysed at length, for the first time.

This adds a new chapter to the history of Sufism in Bihar.

A Unique MS.
of
Maktubat-i Sadi

by
Syed Hasan Askari

Our contributors :

Dr. Zakir Husain (Feb. 8, 1897—May 3, 1969)

Educated at Aligarh (M A. Previous) & Germany, (Ph.D) in Economics, but specialised in Education. Co-founder & Vice-Chancellor of Jamia Millya Islamia (1926—49) Vice-Chancellor of Aligarh Muslim University (1949—56) Governor of Bihar (1957—62) Vice-President of India (1962—67) President of India (1967—69).

Among his books : Tr. of Plato's Republic; National Economics; Economics : Aims & Objects; Educational addresses etc.

Dr. Yusuf Husain : (Sep. 18, 1902—Feb. 21, 1979) Ph.D. in History from France, Specialised in Medieval Indian History & Urdu Literature.

Among his books : Autobiography; a book on Iqbal; another book on Ghalib; Urdu Ghazal; French Literature.

They were 7 brothers : Muzaffar Husain, Abid Husain, *Zakir Husain*, Zahid Husain, *Yusuf Husain*, Jafar Husain & Mahmood Husain.

For others, See Journals, 1, 5, 6.

CONTENTS

1. The Khuda Bakhsh Library Journal is a quarterly journal specialising in oriental studies in Arabic, Persian and Urdu languages, covering meaningful research based on the material preserved in the Khuda Bakhsh Oriental Public Library, or having any concern with it.

2. Articles will be accepted in English, Arabic, Persian and Urdu.

3. Notes and addenda, by way of corrections and additions to any information published in this Journal or in any publication of the Library e.g. Catalogues, will be a regular feature of the Journal.



Rs. 15.00 per copy
Annual subscription : Rs. 60.00 (Inland)
Pakistan : 12.00 Dollars
Europe : 8.00 Pounds
U.S.A. & Other Countries : 24.00 Dollars

Printers : Tara Press, Tripolia, Patna-7 & Patna Litho Press, Patna-4
Publisher : Mahboob Husain, for Khuda Bakhsh O.P. Library, Patna

Khuda Bakhsh Library

Journal



9

1979

Khuda Bakhsh Oriental Public Library.
PATNA-800 004
(INDIA)

Khuda Bakhsh Library

JOURNAL

Khuda Bakhsh Oriental Public Library
Patna